



کتابخانه مرکزی و مرکز اسناد دانشگاه تهران
بخش دیداری و شنیداری

نام کتاب: راضی الارویه

مؤلف: محمد یوسف بن محمد یوسف یوسفی

شماره کتاب: ۸۲۰۰

اندازه: ۱۷,۵ x ۱۱

تاریخ فیلمبرداری: ۱۳۸۷/۹/۹

۸۲۵۶

ریاض الادب

محمد یوسف بن محمد یوسف یوسفی هروی خراسانی
نسخ ابوالقاسم بن محمد در ۱۲۳۰
در یک مقدمه و دو باب و یک خانه دو سال ۹۴۶ تألیف شده است.

ریاض الادب

۷۲۰۰

۴۴ کتاب

17. 2

١٢
 ١٣
 ١٤
 ١٥
 ١٦
 ١٧
 ١٨
 ١٩
 ٢٠
 ٢١
 ٢٢
 ٢٣
 ٢٤
 ٢٥
 ٢٦
 ٢٧
 ٢٨
 ٢٩
 ٣٠
 ٣١
 ٣٢
 ٣٣
 ٣٤
 ٣٥
 ٣٦
 ٣٧
 ٣٨
 ٣٩
 ٤٠
 ٤١
 ٤٢
 ٤٣
 ٤٤
 ٤٥
 ٤٦
 ٤٧
 ٤٨
 ٤٩
 ٥٠
 ٥١
 ٥٢
 ٥٣
 ٥٤
 ٥٥
 ٥٦
 ٥٧
 ٥٨
 ٥٩
 ٦٠
 ٦١
 ٦٢
 ٦٣
 ٦٤
 ٦٥
 ٦٦
 ٦٧
 ٦٨
 ٦٩
 ٧٠
 ٧١
 ٧٢
 ٧٣
 ٧٤
 ٧٥
 ٧٦
 ٧٧
 ٧٨
 ٧٩
 ٨٠
 ٨١
 ٨٢
 ٨٣
 ٨٤
 ٨٥
 ٨٦
 ٨٧
 ٨٨
 ٨٩
 ٩٠
 ٩١
 ٩٢
 ٩٣
 ٩٤
 ٩٥
 ٩٦
 ٩٧
 ٩٨
 ٩٩
 ١٠٠

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي خلق لكل دواء وجعل صيدته لعلل القلوب شفاء
صلى الله عليه وعلى له الاطهار وسلم تسليما كثيرا بعدد برهان
صافية محبوب زمانه ابراهيم نسخت ايت محل عبارات جليلة ومستمى
برايان الادوية كما يعلم شمس زباني

المرق في زباني افاض السالك

والطبيب ميرزا شمس الطيب

استخرجت في زباني مرحوم كرم الله سره

زباني ميرزا فتح

حاشيت الزباني في الزباني والكتب
الان في زباني وكتاب الله والكتب
سور يزداني وكتاب الله والكتب
شفا

١٢٠

فرد مفسر اصحاب
الكتاب كرام الله سره

وكتاب كرام الله سره في زباني
المقامات والقرآن والقرآن
والله اعلم بالبين والقرآن
العليق الرحمة بسم الله سره في زباني
عالم القرآن امسون في زباني
مفسر كرام الله سره في زباني
والله اعلم بالبين والقرآن

سور يزداني وكتاب الله
الان في زباني وكتاب الله
سور يزداني وكتاب الله
شفا



الحمد لله الذي جعل لكل داء دواء وجعل حبيب لعل القلوب شفاء
 صلى الله عليه وعلى آله الطاهرين وسلم تسليما كثيرا **و بعد**
 برهان صافیه محبوس بنماند که این نسخه است محل عبادات
 جليلة و مستحق بر این ادویه که بقلم شکسته زبان بکشد
 خفیف ضعیف ابن محمد یوسف طبیب محل یوسف سر الله
 عیوب و غفر فلو به بعد از تمام نسخه جامع الفوائد ترتیب
 و بنایش بر مقدمه و دو باب و خاتمه نهاده مقدمه در بیان
 کیفیات ادویه و غیر آن **باب اول** در ذکر ادویه مفردة و ترکیب
 حروف تمیزی **باب دوم** در ذکر ادویه مرکب بر بن ترتیب حروف
 مذکوره **خاتمه** در امتحان جودت و در یافتن ترایق فاو
 و غیر آن مقدمه در بیان کیفیات ادویه و غیر آن **باب اول**
 دانست که هر چه وارد میشود بر بدن و منفعل میکند
 از حرارت غریزی خالص آن نیست که احلاس میکند در بدن
 کیفیتی زاید بر چیزی که انسان است تا نمیکند اگر احداث
 نمیکند آن چیز را معتدل گویند و اگر احداث میکند
 محسوس میشود یا نمیشود اگر نمیشود گویند و در درج
 اول است و دانسته میشود تا اثر آن در کار تناول و مقدار

بارش و اگر محسوس میشود بخلاف می رسد که ضرر کند
 یا نایم رسد اگر نرسد در درجه دوم و اگر میرسد مخیر بملاک
 معشود یا نمیشود اگر نمیشود در درجه سیم و اگر نمیشود
 در درجه چهارم است دوائی ستمی گویند و آن غیر ستمی
 زیرا که قتل دوائی ستمی به کیفیت است و قتل ستمی بصورت
 نوعیه و اطلاق ستم بر و تشبیه است به ستم در هلاک اموال
 الا در حقیقت ذوات و هر درجه را ستمی ستمی اعتبارا
 کرده اند طرف عالی و سافل و متوسط بینها و چیزی
 که مؤثر است در بدن اگر تا اثرش به کیفیت فقط است
 امر او دوائی مطلق گویند چون زنجبیل و اگر بماده فقط
 غذای مطلق چون نان کندم و اگر بصورت نوعیه فقط
 دو خاصیه و دو خاصیت و اگر موافق طبیعت بود
 فادزهر گویند و اگر مخالف طبیعت بود سم اگر تا اثرش
 بماده و کیفیت است پس اگر قوت غذای غالب است غذای
 دوائی گویند چون کاه و اگر قوت دوائی غالب است
 دوائی غذای گویند چون زیره و اگر یک کیفیت و دو
 غذای دو خاصیت چون روغن کاه و اگر بماده و کیفیت
 و صورت است پس اگر قوت غذای غالب است غذای دوائی

۱۱۰

و خاصیت چون سیب و اگر قوت دوائی غالبست دوائی
غذای و خاصیت چون بودینه باغی و غذای لطیف است
و غلیظ می باشد و هر یک اینها صالح الیکموس ^{در} و فاسد
می شود و هر یک از اینها اکثر غذا می باشد و قلیل غذا می باشد
لطیف آنرا گویند که متولد شود از خون رقیق از جهت
غلبه عنصر لطیف بر ماده او چون شراب و غذای غلیظ
آنرا گویند که متولد شود از خون غلیظ از جهت
عنصر کیفیت چون گوشت کا و صالح الیکموس ^{در} آنرا گویند
که متولد شود از خلطی که بدن را سزاوار باشد چون گوشت
و فاسد الیکموس آنرا گویند که متولد شود از خلطی
که بدن را سزاوار نباشد چون تراب و کثیر غذا آنرا گویند
که اکثری از آن جزو بدن شود چون گوشت ثقیل و قلیل
غذا آنرا گویند که کثری از آن جزو بدن شود چون
پنیر و آنرا علم بالصواب **باب اول** در بیان ادویه مفروضه
بر تزیین حروف **حروف** الالف **ابو** نیم بسیار
ابو نیم و بر ترک ایست و بر هندی بر نیم معتدلست
در گرمی و سردی و گویند گرم و خشک است در هر
اول و گویند گرم و تر است در اول و گویند در خشکی

و تر و معتدلست دل و دماغ را قوی دارد و از راح و آفت
دهد و در چشمه چشم پیفزاید و بدن فریه کند و غوطه
تمام آورد مقدار شریقه از یکدر است آب تنوس بهتر است
سیاه املس بود طبعش گرم و خشک در اول چون باب
بادیان سود و در چشم کشند بیاض و شب کور بر آید
ابهل بیارسی با سر و کوهی گویند و بهندی هم هویر
گویند گرم و خشک است در دیم و گویند در سیم و بهندی
ان سیارک و فری است چون باد و غن و غن و غن و غن
در ظرف اهنین چند آن جویشانند که در غن سیاه شود
پس نیم گرم در گوش چکانند از لاله کران گوش کند
دو مثقال از و یکویند و بر بزند و به ده مثقال غسل
و سه مثقال روغن کا و بلیند حیض براند و بهندی
و تنکی نفس را سود مند بود و مضرات بجگر و مصلحت
و بدلیش بوزن او در چینه ابل بیارسی شر و ترکی
دو و هندی اویت گویند چون شمشاد بسوزانند
و در پینه دهند و عاف را دفع کند چون لعاب که او را در سطح
ظاهر کند **مختبر** است در چشم چکانند شب کور بر آید
این آوی بیارسی شغال و به هندی سیال گویند

در خانه هر که بگذارد میان اهل آن خانه خنک شود و چشم
او را هر که با خود دارد چشم زخم باو نرسد این عرس بپا
راسو و بهندی قول گویند چون مغز سر او را بر سر که همچند
بصر و دهنل سودمند آیند و چون بر خنای برانقرس
طلا کنند نفع دهد و طعنه که در او زهر باشد چون این
پند فریاد کند و موی بر اعضای او را بت با لیسند
آب را بفار سه سرب و بهندی شیشه که گویند سرد و خشک
در دم چون پسوزند و صلا به کرده بر جراحت باشند
مند آید بد لش امل است آبق و بیق است و گفته خواهد
آنج بفار سی ترخ و بهندی وی بخور گویند طبیعت او
قشر اگر خشک است در دم و چوب و دو مثقال از کوف
و بر پزند و بچهار مثقال عسل سه شعله میل کنند با دهانش کنند
و دل و دماغ و معده را قوت دهد و تب لرز را سودمند
آید و حماض او سرد و خشک است در اخر در جرد دم کلف
و قوادر جیب نفع دهد شراب و طالع و شربت او خفا
که از اخر رفت باغ مفید بود و صفرافرو نشانند و
اشتها آورده و مالخولیا را بر و دل را قوت دهد و عصب
زبان دارد و مصلحش عسل است و بد لش لیمو امل

بنادر

بفار سی سره گویند سرد است در اقل و خشک است در
چون در چشم کشند آب رفتن چشم را باز دارد و حفظ
چشم کند آجاص بفار سی او گویند و حامض سرد و خشک
در دم و دفع عطش کند و شکم بر بندد و جلوش مایل
بر کرمی بر است در اول مرغی معد و مسهل صفراست
اسهالش کثرت است از جلو و صمغ او بستر که مقطع کر بون
و مضمر باب برک او مانع نواز لیسوی لطافت و لوی
و مضرات بستر و مصلحش کفند است و بد لش در اسهال
تمهندی آحشاء لبق بفار سی سرکین کاو گویند و
بهندی کو بر محل او مرام بود خصوصاً او دام مغا
و خلف ازین و چون مستسقی با قدری نوزده بر
و مرام طلا کنند و حندان در افتاب نشیند که خشک شود
نفعی تمام یابد اذن الفار مرزنگوش است و گفته خواهد
شد از اخر بفار سی کو رکیا و خلل مامون و بند
مرو میس و سوندهی و کند میل گویند سبب نیش و
سرخ رنگ و خوشبوی و باریک بود طبیعتش گرم و خشک
است در اول و گویند در دم و مرام سنگ کرده و مثانه
بریزند و در اول بول کند و حیض براند و بادر تحلیل
و مضرات بکرده و مصلحش کلا است و بد لش بوزن او

قصب الذریره و مقدار شربتی از او یک مثقال از کاکیا
 بعرب بنج العنکبوت و بفارسی کلاش خانه و بندق
 مکرری کاجالا گویند چون بر جراحت شمشیر یا گامبرد
 بگذارند خون باز دارد و جراحت را نکند از درد که
 ورم کند و چون بسر که تر کرده برده امیل طلا کنند
 و ما میل را بر گردانند و چون فستق ساخته با سبیا
 دوات یا سفید تخم مرغ تر کرده در سوراخ بینی
 نهند مرغان را سودمند بود از ز بقراسی
 برنج و بهندوی چاول گویند سرد و خشک است
 در دم رنگ مری را صاف دارد و بدن فربه کند و خیر را
 نفع دهد و مضرت است با عصاب قوی و مصلح آن شیر
 شکر است ارنب بفارسی خرگوش و به ترک تو شقان
 و بهندوی کوهی بهترینش است که در نکش بسیار
 زند و بیابانی باشد لحم او گرم خشک است و گویند
 و خشکست پنبه مایه او را چون زن بعد از طهر بسببه
 رفت با سر که خورد منع استن کند و زنی که آبست
 نشود بعد از طهر فرجه ساخته بر دامن حامله شود
 از او درختی است که بهندوی نیم گویند از کباب
 معروفست در زمین هند بسیار است گرم است در تمام

و گویند در سیم خشک است در اخرا اول پوست او تنه
 سده کند و اعصاب را قوه دهد و چون باب بول
 او مو را بشویند سیاه و دراز گردد و چون بحسل
 شیرین کرده بسیار باشد قوی بخراشاید و اگر مخم
 به آنکه شیرین کند بسیار باشد جرب و قوا و خارش اعضا
 و جمیع اجوششها را نفع دهد اسفیداج الرصاص
 بفارسی سفید کاشقری گویند بهترین او پاک و سفید
 و خوشبو بود طبعش سرد و خشک است در دم و
 گویند خشک است در سیم چون بشویند و به نبات شود
 در چشم کشند جرب و خارش و سوزش چشم را ببرد و
 چون با موم کافوری و روغن کل مرهم سازند جراحت
 در صحرای و سعه و نمل را دفع کند اسارون
 گرم است در سیم و خشک است در دم و گویند در
 محل صلابت طحال و مفتوح سده کند و مسکن عرق النسا
 و جمیع الورك بود و علمی تایی بابر در که در اعضا
 بای نفع دهد و سه مثقال از او با ماء العسل سه پال
 بلغم لوز و ادرا بول و حیض کند و چون کوفته و بخیه
 بشیر تازه بسپارند و میان دو سر طلا کنند نعوذ تمام
 آورد و گویند مضرت به شش و نفعش صوفی است و

و بد لش بوزن او از بخیل اسطوخودوس گرم است
 در اول و خشک است در دوم و ماغ و از غلط علیظ
 پاک کردن و صرع و سرد و در و بار و سودمند آید و سود
 نکشاید و بار را تخلیه دهد و مره و سوجان و بلغم از جگر
 و شریقه از سردی گرم است و گویند یک گرم و نیم است
 مضرات شش و مصلحت کثیر است و بد لش بوزن آن
 افیون اسبقول بفارسی سپوش و بعرب بنر قنونا
 سرد و تر است در دوم و گویند در دوم و گویند معتدل
 در خشکی و قوی دفع حرارت کند و تشنگی نباشد و لغا
 چون مضمضه کشد خشکی درها جویش زبانه از گرمی پاک
 دفع کند و چوب آب کشیز تر آید زنی که سوزاک داشته
 با آب به پنبه بکشد بر طرف نفع دهد و مردی که سوزاک بود
 چون عا در نه او خود را در لغایش نمند سودمند آید
 و شریقه از سردی گرم است و بد لش در تلبین و ترطیب
 خرمه خام شیر کشید اسفناج که بهند و بالک
 خوانند سرد و تر است در اول و گویند معتدل بود
 در کرمی و موی سر نه و در سینه و نفع دهد و
 طبیعت را نرم کند و از معده زد و بد لش در دوم و سرد
 مزاج و امضی پاک و مصلح آن فلفال و در چینی است

مصنف
 الحار

استقبال بعرب بصل الفار و بفارسی بیاز غنصل
 گرم خشک است در دوم و گویند در سنج مشوی گرم
 یکمقال از و باره شغال غسل خورند ضیق النفس
 مزمن بلغمی و صلابت سینه و استسقاء را نفع دهد
 و تقویت معده کند و بول براند و مشوی چنان
 سازند که در میان خمیر کنند گرم کرده در کل گیرند و
 تنور یافته بزنند تا بخت شود پس از میان خمیر برین
 آورده بپزند باز کنند و با تیغ بزنند و باره کرده
 در دشت کتان کشند چنانکه از هم دور باشد و در سایه
 بپاویزند تا خشک شود آن بفارسی مورد گویند
 طبیعتش سرد است در اول و خشک است در دوم چوب
 آب برکش شربت و صندل شیرین کوبه میل کنند غرق
 و خوشی که از جمله اعضای او بود باز دارد و کوفت
 اعضا را که از ضربه یا سقطه بکشد نفع دهد و چون
 بکشد و کوفته و بخته بر خشکی آن باشند سودمند
 آید و چوب عصاره برکش و در چشم کشند یا صردا
 قوت دهد و آب بر نه چشم را زایل کرده اند و چون
 در آب بر کش آن بنشیند خروج مقعد و تنویر مزاج
 مفید بود و شربت ثمره او که خصلت اسهال کوبیده و نیاید

در کند و طبله دل را مفید آید و شکم بپزد و تشنگ
 بنشانند اسل بقاری شیر کوبیده هر که روغن بپزد و
 برتن خود مالد جانوران درنده همان بگریزند و دیگران
 نرسند و هر که مقلاری از بوی او در صندوق
 نهاند از آسبب خوره ایمن شود و هر که از بوی او طایفه
 ساخته در هر طفل نهد که مرغ را نشانه بماند و نفع رساند
 آشنه بفار کالک و دوالک و مهندی حلیمه گویند
 کرم است و راول و خشک در رویم و گویند در کرم
 معتدل است و چوبه چوبه اند و در آب آن نشینند
 براند و در رحم را تقویت دهد و چوبه چوبه کند مرغ
 و احشای رحم را شمع رساند و شربش مقوی دل و معد
 و حلال اظطابرد و منه بیفزاید و بیهوشی را ببرد و کرم
 حکم را از در شربت آن و یکم و دو درم است و مضار است
 در مصلح آن انیسون است اشق بعصره لوان الذهب
 و بفار کند گویند کرم است در روم و خشک در اول
 چوبه یکم از و با پنجه درم که حل کرده میل نمایند
 جگر بکشد و نند که برین اند و درم بپزد بکند از چوبه
 با عمل مخلوط کرده مرغیت فرماید و جمع المفاصل و عرق
 النافع دهد و کرم معد را بکشد و چوبه در آب

مصلح است

حل کرده در چشم چکانند بیاض را ببرد و مضار است بکرم
 مصلح آن زعفران است آشنان که بفار سه اشک گویند
 کرم و خشک در روغن چوبه و روغن شفا از و چوبه
 و صاف کنند و عمل شیرین کنند نیم کرم بیاض اند بول
 بکشد و عیض براند و بچه بداند و استسقا از افغ
 دهد اصل الوب بفار کالک و مهندی حلیمه گویند
 مهلوق گویند معتدل است خشونت خلق و سینه و قصیه
 مفید بود و دفع تشنگی کند و سوزن را ببرد و ممانه و
 انواع سرنه را سود مند آید و چوبه و قه که تازه باغ مقهر
 کرم بکشد و آب را گرفته نیم کرم در چشم چکانند و نفع
 ببرد و شربت آن و دو مثقال است شفا اصل القصب بفار
 پنجه فی گویند یا معتدل از دیکست چوبه بگویند و نفع
 سرشته و قدری زعفران هم ساخته بر عضوی که بیکان در
 باغ بکشد بیکان را بپزد و اگر کوفته و بخته باغ
 طلا کنند در مفاصل و نفع دهد و اگر خاکستر را با آب حنا
 و اصل و قدری روغن و زرد و تخم مرغ سرشته همان را بپزد
 و بپزد و قوت دهد اصاف بفار کالک گویند کرم
 در سیم و چوبه و بوی بکشد و بپزد و با سر که سرشته
 چنان از طلا کنند سود مند آید و چوبه با سر که سودمند

و بهوق سفید مانند نفع رساند اخراست الطیب لیسفا
 و گفته شود اظهار الطیب بقاء ناخن دیو و بهنگ
 نکه خوانند کرم خشک در دود و گویند در سیم چون در
 خود رود کنند حیض یکشاید و اخناق در سیم نفع دیر اونیون
 در فنیونست گفته شود افسنتیون کرم ملت در اول خشک
 در دودیم معدوم و در چشم که مری شده یا نفع بود
 و اسهال صفر کند و بدین اوقات دهد و رنگ بر ویرانیکو کند
 و کز یک عقرب یا سوسوم نماید و بویید و شقاق محو
 کند و اگر گویند و به بزند و آب کلم فقدری و دغز باو
 نیم کرم قمل کند و صلاعه و به بزند و گویند صلاعه او
 و مصلح آن مصطکی و بدل آن نوشتن اسارون و نیم وزن آن
 بیوت هلیله در و شسته از دیکرم یا و درم ملت آنیون
 بهتریش آن بود که چوب در یک کرم اندازند و در دل شود
 در چهارم خشک در سیم و گویند در خشک است بهر جام
 چون بگویند و به نند و باز زده تخم مرغ سرشته بر سر طلا کنند
 نفع دهد جوت در دغز نفع بالام حل که نیم کرم در
 مکان در دود کس از آن بگذراند و شسته از و کرم ملت
 مانک تاد و آنکست و در دود از مصلح آن غفل در دغز
 کانت اقا قیا عصارت قرطالت و قرطه و خاریت که
 در سیم بروی دباغت کنند سر ملت در دود و خشک در سیم

مصلح سرور
 در سیم

مصلح

و گویند

و گویند سر ملت در اول چون بکشفال از و سیم فلفل شربت
 حب که در حله کرده میل کنند اسهال دوی و فنت الدم را نفع
 و اسهال مقعد و درم را نفع کند و اگر در یک شربت حل کرده طلا
 کنند و در مهای کرمها سوسومند آید و اگر بانبات سوسوم چشم
 کشند و شربت به نغزاید اقلیمای زیر حبث الذهب است گفته
 شود اقلیمای زیر کرم خشک در اول سیم و شربت و صلاعه
 و بقند سفید شیرین کرده و پیشانند او را مصلح است که در مفا
 و احاطه در دود و در دود معدوم را سوسومند آید و مضرات به
 انقیص و مصلح آن عمل است الیه بقاء و به و بهر که توفی
 گویند کرم و قرابت در دود و چون بگویند و به با دوی سیم نیم کرم
 طلا کنند صلاعه سیم و نفع کند و مضرات به و مصلح آن
 فلفل و زنجبیل است آنچه بقاء سر آمل و به نند آمل گویند سر و
 قرابت در دود و گویند سر ملت در اول و خشک در دود
 دل و معدوم بود و اشتر با بای و به و اسیر نفع رساند و به نند
 جلا دهد و در شربت چشم به نغزاید و شربت از سوسوم ملت و مضرات
 به سیم و مصلح آن عمل است امعاء الارض خراطین ملت گفته
 ابتر باریس که بقاء سر از خوانند سر و خشک در دود
 و به کرم را قوت دیر و نفع و شربت و به و نفع و مضرات به
 مزاج و مصلح آن قرابت و به شربت و به زمان الحبار سر ملت در اول

و خشکست در دم و مستقر روح شش و با دفع بول بر و حالبی
و با وجود حبس در طبیعت را بنام دارد و شریب آن و یکفکار
تاد و متعار الخوه کرم و خشکست در دم و چون در متعار
اند گویند و با شیر تازه بیاشامند باده بر انگیزاند و چون
باعل آبخونه بر قضیب طلا کنند قضیب را سطر کرده اند چون
با یکفکار رغبت نمایند و در دم بر او در کرده و نفع دهد و گویند
مفرج کرده ملت و معطلان کثیرا و بدلتش بوزن آن بن کنند با
و شربت آن و نیم مثقال تا در متعار انیسون که بفان بدارا
رو می گویند کرم و خشکست در سیم بول براند و استسقا نفع
دهد و در احیاء و عرف کند و تشنگی بکشاند و سده
جگر بکشد و غوطه آورد و شکم به بندد و مضرات با معالجات
آن بر دارد یا بخالت و بدلتش بوزن آن کر اوین و شریب آن و یکفکار
تاد و متعار اند و روت کرم ملت در دم و خشکست در اول نفع
اسهال بلم لرج و صفر کند و چون به سفید تخم مرغ در دم و صلا
کنند تا همچون غبار شود پس در چشم کشند در چشم نفع دهد
و چون با موم کافوری و روغن گل سرهم سازند جراحت را در دم
و مضرات برده و صلیبی صمغ عربی ملت و بدلتش بوزن آن صبر
و شریب آن و یکفکار تاد و در مت انفعه الارب که بفار برین
مخکوش گویند کرم و خشکست در اول چون نیم دانه از آن بخورد

گویند صنداز صرع ایمن شود و چون زن آن و یکفکار بگوید و بخورد
و به نیم دانه شک سوده آمیزد و بعد شسته بعد از آنکه از جگر
پاک شده با بخور بداند و استرس شود و فرزند نریند او در
انفعه اللابل که بفار به پنبه و ایدر شتر گویند چون مقل از خود
در آب نیم گرم حل کرده بیاشامد باده و اوقوت تمام در اندر آب
نغزک و به صندف انب گویند حاضض سرد و خشکست در دم
و طبیعت را تبخیر کند و فرو نشاند و دفع کند و حلوت کرم
در دم و گویند در سیم و گویند کرم در قات در دم و در شک
در برابر افروزد و بل بخرید کند و طبیعت را نرم دارد و
نزدیکت با عدال دفع صفر کند و در دماغ و اوقوت
اوتر که بفار به بط گویند چون روغن سپیدش بر سقره مالند
بواسیر و شقاق مقدر نفع دهد و چون با سفید تخم مرغ
ساخته بول طلا کنند تشقق لب را نفع دهد و اهل به که بفار
بیلد زد گویند سرد ملت در اول و خشکست در دم و چون کله یا
سود در چشم کشند آب بر قفس چشم را نفع دهد و چون در متعار
از پوست او در یک بال آب جوشانند تا به نیمه کنایه صاف
و پاشن و متعار شیرخت در آب حل کرده و صاف کرده نیم گرم
بیاشامد اسهال صفر کند و اندک بلم بن براند و مضرات

به سفلی و مصلحتی در معوقه قند سفید و در مطبوخ عنقا
 و پیستان است و شربت آن و در مطبوخ از هفت مثقال تا
 ده مثقال است و در غیر آن از دو درم تا پنج درم است اهل
 استی که بفارک بلبله براه گویند سرد است در اول و خشک است
 دوم و گویند کرم است در اول چون با آب یا بیا سوزد و در
 کشتن روغن چشم بیفزاید و چون در دودرم از او اختیار کنند
 اسهال را سود کند و بواسیر را نفع دهد و چون در روغن سیاه
 بز بپزد کنند شکم به بند و مضرات بجز در مصلحت غسل است
 اهل بلخ کابلی که بفارک هلیکابلی گویند بهترین آن بود که فربه
 بماند و چون آب آن را نهند به نه نشینند سرد است در اول خشک
 در دوم و گویند کرم است به اعتدال بلغم و سودا براند و عقل و
 حفظ بیفزاید و شربت آن و در منفع از دو درم تا پنج درم
 و مضرات بس و مصلحتی غسل است ایل که بفارسی گویند که
 و چون شاخ را بسوزند و مثقال از آن با قدری کتیرا میل کنند
 قرحه معا و نفث الدم و اسهال و بیدار شود و به رحم و صلا
 معد و سپردن رافع دهد و چون سنون سازند و نهند آنرا سفید
 و چون با سرکه مضطرب کنند در دهن نافع کند و چون با
 روغن کاه و شربت بر شفاقت دهن و با مالند سودمند آید

مصلحت

و چون پوست او براد و کند و یا با خود دارند از
 جانوران کزنده ایمن کردند ایرسا بفارسی
 سوسن آسمان گویند کرم و خشک است در دوم
 چون در مثقال و نیم از او کوفته و پخته با ده مثقال
 ماء العسل امیخته میل کنند سین و شش را از اظط
 علیظ پاک گرداند و بول براند و حیض بکشد و غ
 النساء و جع الورك و فقر سر را نفع دهد و چون
 بآب کرم سرشته و قدری روغن بابونه ضم نمایند
 بر صلابت معد و یاسپر یا جگر یا رحم خاد کنند
 مندا آید و مضرات به شش و مصلحتی ان عسل است
حرف الیا بابونج بفارسی بابونه گویند کرم
 در اول محلول بلا جذب و منفح بود و تلخیص مایه
 کند و درم صلب را نرم گرداند و تب بلغمی سودا
 سود مندا آید سنبل کرده و مثابه بپزند و حیض
 براند و بجه بپزند از و اعضا و دماغ را قوه دهد
 و چون بآب و سرکه جوشانند در اخر دهن چشم را بان
 طارند از اخلاط سردیه پاک سازد و مضرات بخلق و
 مصلحان عسل است و شربت آن و سه مثقال تا پنج مثقال است

باد و مجبوری بفارسی بالنگو گویند کرم و خشکست در دهم
 دل و جگر و دماغ و قوت دهد و خفقا از ایل کرد و در
 جرب را سودمند آید و فواید را دفع کند و جمیع مریضی
 بلغمی و سودای را معین ببلغم و شریقه از و ده درم است
 و بد لش در تفریح بوزن آن ابریشم با قلا بفارسی با قلی گویند
 سرد و خشکست در دهم و گویند معتدلست غذای نیکو دهد
 و شریقه و نفث الدم را نافع بود و قطع ادرار بول کند با قلا
 مصری بر مس است و گفته شود هارزد بفارسی بزرگویند
 بهتریش آن بود که صاف و زرد و نرم و تیز بوباشد
 کرم است در سیم و خشکست در دهم چون از و در کلاب حل
 بایشانند حیض براند و بچه بدیندازد و دفع جمیع زهرها
 و نفرس و عرق النساء را نفع دهد و بواسیر را سودمند است
 و سنک کرده و مثانه بریزاند و مضر است بسر و مصلحش
 و بد لش بوزن آن سکنج و نیم و زن آن جاوشیر
 فادزهر حمالیتس است و گفته شود باد بخان با بخله کرم
 و خشکست در دهم مولد سودا و محدث بواسیر بود در معده
 و قوی گاه پیدا کند چون او را بونک کار در و مساعده بایست
 باد و آب نمک دو سه جویند و بر و غری با دام بایر و غن کجند

برای کرده بسر چاشنی دارد و بر باد و بر خورند مضرش کثرت
 بر ننگ کابل بهندی ماهی بر ننگ گویند کرم است در اول
 و خشکست در دهم چون ده درم از و کوفته و بخت بیک
 پیاله شیر تازه امیخته بایشانند حبه لقرع را بدیندازد و مضر است
 بر و ده و مصلح آن کثرت است و بد لش بوزن آن قوس و دو
 دانت قنیل بر سیاه شان بفا کز بوت البیر گویند
 طبعش بکره و خشکی مایه بهتریش آنست که خوب او
 بر رخ زنند و بر کش بر بود مسینه و شش از فضول
 غلیظ پاک گرداند و بلغم و سودا را نفع دهد و شمشیر بر
 آورد و بول و حیض براند و سنک کرده و مثانه بریزد
 و ضیق النفس و تحت الصوت را سودمند آید و مضر است
 بر سبز و مصلحش مصلح است و شریقه از و دو مثقال است
 و بد لش بوزن آن بنفشه و نیم و زن آن مرط السوس
 بر عست بهندی بچند گویند کرم و خشکست در اول
 نرم دارد و بواسیر را نفع دهد و سین و شش را از
 اخلاط غلیظه پاک گرداند و چون با اکل مداومت نماید
 بهق را سودمند آید اما مولد سودا است و مصلحش
 پرورده است بر قطونا اسجفولست و گفته بر اکثر

باد و طبع جوید بغارسی بالنگو کوبند کرم و خشکست در دم
دل و جگر و دماغ ناف و قوت دهد و خفقا از ایل کرد و
جرب را سودمند آید و فواق را دفع کند و جمیع مرضی
بلغمی و سودا را مضمید بآید و شریب آن و ده درم است
و بد لش در تفریح بوزن آن ابریشم با قلا بغارسی با قلی کوبند
سرد و خشکست در دم و کوبند معتدلست غذای نیکو دهد
و شریه و نفث الدم را نافع بود و قطع دارد بول کند با قلا
مصری بر مساوت و گفته شود بارد بغارسی بر زرد کوبند
بهر نیش آن بود که صاف و زرد و زرد و تیز بود باشد
کرم است در سیم و خشکست در دم چون از و در کلاب حل
بایشانند حیض براند و بچه بداند و دفع جمیع زهرها
و فقرت و عرق الفسار انفع دهد و بواسیر را سودمند است
و سنک کرده و مثانه بریزاند و مضر است بسر و مصلحش
و بد لش بوزن آن سکنج و نیم و زنجان جاوشیر
فاد زهر حمال القیس است و گفته شود بابخاں بابخل کرم
و خشکست در دم و مولد سودا و محدث بواسیر بود در معده
و قوی گاه پیدا کند چوبه او را بنوک کار در ده ساعت آب نمک
با و آب نمک دو سه جویند و بر و غری با دام مایه و غن کجند

برای که گریه بکرم چاشنی داد و بپزد و بپزد و بپزد کشته
برنک کابل بهندی ماهی برنک کوبند کرمست مراد
و خشکست در دم و چوبه ده درم از و کوفته و بخت برنک
بیا له شیر تازه امیخته بیا شاند حبه لقمه را بداند و مضر است
بروده و مصلح آن کثیر است و بد لش بوزن آن قوس و در
دانت قنیل بر سیاوشان بفاک کز بیت البیر کوبند
طبیعتش بکرم و خشکی مایه بهتر نیش آنست که چوب او
بشرخ نند و برکش بر بود مسینه و شرد از فصول
غلیظ پاک گرداند و بلغم و سودا را نفع دهد و شیمه بر و بد
آورد و بول و حیض براند و سنک کرده و مثانه بریزد
و ضیق النفس و تحت الصوت را سودمند آید و مضر است
بسر و مصلحش مصلحی است و شریب آن و دو مثقال است
و بد لش بوزن آن بنفشه و نیم و زن آن مراد السوس
بر عست بهندی بچند کوبند کرم و خشکست در دم و اول
زنم دارد و بواسیر را نفع دهد و سین و شش را از
اخلاط غلیظه پاک گرداند و چوبه با اکل مداومت نماید
بهت را سودمند آید اما مولد سودا است و مصلحش
پورده است بر زرد و نا اسفولست و گفته شود بزرگ

بجان می تخم کوفس و بپندی اجمود کو بند طبعش کرم و خشک
 در دم بول و حیض براند و سد جگر و کرده بکشد و
 فواق را نفخ دهد و مسکن و جع بود و در حقنه دفع نقره
 او به حاره کند و شربت او او و مثقال است بزهر الخرم
 بهتر نیست که سیاه و سریده بود طبعش سرد و خشک
 در اول و گویند معتدل سرفه کرم را دفع کند و تحت
 الصوت و انفع دهد و شربت از سد در دم است و بد
 بوزن آن بزهر الخمدی بزهر الخمدی بقره تخم سبزه
 طبعش کرم و تراست در اول نفخ و مقوی باه بود
 و در اسهال کند و شربت از و بخورم تا هفت در دم است
 و بدلس بوزن آن تخم شلغم بزهر الخمر نفاک تخم تراب
 خوانند طبعش کرم و خشک در سیم و گویند در دم
 منی بیفزاید و عسل بول را نفخ دهد و نفوذ آورد و
 مضامین بمثانه و مصلح آن کثیر است و شربت از و در
 و بدلس بوزن آن بزهر الکراک بزهر الفرفخ بقره تخم
 خرفه و بپندی نویند کایچ گویند سرد است در سیم
 و تراست در دم حار و جگر را و تهای حاره و انفع دهد
 و سرفه را که از حرارت بود دفع کند و تب و قی را سود

بزهر الخمدی

و شربت از و بخورم تا هفت در مر یا در دم است و بدلس نصف
 و زن آن بزهر القوطا بزهر الخمر بقره تخم در حاره
 و بپندی کاجور کایچ گویند باه و اوقه دهد و بول
 حیض براند و تخم اجغان و قند مین را سود
 آید و شربت از و یک مثقال است تاد و مثقال و بدلس بوزن
 آن انیسون است بزهر الکراک بقره تخم کند ناگ
 بهتر نیست سیاه و فربه بود طبعش کرم و خشک
 در سیم فواق بلغم را دفع کند و بواسیر را نفخ دهد
 و کزیدگی جانور را سود مندا آید و مقطع منی با
 و مصلح عمل است و شربت از و در دم بزهر البخ بقره
 هر بنک و بنک دیوانه و بپندی اجوی خراش
 گویند بهتر نیست است که سفید بود طبعش سرد
 و خشک است در اول درجه سیم عقل را زبان دارد
 و خناق و جنون و ضیق النفس پیدا کند و تاریکی
 چشم و کراک گوش و درد و نفث الدم را نفخ دهد
 جمیع دردم ها دیگر را ساکن کرد و شربت از و نیم مثقال
 تاد و مثقال است بزهر الفجل بقره تخم ترب و بپندی
 مصلح کایچ گویند کرم است در سیم و خشک در دم

بنان می تخم کرفس و بهندی اجمود کوبند طبعش گرم و خشک
 در مردم بول و حیض براند و سد جگر و کرده بکشد و
 فواق را نفع دهد و مسکن و جمع بود و در حقنه دفع نفث
 او و بهار کند و شربت او او و مثقال است بنز الخراط
 بهتر نیست است که سیاه و سید بود طبعش سرد و خشک
 در اول و کوبند معتدل سرفه گرم را دفع کند و تحت
 الصوت را نفع دهد و شربت از سرد مردم است و بد
 بوزن آن بنز الخراط بنز الخراط بنز الخراط بنز الخراط
 طبعش گرم و تر است در اول نفخ و مقوی باه بود
 و در اثر شیر کند و شربت از و بخورم تا هفت درم است
 و بدلت بوزن آن تخم شلغم بنز الخراط بنز الخراط بنز الخراط
 خوانند طبعش گرم و خشک در سیم و کوبند در دم
 منع میفزايد و عسر البول را نفع دهد و غوطه آورد و
 مضامین بمثانه و مصلح آن کثیر است و شربت از و در
 و بدلت بوزن آن بنز الخراط بنز الخراط بنز الخراط بنز الخراط
 خرفه و بهندی نوید کا به کوبند سرد است در سیم
 و تر است در دم حار و جگر را و تها و نفع دهد
 و سرفه را که از حرارت بود دفع کند و تب و قی را سود

بنز الخراط

الزئیر

و شربت از و بخورم تا هفت درم است و بدلت بوزن آن
 و زن آن بنز الخراط بنز الخراط بنز الخراط بنز الخراط
 و بهندی کا جگر کا به کوبند باه و نفع دهد و بول
 حیض براند و شربت از و بخورم تا هفت درم است و بدلت
 آید و شربت از و بخورم تا هفت درم است و بدلت بوزن آن
 ان انیسون است بنز الخراط بنز الخراط بنز الخراط بنز الخراط
 بهتر نیست است که سیاه و سید بود طبعش گرم و خشک
 در سیم فواق بلغمی را دفع کند و بواسیر را نفع دهد
 و کز یک کی جانبی را از اسود صند آید و مقطع منی باه
 و مصلحی است و شربت از و در دم بنز الخراط بنز الخراط
 هر بنک و نیک دیوانه و بهندی اجای خراش است
 کوبند بهتر نیست است که سفید بود طبعش سرد
 و خشک است در اول درجه سیم عقل را زیان دارد
 و خناق و جنون و ضیق النفس پیدا کند و تار یکی
 چشم و کرا به گوش آورد و نفث الدم را نفع دهد و
 جمیع درد ها دیگر را ساکن گرداند و شربت از و بنمقا
 تاد و مثقال است بنز الخراط بنز الخراط بنز الخراط بنز الخراط
 موی کا به کوبند گرم است در سیم و خشک در دم

كلف و منس با برود و به حق و بر ص را نفع دهد و انزاله را ^{در} خفا
 کند و در مفاصل و گردن یک جان را از اسود مندا آید و بول
 و حیض بکساید و شربتی از رو و درم است و مضر است بچک
 و مصلح آن سیستان است بزرگوار بقلای کوفه گویند
 طبعش گرم و تر است با اعتدال چون بریان کنند و وسطا
 و سحر را نفع دهد و شکم بندد و شربت از رو و درم است
 و مضر است به شش و مصلح کلان است و بدش بوزن آن
 بزرگ است بزرگوار بنز القنب شمد لایح است گفته خواهد شد
 بنز الحاض بغاری تخم تر و شک خوانند سرد و خشک
 در درم طبعش را قبض کند و صفرا فرو نشاند و ^{مضر}
 بکوه و مصلح آن قد سفید است بزرگوار بنز الکشان بغاری
 زغیر و بندق السه کایح گویند گرم است در اول معتدل
 در تری و خشکی و گویند معتدل است در گرمی و سردی و
 خشک در اول منبج او رام بود و طبعش را از گرمی
 و در اول بول کند و سرفه را نفع دهد و شربت از رو و درم است
 و مضر است به انشیس و مصلح آن کلقتد عسل است ^{بزرگوار}
 بغاری تخم مار جو به گویند گرم تر است در درم منبج
 و شربتی جماع را نکند و در اول بشیر کند عمل بول و

الغارا نفع دهد و قوی لایح بلغمی و مریمی یا سود مندا آید و شربتی
 از رو و درم است و مضر است بصر و مصلح آن عسل است ^{بزرگوار}
 بغاری تخم کسوی گویند معتدل است در گرمی و سردی و خشک
 در اول سده جگر بکساید و بول و حیض براند و معدوم سیر
 انزاله را درم بر پاک سازد و شطرا القب را سود مندا آید و مضر
 به شش و مصلح آن سق عری است و شربت از رو و درم است و بدش
 بوزن آن افستین بزرگوار بغاری تخم کاسه گویند
 به شربتی سیرانک و سیر بویستای نود طبعش معتدل است
 در گرمی و سردی و خشک در اول بتهای مهرای را نفع
 و سده جگر بکساید و بوی یا اسود مندا بود و شربت از رو
 سه مثقال یا پنج مثقال است و مضر است به سیر و مصلح آن کجین
 و بدش بصف و وزن آن تخم کشوث بزرگوار بنز الایجو بغاری
 تخم ایجو گویند گرم و خشک در درم چون با شیر کاه و تازه
 بیاشامند یا به آب انکزند و چون بگویند و به بیزند و به عسل
 سرشته بوقضیب ملا کنند قضیب را سطر کرد اند و چون با
 سبکین بیاشامند صلابت سیر و در دکره را نفع دهد و
 چون با عسل سرشته بلیسند تنگی نفس را سود مندا آید و
 شربت از رو و درم است و نیست تاسه درم و مقع کرده است
 و مصلح آن کثیر و بدش بوزن آن بنز الحار بزرگوار بنز الایجو

بغافه تخم بادیان گویند و در حرف را گفته خواص ^{الف}
بغافه تخم شلغم گویند کرم و تراست در اول تقویت باه کند
و مضرات به سیرن و مصلح آن بنز الطبخ است و شربت از آن بکن
تاد و درم است بنز البصل بغافه تخم پیاز گویند کرم و
در اول تقویت باه کند و شربت از او و درم است بنز القند
بغافه تخم بادرنک و بید کبری کایج گویند طبع خشک
و تراست در اول ادرار بول کند و سوزاک را نفع دهد و چون
بگویند بر اعضا اندر زنت اعضا را نیکو گرداند و مضرات
بسر و مصلح کچین است و شربت از او و درم است تاده درم است
و بدیش بوزن آن بنز القنات بنز القنات بغافه تخم
خیار ادرار بول بپزند ککری کایج گویند سرد و تراست در اول
حرقت لبول را نفع دهد و درم کرم را که در جگر بود سود
آید و مضرات به اندیش بنز و مصلح آن کبریت و بدیش بوزن
آن بنز القند بنز البصل بغافه تخم خرفه خوانند کرم و تراست
سرد و کرم و درم سینه را که از درم کرم بود که در باغ نفع دهد
و دفع عطش کند و سده جگر بکشد و بول براند و مضرات
به سیرن و مصلح آن آب ریاست و شربت از آن دو درم تا یک درم است
بنز المور بغافه تخم کل گویند سرد و خشک در دوفم

قبض کند و پنج دندان را حکم گرداند قلاع را نفع دهد و چون
دخان گیرند سرد چشم را نفع بود و اما مضرات به شش و مصلح
آن کبریت و شربت از او و درم تاسد درم است بنز المور
بغافه تخم ریاح و بپزند ترسی کایج گویند کرم و خشک است
به اعتدال و گویند معتدل در کرمی و سردی بول را قوت
دهد و سرفه را سود مند آید و چون تفه داده خوردند شکم
به بندد و سح را نفع رساند و شربت از او یک قاع است
و مضرات بکرده و مصلح آن مرزنگوش است و بدیش بوزن
آن بنز المور بنز الشبث بغافه تخم شبت و بهشت
سوکایج گویند کرم و خشک به اعتدال ادرار شیر کند
و خلط بپلوی نفع رساند و سرفه را مفید بود و چون بسوزد
و صلا بیکر در صبر بول بپزند سود مند آید بسر بغافه
غوره خرمای گویند سرد خشک در دوفم طبع تر اقبض
کند و دیر هضم شود و قولنج را یج و سده کند و مصلح
آن بکچین است بسفایج بهتر نیست است که طعم قر قزل
داده باشد و چون بشکند اندر دوش فتق بود کرم است
در اول معتدل در تری و خشکی گویند در دوفم
در سیم سودا و بلغم لزج را با سهاله نفع کند و قولنج بکشد
و شربت از او و درم است تا یک درم و مضرات بکرده

و مصححش بوی تهلیل از زرد است و بدلتش بوزن کان افتیون
 و نیم وزن نخل هندی بسد بخ مر جافست و بهندی
 مونکه خوانند سه نوعت میاه و عید و سرخ بهتر پیش است
 که بادیک و سرخ باخ طبعش سرد است در اول خشک است
 چون بسوزند و بسوینند و بر موضعی باشند که خون از
 روان باخ خون را باز دارد و اگر چشم کشند آب رفتن
 چشم را دفع کند و اگر بر دندان مالند دندان را از چرک پاک
 سازد و اگر بکدرم از آن بخار در سرم شربت اخبار می کشند
 قرح امعا را دفع کند و اگر بکدرن مصرع بیاورند باری
 صاحب نفس بندند سودمند آید اما مضرات بکدر و مصداق آن
 کثیر است و بدلتش در حبس الدم دم الاخیرین بستل آورد
 که بتاج خروش و شهور است و بهند بهور کوبند سرد و
 خشک در اول چون در گرم از و بخور شوند و صاف کنند
 و بنحمتال کفیر در آب آن حل کرده بیاشامند حرارت
 و معد و اساکن کرده اند اما مضرات بمیان و مصداق آن
 کند ملت بسباسد بفارسی بز باز کوبند و بهندی
 جوتری کوبند کرم و خشک در اول و کوبند در دوم و
 کوبند مغذات محل نفع و مقوی معد بود و بوی دها
 خوش کند و صلابت سپر زرا نافع بود و هیچ وقت الدم

نفع

نفع
 در
 کرم
 و
 خشک

نفع رساند و سلسل بر اسود مندا یک و شریه از و سه
 دروست و بدلتش بوزن آن جوز بویا بصل بفارسی پیاز
 و بترک سوغن کوبند کرم و خشک در چهارم و کوبند
 در سیم و ترامت در دوم و کوبند در سیم ملطف و مقطع
 بود و آب کرده را نفع دهد و طبع را نرم دارد و اشتهای
 و باه برانگیزد و کزید که سگ دیوانه اسود مندا آید
 و حیض بیاورد و افواه بواسیر بکشد و چون آب او را نیم
 کرم در کوبند چکانند کرم را ببرد و چون در چشم
 کشند بیاض را نفع رساند و چون باسل طلا کنند قویا و
 بهق را نایل گرداند و اما مضرات بقل و مصداق سر که چانه
 دار است بصل الفار و بصل الغضل اسفیللت و کفتر شد
 بصل الزججس بفارسی پیاز ز کس کوبند کرم و خشک در
 چون بنحمتال از آب اوید و شفا علی بیاشامند بچه مرده
 و زنده بیدارند و بلغم نوح را بقی دفع کند و کرم معد را
 بکشد بطبع بفارسی خوزه کوبند بهتر پیش رسیده و
 شیر بود و زیانست و انچه مرده است سرد و ترامت و انچه
 شیر نیست گرم و ترا در برابر بول کند و سنگ کرده بریزانند
 و بدنه فریه کند و زرد روی را میگو کرد اند و سپر زرا
 سودمند آید بطبخ هند که بفارسی هندوانه و بترکی

تربز و مهندی تربز کوید طبعش سرد و تر است در سرد
مرضهای گرم را سود مند آید و بول براند و تشنگی بپاشد
و سوزاک را نفع دهد و مولد بلغم است و مصلح آن کجایی است
بهر الضب بفارسی سرکین سوسمار کوید که خشکست در اول
چوب بگویند و به پزند و در چشم کشند بیاض را برود چون
باب اکل الملائه سرشته طلا کنند خنازیر و صلابت بریزد
نفع دهد و چون با عسل سرشته خنک کنند و جمع المفاصل
سود مند آید بهر المعق بفارسی سرکین تربز کوید گرم
و خشکست با عتک و چوب کوفته و پخته با سرکه سرشته برکت
پای مستسقی طلا کنند سود مند آید و چون بر کزند که
سک دیوانه دهند نفع رساند بهر الضبان بفارسی سرکین
میش کوید گرم و خشکست در اقل چوب بگویند و پزند
بهر که بر آلیل طلا کنند فایده مند بود و چون بر سوختگی
اتش با بکشنیز تر طلا کنند مفید آید بهر الحبل بفارسی
پیشکل شر کوید گرم و خشکست در د و م چوب بسا
و در پینه دهنده عاف را دفع کند بقله الحما بفارسی
خرفه کوید سرد و تر است در د و م و کوید در سیم چوب
برادام حاره غدا کنند نفع دهد و چوب تفه در فیل
منع نفوذ کند و چوب ابش بیاض ماند حیانه را بکشد

سوزاک

و سوزاک را سود دارد و اما شکوری آورد و مصلح آن چوب
و کوید بغنا بقدر مهندی بتینک کوید گرم و خشکست
در د و م چوب کوفته و پخته بر جراحت پاشند که نه بر آورد
و جراحت را در هم آورد بلوط سرد و خشکست در د و م و کوید
در اول چوب نیم کوفته بپاشند صاف کنند و باقی بپزند
کره بپاشند نفت الد و قرحه معار نفع دهد و شکم
بند و تقطیر البول را سود مند آید و سیلان مزه که از
رحم آید باز دارد و اما مضرات ببله و مصلح آن قند است
شریبه آن د و د و درم تا سه درم است و بدیش بوزن آن
بلبلج بفارسی بلبل و مهندی بهره کوید سرد است در اول
و کوید در د و م و خشکست در سیم معده را قوت دهد و
دفع و طویبت کند و روشنی چشم بپزاید و اما مضرات
بسفوف مصلح آن عسل است و شریبه آن از آن سرد درم است تا پنج
درم بلادر مهندی بلاوه کوید گرم و خشکست در حما
استرخای عصب و تشنای و فالج و لقوه و اناج بپزند و
تیز گرداند و حافظه را قوت دهد و جمیع مرضهای سردی
چوب قوای جنون و جذام و نظایر آن کند و به صفای از
کشد بود و چوب با مغز خود یا کج خود در د و م
و مدای کسی که بلاوه خورده باشد دفع کا و روغن بالا

و لعاب به لاله کند پیل بیا سی انار هندی گویند گرم و خشک
در دوم و گویند در سیم طبیعت را تقویت کند و باد را بشکند
احشای قوت دهد و صلابت عصب را نفع رساند و قی باز دارد
و فالج و لقوه را سودمند آید و شربت از او درم است
تاسه درم بلسان شجریست در مرض بواسطی که از اعین
الشمس خوانند روغنش از حب انفع بود و حباب از غود و
عودش در عین گفته خواهد بود و حبش در جلود غشش در
دال بنفشج بفارسی بنفشه گویند سرد است در دوم
و تر است در سیم و گویند سرد و تر است در اول چون بنحو
دار جوف را بآن سرشته طلا کنند او را م حاره و نفع دهد
و صداع را که از گرمی بلاء دفع کند و بر شربش مداومت
نماید خشونت سینه و حلق را ببرد و سرفه و زکام گرم
سودمند آید و جرب و مثانه و سوزاک را مفید باشد
و شربت از او درم تا چهار درم است بمخکشت
بجرجه زوخته الا و ارق گویند گرم است در اول و گویند
در دوم و خشک است در سیم محلول و ملطف و تقویت
کبد کند و چوب بکفجیر بیاشامند صلابت عصب را
مند آید و اما صداع او را و مصلح آن صمغ عربی است
و شربت از او یک درم است بنفج بفارسی فندق گویند که

در دوم و گویند در سیم و تر است در اول باده و اقوت دهد
و کنی که جانوران را خصوص عقر ب و انفع رساند و
کهنه را دفع کند و اما مضرات بعد و مصلح آن فایده است
شربت از او بمخفول و بدش بوزن آن مغز جو زرات و گویند
جلقوزه سدف هندی مرته خوانند و آن سیوه است خور
تر از فندق و رنگش سیاه اند و بغایه المسون و مکرر خشک
در اول چون با سرکه طلا کنند خنذیر تحلیل و در جوب آب
مرز فکوش سحوط کنند بشکوری ببرد بوزیدان بپوش
انست که سفید و سطر بود و بر خطهای بسیا بپاشد و خشک
در سیم و جمع المفاصل را نفع دهد و عصب را از باغم سودا
و صفرا پاک کند و منی بفرزاید و فری و سرد و رنک روی
نیکو گرداند و اما مضرات باندیشین و مصلحی خرد است
شربت از او درم و بدل آن دو وزن آن بهمن سفید
بوق بفارسی بوز گویند بهتر نیست از موانع توان و انظر
خوانند و بهندی کجلی گویند گرم است در اخر دوم و خشک
در اول سیم قطع اخلاط غلیظه کند و مقض را ساکن گرداند
و طبع را نرم دارد و با دهارا را بشکند و چون در روغن کل حل
کرده نیم گرم در گوش بچکانند در گوش را که از سردی یا عفون
و چون گفته و بخته بشکند و با قلیل طلا کنند نفوذ نماید

و چون با کلاب یا اب سوده در چشم کشند بواسطه این
و چون زن فرجه ساخته بر در شش طو بات رحم
و شربت از و یک گرم تاد و درم است و بدل آن بوزن آن نمک
نیم یا یک اندازد بوش در بند سرد و خشک در آخر درجه
اول چون آب غلبه مغلوب شود بر نفس کرم طاک کنند سود
آید و بدل و امیث است بهیچ بفارسی به مشک گویند
طبعش معتدل شک براند و راجع غلیظ را در هر عضو
بای خاصه در سر تخلیل دهد و خفقا از نفع و اند بهمن نهتر
سفید بود کرم و خشک در دوزخ و گرم تر است در اول و در آخر
قوت در و منج بفراید و باه برانگیزاند و فربهی آورد و نمک
بریزاند و شربت از و یک گرم است و اما مضرات بسفول و حش
انیسولست بپش بفارسی تخم مرغ و بندای انده گویند
بهر نفیس تخم مرغ خانگی است زرد و لاش کرد و تر است چون نیم
خوراک رود تر هضم شود و غذای تر دهد و سر فراسود
آید و منی بیضراید و چوب با عسل طلا کنند کلفه بر من را
برود و سفید اش سرخ و تر است چوب بر پست چشم طلا کنند
در د چشمی که از کرم بود سفید آید و زرد تخم مرغ را نیم خفته
چنین کنند که تخم مرغ را با بابت در دیک کشند اندازند و آتش
کشند چوب بچوب آید شمار کنند باین نوع که یکی دو و سه

و پنج تا سیصد سرد و اگر چه پوست اندازند تعدا کنند
تا بصدر رسد پس بپرون آورند پیش بد ترینه و
مقدار یک دنگ او کشند است و تر یاقش پیش می کشند
و پیش می کش حیوانیت مثل سوسنهای دیگر و ماولی از و
درختان بای **حرف** **النا** تقبول بپندی یا نگویند
در اول و خشک در دوزخ و کوبیده سرد و خشک در اول
بوردها خفش کند و آشفته او را و باه برانگیزد و
پنج دندان را محکم گرداند و شکم بر بند و قوس بفار
باقی مصری گویند بهتر پیش سفید و فربه و بزرگ بود
کرم است در اول و خشک در دوزخ و چوب کوفته و پخته
و با عسل و سرکه آمیخته بپاشند کرم معده بکشند
و صلابت سپر زل نفع دهد و چوب با تر می و عسل
ساخته بر دارند حیض براند و بچه بپندازد چوب در آب
به لجنش نشویند جرب را در آب قلع دور کنند و شربت از
سه درم است و بدلش بوزن آن شخار منی ترید باشد
نسود گویند بهتر پیش است که مدور و مضغ و بخوف بای
و در سودن سفید تر بای کرد و زرد تر کوفته شود
و کهنه و یاریک بنابر و بسطبری مثل خنصر و بضر بود و
چوب بریزند هیچ ریشد بر نیاید و طبعش کرم و خشک

در سیم سبیل بلغم رقیق است و گویند سهل اخلاط غلیظ است و
 گفته اند سهل اخلاط غلیظ و قشر مشد کما و باز بخیل
 تقویت دهند مفلوج و مصرع را بفع دهد و سرفه بلغم را
 دفع کند و جرح پشت را که وقت حیض آمدن عارض شود سود
 آید و شربت از زرد و سرم تا سه درم است ترنجبین معده
 و ملین است نه ای کرم و سرفه را نفع دهد و خشونت سینه را
 دفع کند و تشنگی بنشاند و شربت از زرد و سرم تا پست درم
 تقاح بفاصه سبب گویند انچه شیرین بود کرم و تراب را در اول
 و انچه ترش باشد سرد و خشک است در دوم و انچه میخوش باشد معتدل
 در گرمی و سردی و طبیعت تقاح شیرین دل را قوت دهد و
 روح بیفزاید و باه برانگیزد و تقاح میخوش تشنگی بنشاند
 و قی باز دارد و شکم به بندد و تقاح ترش مولود نفع و تقاح
 عفتش مورش خلط غلیظ بود ^{سببی} قمر بفاصه خراش سبب
 گویند کرم و تمام است در اول منی بیفزاید و باه برانگیزد و
 روی را نیکو گرداند و درد پشت و سرفه را که از سردی بود
 نفعی داند و چون بخوردنش ملوحت نماید صداع و خفا
 آورد و دندان را بپایه کند ترهندی بفاصه خراش
 گویند و بهندی امیل گویند بهتر بیش زرد و سرسید شیرین
 بود سواست در سیم و خشک است در دوم دفع صفرا و اخلاط

مخففه کند و اشته او سرد و معده را قوت دهد و قی باز دارد
 و تشنگی بنشاند و کرم و بواسله و اسود مندا آید و طبیعت
 نرم گرداند و خارش اعضا و یرقان و خفقان را مفید است
 و اما بضر است بسینه و مصلح آن شربت بفسطی است قوت
 حلو حلو که بفار سر قوت گویند بهتر بیش بر زرد شیرین
 پیدا نه بود کرم است در اول و تمام است در دوم بول براند
 و بله قوی گرداند و زرد روی را نیکو گرداند و چون با
 بطبخ پوشتش مضمضه کنند درد دندان را نفع کند قوت
 حامض بناد سبب شاه قوت گویند بهتر بیش سیاه و بر زرد بود
 سرد و خشک است در دوم و گویند تمام است در دوم کلور انفع
 دهد و شکم به بندد و صفرا فرو نشاند و چون با زرد
 آب برک او را بپاشانند کزیدگی را بکشد و نفع دهد نوری
 کرم و خشک است در دوم و گویند کرم و تمام است در اول چون
 گفته و پنجه بماء العسل نماید از آن سر طائر انفع دهد
 و چون لعابش در چشم چکانند ریش چشم را از مده پاک
 گرداند و چون نرم سوده با روغن بابونه طلا کنند صلا
 فقر را ببرد و چون مزوج بر زرد تخم مرغ نیم پخته خورند
 باه برانگیزاند و شربت از زرد و یکمقال را در و منقال است
 نوتیا انواع است بهتر بیش دهند لیست و بهندی

هر تا کو بید و بعد از آن که بگذرد سی و نوبت سی و شش
 کو بید و بیهوشی که بر خوانند سرگشت در اول وقت
 در دوم الحظ شسته باشند ریش را نفع دهد و حفظ
 و صحت چشم کند و بدلتش بوزن آن شاد بخ است تو فلا
 الخاس بفارسی تو فلا مس کو نیز کرم و خشک در سیم
 کویت زیادتی را بخورد و خشونت اجفان و تار یکی
 چشم را ببرد و چون نیم مثقال از وزن سوده ببرد
 و با یک مثقال عسل البطم حب ساخته فرو برند مسهل
 بلغم بلغم و کو بید یک مثقال ماء العسل همین عمل کنند تین
 بفارسی بخور کو بید طبیعت و طبعش کرم است در اول وقت
 تراست در دوم و طبیعت یا بسش کرم است در آخر وقت
 اوک و معتدل از خشکی و تری و بهرینش در سینه
 رسیدن دانه بود خشونت حلق و سینه را نفع دهد
 و تشنگی که از بلغم شود بلغم دفع کند و هر یک کرده
 و مثانه بریزاند و کزید کسک دیوانه و عقرب و
 دیتیک را سودمند آید و در دشت و قطیر البول
 نیکو بود و بیهوشی را ببرد و شکم براند و جوی هر روز
 پنجم و انجیر که در سرکه برورده باشند ناشتا میل نمایند
 و پانزده عدد دیگر از انجیر موصوف گفته نیم گرم بر

بالای سپر طلا کنند صلابت سپر را برود و اما انجیر
 بعد و دفع مضرش سکجین **دانه** **الشاکی** **بفاد**
 پستان آدمی و به ترکی اجان و بیهوشی جوی گویند چون
 پستان زنی فاکه دختر شیر خواره داشته باشد در دهان خود
 نهاده بمکد در دهان که از کرم باشد ساکن گردد اند
 جوشش دهان که از سوده **انجیر** سوده دارد و سوزش را ببرد
 که از صفرا بود نفع دهد ثعلب بفارسی و باو بترکی
 تلکی و بیهوشی لومری کو بید چون رویه را زنده بچوشت
 تا مهر اسود صاف کنند و در اجان نشینند و جمع الفا
 سودمند آید و اگر از آن آب هر کوش چکانند در دهان
 زایل گردد اند و کرم کوش را ببرد و جوی سس او را بچوشت
 و صاف کرده بنیاست بیکامند تشنگی نفس و سرفه را نفع
 دهد و جوی پیر او با پیوسته مرغ سوخته طلا کنند
 داء الثعلب را دفع کنند **ثمره الطرقات** کن مازوت گفته
 خاضع **ثمره الکبر** بفارسی یا کبر کو بید کرم است در سیم
 و خشکست در چهارم جوی با سر که و شک ببردش دهند
 سد جگر بکشاید و صلابت سپر را ببرد و طبع را نرم
 ثوم بفارسی سپر و بترکی سرهم ساق و بیهوشی سن گویند
 کرم و خشکست در چهارم و کو بید در سیم و آب کرده را

نفع دهد و نفخ را دفع کند و سرفه نکند و اگر از سردی باده
 شود مندا آید و چون بطبخ بپزد و برکش نشیند حیض بر آید
 و اما مسه پیرون آن درد و مصدعست و مصلح آن ترشی
 و کوشت فربه است **جگر** جگر جگر بفراسه کاه و سر
 و کال و بپزند اندوده کویند سرد است در اول و خشک دریم
 قاصد و محفوف بود بول براند و چون بداند بپزد و دریم
 شود و غذا اندک و هذا صلاحش شیر کند **جان شیر** بپزند
 آن بود که تازه و تیز بوی برینک و عفران بپزد و مراب زود
 شود کرم خشک در سیم و کویند سرد و دم و جمع المفاصل سرد
 نفع دهد و مصلح بلغمی را دفع کند و استسقا و تقطیر البول
 و صلابت رحم و جرب و مثانه و اسود مندا آید و قولنج کشا
 و شربت از نیم شفا تا یک شفاست **جاکسو** بفراسی شفا
 کویند کرم و خشک در دم و چون نرم صلا بیک کرده و بچند
 در چشم اندازند در چشم را نفع دهد و چون بپزد بپزد
 زاده باشند بزودی در رحم آورده و جربیت **جگر** بفراسی
 کویند طبیعت و طبعش سرد و تر است در سیم بدن فربه کند
 و طبع را نرم دارد و اما سنگ کرده صید کند و مصلح آن عسل
 باقند است و طبیعت خشک کرم و خشک در سیم معده را
 بپزند و دریم هضم شود و تشنگی او را حلاط سنگ

کند و چون بپزد بپزد و شکم بپزند و جد و اسهال بپزد
 و بهندی نویسی کویند بهتری بیش بپزد است که از جانب
 او رند چون نیم شفا از و صلا بیک کرده صید کند و مصلح آن عسل
 و بپزند و دفع ضرر بیش و جمع و هضم کند چوب و مصلح
 از و بسیارند و بایک پیا له کلاب بپاشا مندا در معده دفع
 دهد و قولنج بپزند و سنگ کرده و مثانه بریزند و عسل
 و تب و دج و اسود مندا آید و اما کویند که قرصه امعا آورده و مصلح
 آن شیر با آهن تلخ کرده است **جگر** بفراسه و تیز
 کویند و بهندی چند سو که کویند کرم است در سیم و کویند
 در دم و خشک در معده و مصلح و میج با بود و مصلح بپزند
 و شکم براند و اما مصلح و سرد آورده و گفته اند که چوب کویند
 و آبش را در پخت آن در شراب میریزند بپزند و از آن در خفا
 کرده **جگر** بفراسی تلخ و بترک جز کرم و بهندی تندی
 کویند کرم و خشک در اول چون بخور کنند بپاشا و دفع
 و عسل البول دفع **جگر** بفراسی و بپزند و بپزند
 کرم است در آخر درجه دوم و تر است در آخر درجه اول ملین
 ملطف بود و نعوذ او هر و مصلح بپزند و بول براند و در
 هضمش و اما صلاحش **باب** کاه صلا کنند جز بپزی شفا
 و گفته خواهد که جوهرانج بفراسی کرم مار و بهندی مال
 و بهر ثمره الطرافه و عذبه کویند کرم است در اول درجه اول

و خشکست در آخر آن و گویند سرد است در اول و خشکست در دوم
چون بگویند و به پزند و با سرکه سرشته بر سر طلا کنند سود
مندی و چون نرم کرده در پاره کنند قطع و عاف کنند
چون نرم کرده دود سرم از و با چهار درهم حب لاس میل کنند
نفث الدم و اسهال کهنه و انفع دهد و سیلان بر طویات
رحم و اسود مندی آید و چون نرم کرده شربت از و دود سرم
تاسه درم است حص بفارسی کچ گویند سرد و خشکست در
اول و چون بگویند و به پزند و با سرکه سرشته در پیش سر طلا
کنند عاف مایع کند جفت بلوط سرد و خشکست در دوم
اگر از جفت کند و در پیش رود و عاف دهد و شکم به بندد و
شری از و و مثقال تا یک مثقال است جلنار بفارسی کلنا
سرد است در اول در آخر جریه و خشکست در دوم خون شکم
به بندد و در پیش رود و انفع دهد و پچ کند از الحکم کرد
و چون با سرکه جو کنند و صاف کنند و باران مضغه کنند
جوشن دهان از انفع کند و شربت او بکدرم یاد و درم است
خلغوزه حب صوب بر کبار است و گفته اند از هک خیطیانا
بهر پیش روی است که سرخ و خوشبو بود که درم است در شربت
و خشکست در ششم سده بر انگ آید و بول و جفت براند و
جیب جانور از انفع دهد و جوف است فرجه ساخته بر اندازد

بلند از و

بلند از و شربت از و نیم مثقال تا یک مثقال جندید شرب بفارسی جندید
گویند و خایه سنگ آبی و برک قند ز قند خوانند گرم و خشکست
در سیم و گویند سرد و دوم و عود و خدر و فلیج و صناع و فسیان
که از سردی بام نفع دهد و چون بخورد کنند یازن فرجه ساخته
بردارد بچه مرده بلند از و اما مشیمه بیرون آورد شربت از و
یک درم تاد و درم است و بعضی گفته اند یک مثقال تاد و مثقال است
جوز بفارسی چهار مغز و کر و کل و بهند عاف مایع گویند
در سیم و خشکست در اول گویند گرم و تر است در دوم و چون
مغز شرب آب کامله خورند شکم براند و گرم دراز و حب القریع بر و
او را و اگر از آن بخورند انفع جیب زهر ها کند و خوردن مغز
ان مغز و مزاج را مضرت و مصلح آن سکنجین است و شربت از پنج
تاد و درم است جوز هند تا جیل است گفته اند خواهر کج خور و
بفارسی جوز بیاد و هندی جای فل گویند گرم و خشکست در ششم
در ویم و بوی دهان خوش کند و جگر و معد و اوقت دهد و در
چشم بیفزاید و شکم به بندد و عسر البول را بر وید و نشاط آید
و شربت از و درم تاسه درم است جوز المائل و جوز المائل
نیز گویند و هندی و انورم خوانند سرد و خشکست در چهارم
خدر و مغش و مقیه و منوم بود و احداث سیاق و خلق کنند

و کسی که حرارت مغز بلای چوب قراطی از ویل نماید سودمند آید
 و یک مثقال از کشتن است و معالج آن لبن حلیب است ^{القی} جود
 بهند کافور کوبید کرم خشک در دو هفته و سه بار بلغم بود و فالح
 و لقوه را نفع دهد و شربت از دو درم است جود المیر نفا
 بار سر کوبید سرد و خشک در دو م اعصاب را قوه دهد و قطع
 خون کند و زخم که در حش بر وی آمده بلای چوب در آب تسید
 نفع کلی کند و شربت از نیم درم مستوی بد آن بوزن شش
 الح حبل النیل بقلای تخم نیلوفر و بهندی سمن سوک و کوا
 کوبید کرم و خشک در دو م و کوبید در سیم اخراج سودا و بلغم کند
 و کرم معد و حب القز را پیرون آورد و به قوه نفع دهد
 شربت از یک مثقال تا دو مثقال حب المسمنه بقلای نقل جود
 کوبید کرم و تراست در اول و کوبید در دوم و فرب و فرب
 و باه برانگیرند و شربت از دو مثقال تا سه مثقال
 حب الخروع بید الخیول و کفته خواهد حب بلسم بفارسی تخم نیلوفر
 کوبید کرم و خشک در دو م سرفه و عرف النسل را نفع دهد
 مرع و صلاخ را نفع کند و کزید که جانور را نفع کند و شربت
 از دو درم است اما مضرات بشماره و مصلحان کثیر است
 حب المسوس اشوبه است و گفته خواهد حب القطن

بفارسی بنیه را نه کوبید و بهنوی نبوله کوبید کرم و تراست
 در اول خیق نفس و سرفه را نفع دهد و طبع را نرم دارد و
 شربت از دو هفت درم است حب الفار کرم و خشک در سیم
 چوب رود درم از ویل کند خدر و فالح را نفع دهد و لقوه
 و تمدد را سودمند آید و معض را کماز را چ غلیظه بود نفع
 کند و بدش مغز بادام تلخ است حب الصنوبر کبار بفارسی
 جلعوز کوبید کرم در دو م و تراست در اول رغه و عرف
 النسل را نفع دهد و باه برانگیرند و بهنوی نبوله کوبید
 برانگیرند و شربت از سه درم تا پنج درم است و بدش بوزن آن
 جود هندی حب الصنوبر مغز آن تخمیت مثلث شکل در طعم
 شربت جلقوه کرم و خشک در دو م استر خا و ضعف بد را
 مفید بود و فربای آورد و معد و کرمه را قوت دهد و شربت
 از سه درم تا چهار درم است حب القلیه مغز هندو است و در
 حروف قاز کفته خواهد حب لاس بفارسی تخم مورد و تخم قویا
 کوبید در خشک در اول و کوبید کرم و خشک شکم بید
 و منع نفث الدم کند و معد را قوه دهد و بول براند و سرفه را
 مفید بود و کزید که دیتلا و عقر را نفع رساند و فرب و فرب
 سودمند آید و اما مضرات بشماره و مصلحان مع غلیظه
 و شربت از سه درم تا پنج درم است حب الرمان بفارسی

گویند مرد و خشک در اول شکم بند و وق و غسیا باز را
و مضرا فرو نشاند و شربت از سودم تا پنج درم است حب البان
بفاری بسته غالیه گویند کرم است در دم و تراست در اول
کلف و خیلان را ببرد و جرب و خارش اعضا را نفع دهد حب الیاس
سبز را سودمند آید و شربت از دم و درم ناسه درم است حب الملک
بفاری ماهر وانه و بپندی جمال گویند کرم و خشک در دم و دم
که طبعیات و جراحت خلق خدا میدهند و بیشتر بپایم کشند و
اندک را که میکند در چنان معیوب می سازند که با صلاح نمیشود
آورد و حب الملوک است بهتر است که کرم آن نکند حب القرم
بفاری کرم گویند سرد و تراست در دم و دم سرفه کرم را نفع
دهد و تشنگی را دفع کند و شربت از سودم تا پنج درم است
حب الخضر بفاری کسود گویند کرم و خشک در دم و دم گویند
در چهارم تسخین مینماید و کند و بول براند و غوطه آرد
و مرضهای بفراسودمند آید و شربت از دم و درم است
در هست حب الزبد بفاری دانه مویر گویند سرد است در اول
و خشک در دم و شکم به بند و اما مضرت بروده مصلح
ان کثیر است حب التیس بفاری قادر بر حیوان گویند بهتریش
است که چون با شیر بر سنگ ساینند رزق شیر را بل برنجی کرد
طبعش با اعتدال نزدیکست چون بر ابر و دانه و جوار از دم و درم است

چون بر نفوس ماند نفع دهد و چون زن که شسته و ازان آرد
کره بر دارد منع آبستن کند دم الدوب بفاری خون خرس گویند
چون بخورد دیوانه دهند سودمند آید دم الیقین بفاری
خون نک گویند چون بود در مفاصل کشند نفع دهد دم المهر
بفاری خون بن گویند چون بر بای کره خود ندفع سموم کند
دم الحل بفاری خون بر گویند چون یکدم تازه درم از و میل
کنند سود دارد دم القان بفاری خون موش گویند چون بر
تالیل و سایر ملا کشند قطع کند دود الزهر بفاری کرم است
گویند چون خشک ساخته بگویند و برینند و هر دو سودمند
از کف کشند بیک فری کند و رزق و سنگ کرماند و هیچ
بفاری دهند و زن گویند و ان سنگی است سبز و آب در بیشتر
است که شیرین بود در ترش و شیرین است و ان دانه که بسیار
و بر روی این بکند از دانه شربت بود در تلخ بود
و لا شیرین طبعش سرد و در دم و دم چوب دهند زن
و مرد آید ناسفه و قویای صند از هر یک منفالی گویند و شربت
صلا بیکند تا چون عیار شود و بعد از ان در چشم کشند یا
برود دهن الحل و بقولی دهن السمسم بفاری روغن کفاح
و بپندی سله خوانند کرم است در اول خرد و تراست و اخ
اول و شفاق و قویا و نفع دهد و خارش اعضا که ان را ببرد
سودمند آید و خشونت خلق و ضیق النفس را دفع کند دهن

وگویند حب الاساست ذیب بفارسی کرد و مهند و بهره
 خاند چون سر او داد بر کبوتر خانه بیاورند هیچ حیوان ^{نبرد}
 کرد آن نکرد و چون سر کیش را در پوست بزی کنند که پاره
 از و خورده باشد و بر نفی که صاحب تو لایق بند و نفع تمام دهد
 و چون چشمش را بخورد دارند منع مرغ کند و هیچ ^{بند} کند
 وی نکرد و الراء راوند بفارسی ریوند گویند
 بهتر پیش آن بود که چون بشکنند بر نک کل کن درون او
 باغ طبعش کرم و خشکست در اول و گویند در دهم
 باد ها بشکند و در دهم معد و کرده و نفع دهد و جمع
 الکبد و نفخ الرحم را سود مند آید و معص و درم ^{الطحال}
 نافع بود و چون با سر که طاک کنند قویا را زایل کند و چون
 با آب صند کنند و درم کرم مزمن را بکند از و سر قویا
 یکدم نادر و در هست و اما مضرت بشش و مصلح آن
 منع عریست راز یا بج بفارسیه در بیان و مهند و سلف
 گویند کرم و خشکست در دهم ویم سده بکشاید و ریشی
 چشم پیفزاید و حیض براند و کزیده کی جانور از نافع
 دود و یقطر البول را سود مند آید و شریقه از و یکقال
 نادر و مثقال است و اما مصلحت و مصلح آن صندل سفید
 راز یا بج روی انیسونست و گفته را یا بج بفارسی

شکم صنوبر گویند کرم و خشکست در دهم ویم محقق
 محلل بود و ریش را بر اصلاح آورد و کوبت نو ^{باز}
 رجه بقله الحماقت و گفته سرمات الحلو بفارسی نادر
 شیرین گویند سر و تر است در آخر در جهاول و گویند
 مایست بکرمی حلق و سینه را نرم دارد و معد را
 جلا دهد و خفقان را سود مند آید و بول براند و
 لغو آید و چون آب او را در ریشه کرده در افتاب
 نهند تا غلیظ شود پس در چشم کشند و ریشی پیفزاید
مرمان الحامض بفارسی انا و نادر سر و خشکست در
 دهم صفرا فر و نشاند و طبیعت را قبض کند و
 التهاب جگر و معد را سود مند آید مرمان من
 بفارسیه انا ریشی گویند طبیعت را قبض کند و
 معد را قوی دهد و تشنگی نبشاند و غشیان و
 باز دارد و چون یک پیا له از آب او که با شمشیر ^{باز}
 بیازده مثقال شریخت که در نیم پیا له کلاب جل کرده و
 صاف کرده باغ آمیزند و نیم کرم احتیاج کند مسهل
 بود و ماد خشک بلوط بفارسی خا کتر خوب بلوط
 گویند سر و خشکست در اول طبیعت را قبض کند و چون
 به بند و چون نرم سوده بجزیر بریزند و هر صباح

دو درم از و با شربت سیب و غبت نمایند بلکه معده را
مراد خبث الکرم بنامه خاکستر جوی ناک گویند خشک
در اول و در کرمی و سردی معتدل است چون نیم درم از
با شربت انجیر بخورند ریش رو به و نافع دهن و نفث
الدم را دفع کند و مما القصب بفارسی خاکستر گویند
سرد و خشک در اول و گویند در دوم و چون یکد انگشت
ان و با جریر بخند کف دهند و قدری کلان عقب آن
بیا شامند سه مرار یکشاید و اما مضرات شش
و مصلح آن کثیر است و ما السرطان بفارسی خاکستر
و پنج پانک نیز خوانند سرد است در اول و خشک در دوم
چون یک درم از و با شیر خنجر دهند سل را مفید بود
مراس بفارسی گویند کرم و تر است در اول غلبه سیاه
و منی بیفزاید و بدن فریبه کند و سحق بفارسی
روی سوخته گویند کرم و خشک در رسم قاضی
و محقق و ملطف بود و روث الحار بفارسی سیرک
حر گویند چون آب آنرا در بینی چکانند روان را نفع
کند و چون بیا شامند سنگ کرده و مثانه را بریزاند
ریش الثعلب بفارسی شش رو به گویند چون با
سرکه عنصل دهند ضیق النفس را سود دهند و ریش

بفادسی رو باج گویند سرد و خشک در دوم دفع حرارت کند
و مستی باز دارد و خاد را نفع دهد و چون عصاره
او را در چشم کشند ریش شش بیفزاید و چون میل
معده کرم و صفرا سودا و پیرا سود منداید و اما محقق
و مقطع با هست و مصلحان انیسون است الزای راج بنام
راک و بندگی پتکری خوانند و آن انواعست سفید و سیاه و
و نیز سرد و سبز و طبیعت عمد در کیفیت اربع به هم نزدیک است
و سعفه و ناسود و رمان و ریش کوش را نفع دهد و چون
راک احداث سعال و سل کند و محقق گویند تازه بانبا
ز بلب بفارسی موی گویند بهتر ریش هر وی بزرگ بر لم
شیر نیست گوشت او کرم و تر است در اول جگر معده را قوت
و شکم براند و بدن فریبه کند و سرفه بلغم را سود منداید و
دانه سرد و خشکست در دوم شکم به بند و حرارت
خون را بشکند ز بلب الجبل موی است و گفته خواهند که ز بلب
بفادسی گفته یا گویند کرم و خشکست در دوم و گویند در
چون بسوزند و از حریر گذرانند با شربت خماد کنند و
الثعلب را نفع دهد و موی بریزد و خنازیر و جرب و
قوبا و بقی و هر علتی را که در سطح ظاهر صلد را دفع کند

و چون با موم دروغن کل طلا کنند بشود و صاف کند و
کلف و بر صر و بود و کف در یا و چنین بسوزاند که در یک
کلیه ناخفته میزند و سر را حل گرفته در زیر آن آتش کنند
تا خفته گردد بعد از آن پیرون آویزند و بکار برند زید
بغاری سیسکه و میهنی بنویسند و بتریش آتش که از
شیر میش گرفته باشند و تان به جود کرم و تراست در اول چون
بر بدن مالند خیره کند جراحت اعصاب و ورم پس کوش
بغل را از نفع دهد و چون بدان حفته کنند و در مهای
صلب که در رحم و امعاء اندیشین بالا دفع کند و سریش
سودمند آید و کوفت نو برویاند و مرغی معده و کشت
است و مصلحت چیزهای قابض است زباب طبعی کرم
در دیم و گویند معتدل است در خشکی و تری صلاح در
شقیقه و زکام سرد را نفع دهد و خفقان و ضعف را
دفع کند و زنی که شول زاید چون نیم درم از و یکد هم
زعفران در شور بای مرغ فر به حل کرده میل نمایند زاید
بر روی آسان گردد زبالا اطفال بغاری سیسکه اطفال
گویند و چون خشک ساخته بپزند با غسل سرشته بر روی
صاحب خناق طلا کنند نفی تمام دهد زبالا اللقلق

بغاری سیسکه اطفال لکک خوانند چون یک شقال و مصرع
میل کند سودمند آید زبالا الجراد بغاری سیسکه
ملح گویند چون بر جبهه صفا کنند صفا دهد زبالا
بغاری سیسکه کرم که خوانند چون یک شقال از و باده مشگل
عرق بادیان حل کرده نیم کرم بنیاساوند قویج را یک شقال
زبالا العصفور بغاری سیسکه کشت خوانند چون
باب و صر سرشته صفا کنند قطع آید لکک زبالا الحمام
بغاری سیسکه کبوتر گویند چون با سرشته بخسار
طلا کنند نفع تمام دهد چون در آبی که زبالا الحمام را در
جوشانید باشند نشینند عسر البول را سودمند آید
و چون دو درم سر کیم کبوتر سرخ و سه درم دارچینی
جد جدا کوفته و بخته بهم آمیزند و با شربت بنوری
سرشته میل کنند سنگ کرد و مثانه بریزاند زبالا
بغاری سیسکه کیم فیل گویند چون بخورد کنند صاحب بیت
کهنه را نفع دهد زبالا زرد نوعی از زرد است سرشته
سرد و خشک است در اول با صر و فوق دهد زبالا
بغاری سیسکه گویند کرم است در اول و خشک است در دوم
چون بسوزانند و کوفته و بخته در جبهه کشند بیاثر

بود و طریق سوزاندنش آنست که بگویند و بپزند
 و در کفچه آهنی بر کرده بر بالای انگشت آخر و خسته کنند
 و زمان زمان حرکت دهند تا متغیر گردد بعد
 بپزند و آورند و عمل نمایند زردار جزو این است
 زردی که بپزند و بگویند طبعش گرم و خشک
 در دویم بادها را تحلیل دهد و بدن فریاد کند و
 باز دارد و شکم به بندد و مقوی روح طبیعی و
 سودا بود و چوب در دهان نگاه دارند بوی دها
 و در دهان اندازند از آنکه در دهان چوب در دهان بخور
 کنند و در دهان هر یک بپزند و باز نمایند و چون با
 غسل آمیخته میل نمایند و جمع الوری و عرق النساء
 فالح و صرع را نفع دهد و شربت از و یک گرم است
 زردی درخت درخت اگر چست چوب آب برب او را بگذرد
 کلاب رغبت نمایند عرق النساء و عسل بول را نفع دهد
 و خون بسته را نفع دهد و دهان را بپزد و آرد و
 جاف را تا سودمند آید و اما مضرات بمثانه و مصلح آب
 حیا لاسر است زردار و صرع بفاوسی زردار کرد
 گویند گرم است در دویم و خشک در سیم و چوبه و در دویم

از و میل کنند دفع اخلاط بلغمی و سوداوی کند و نفع
 و نقرس و سواس و صرع را نفع دهد و ورم سرن
 و صرد بپزند و سودمند آید و شربت از و یک مثقال تا
 دو مثقال زردار و طول بفاوسی زردار و دراز
 گویند گرم است در سیم و خشک در دویم و چون با فلفل
 و مرمری و عسل مجوف ساخته رغبت نمایند و در دویم
 از فلفل غلیظ پاک گرداند و حیض براند و بپزند
 و شربت از و یک گرم تا دو گرم است زردی و زردار
 باریست و گفته زردی بفاوسی بپزند و هر تال
 خوانند بهترینش زرد بود که طبقه طبقه بر روی
 بلخ و از بوی کبریت آید گرم و خشک در سیم چون
 با جرب بپزد کنند جرب و سعد را نفع دهد و بر مضمی
 که خوف در فرجه بپزد بگذارد از آنکه بر چوب آب
 هر نیک تر شسته بر عضوی که موی آنرا آکنده باشد
 صبح و شام غار کنند از آن عضوی که موی آنرا آید زرد
 بپزد و سون بتی گویند طبعش گرم و خشک در سیم
 دویم را و در مصلح قوت دهد و جگر و معد را نفع دهد
 و اوطاع اعصاب را سودمند آید و جگر که معده را نفع

و شکم به بند و بادها بشکند و شریقه از و نهد م تا لیت
 در ملت ز غفلان بهند که گویند بهتر بیش سرخ رنگ
 نیز بود کرم ملت در و نیم و خشکست در اول مرد را
 تحلیل دهد و احشای تقویت کند و لون را نیکو گرداند
 و خنده آورد و روشنی چشم بپزداید و باه برانگیزاند
 و بول براند و سده جگر بکشداید و وجع الورك را سوزاند
 آید و نخی که دشوار زاید چون یکدم از آن میل نماید
 زادن بر آسان شود سه مثقال از و بتفخ کشنده است
 زعفران بفرسی و کوه نه گویند بهتر بیش سرخ رنگ
 بود سرخ خشکست در اول معده را قوت دهد و شکم
 به بند و صفرا از و نشاند و شب باز خارج و فرمایند
 و داء الفیل را نفع رساند زفت و روغن بهتر بیش
 صافا ملس بود طبع عشق کرم و خشکست در تمام
 عرق و نقرس و مفاصل را نفع و حر و فلال و لقوه
 و ریشه را سوزد مندا اید و عضوی را که بر آن طحال است
 قوی و فر به گرداند و شریقه از و یکدم تاد و در مست اما
 مضرات بیش و صحت کثیر است زفت یا بس بفر
 زفت خشک گویند و آن زفت تر است که خشک

و طبع عشق کرم و خشکست در و م قویا و نفع دهد و
 مریشهای فاسد را سوزد مندا اید و گوشت نو بر و
 و از مصلب را نرم گرداند زفت و طب بفا سی زفت
 تر گویند و آن نوعی از قیر است که در مرهمها داخل کنند
 زهر سرخ و خشکست در اول چون با خود نگاه دارد
 منع صرع کند و چون در نظر کرد مندا و مت نماید
 با مر و را قوی گرداند زنجبیل بهندی سوزن گویند
 کرم ملت در سیم و خشکست در و نیم باه برانگیزاند
 بادها بشکند و تقویت معده و جگر سرخ کند و عرق
 النساء و نقرس را سوزد مندا اید و حر و فلال را نفع دهد
 و تمدد و تشنج بلغمی را دفع کند و درد سر و شقیقه
 که از سردی پدید آید نافع بود و چون دودرم از و کوفته
 و بخته با آب کرم بیاشامند اخراج اخلاط غلیظه کنند
 و حافظه بپزداید و طوبیت از نواحی سر و خلق براند
 زنبق بفرسی سوسن سفید گویند کرم ملت در
 و معتدل است در خشکی و توی دهانش درد کرده را
 نفع دهد و سلسل بول را سوزد مندا اید و وجع
 دفع کند زنجاد بفرسی زنگار خاند بهتر بیش معده

در معدی مس خالص شود کرم و خشکست چنانچه
جرب و بهق و نافه بود و چینی در بدنی و مندا کند
پنجه را زایل کند و چون در درازی چشم بکار برسد
جرب و سبیل و سلاق و طفره را دفع دهد و بیاض را
برد و جلدت با صبر را زیاد کند و چون با غسل در آن
کنند غلظت اجفان را سودمند آید و اما عیار او مضر
بحلق و ملا و آیش با شیر تازه و مسکه کنند و خورد
کنند است و علاجش آنست که جلاب و آب کرم و
لعاب های سرد و شور را با جرب دهند و بخور
از سموم قتاله است خوردن آن مان عارض کند که از
خوردن زیق مصلحت عارض میکند و علاجش
همانست که در زیق مصلحت خواهد آمد زوفا
یا بنس و آن مشابه برك خنثیست که با هیت بقریش
آنست که از جانب نیت المقدس آورند و آن را زوفا
مصری گویند طبیعتش کرم و خشکست در سیم
چون با سلاب و انجیر جویند و با غسل سوزن کرده
میل نمایند ضیق النفس و سعال مزمن را دفع دهد
و کرم صراز و حب القرع را دفع کند و اخراج بلغم را

و ماء الحبه و ماء الغلب را دفع نماید و عرق النسا
و مفاصل را سودمند آید و قوی بکساید و با زوفا
صاف کند و رنک را در بر نیکو کرد اند و چون
با سکنجبین و غنیمت نمایند مسهل که موس غلظت کند
و به برزند و با سرکه مضمضه کنند در وقت نهار اساک
کرد اند و شربت از وود و درم تا چهار درم است و اما
مضراتش بیش و مصلحتش عنایت زوفا و طب
وان و سختیست که بر دهنهای میثان از من جمع می
و طبیعتش کرم است در سیم و گویند سرد و تر
در اول و چون بردشند و او را مصلحت ندارد کنند
نفع تمام دهد و چون با بوز و انجیر بسوزند که از نیت
آید و چون زین با الکلیل الملك و مسکه فروخته و
بر دهن حیض برانند و بچسبند از و چون با سیم
آمیند در ریش کوش و در ریش قضیب و در ریش مقعد و
رحم را سودمند آید و اما مولا صلاعت و مصلحت
دو عن کل و سرکه و بدیش مغز ساق کاه و زیتون
انچه سبز و ناریند و نیت از نیت کافق گویند
و خشک در اول طبیعت را قبض کند و صفرافرو

در طوبت معده را دفع کند و آنچه شیرین و مر سید است
مایست بکرمی و تری مضعف معده است زیت
روغن زیتونست مزاج و منفعت هر یک از اعضا
زیت نزد یکست مزاج و منفعت زیتونی که از
گفته اند زیتون بفراسی سیاب کوبند و بهندی
پاره کوبند بهتر پیش آنست که غیر مستعمل بود و علا
غیر مستعمل آن باغ که چون از کرباس بگذرانند زیت
کرباس سیاکرد و طبیعت او سرد است و تدریج و یک
مقتولش دفع اسهال کند و بار و غن کل و سرکه جرب و
خارش اعضا را دفع دهد و خارش احداث باغ و
کند و تار یک چشم و زردی روی و خشکی دماغ او را
و عقل را از ابله گرداند و ریشهای کهنه را دفع سازد
و در موضعی که خارش باغ کند کان هر یک بکوبند اگر
نکر نیند هر یک بکوبند و زیتون مصعد کشند چون کسی
کس ریزند اختلا عقیق پیدا کند و بصیرت و سبک کشد
و علا جوش آن باغ که میل از زین ساخته در کوبند
تاسیم که باغ بمیل خسبید بعد از آن بروی او نهد
زیتون آنچه نه مصعد و نه مقتول بود چون میل

فی الحال انفعول پروک اید و از و مضرت نرسد و ملا
کسی که سیاب مصعد خورده باغ آنست که شبت نیم شبت
و آنچه در معده در باریک پیاله و نیم اب بچشانند تا به نیم
ایک صاف کنند و سه درم مرکی در آب آن حل کرده و صاف
کرده نیم گرم بپاشانند و مدد کنند که کند و غذا
شیرکان و از خورج السین سادج و کوبند برک
فرقی است و کوبند برک درخت است که طار حلی از
بوت است و کبابه نرو او و این هر دو غلط است
آنچه پیش ازین بحقیق حق شده برک درخت صند
و بهندی از این بترج خوانند طبیعتش گرم است در نیم
و خشک در د و نیم معده و جگر و دماغ را قوت دهد
و بوی دهان خوش کند و فربجی آورده و حیض و
شیر براند و خفقان از اسود دارد و بوی بخل را از ایل
گرداند و شربت از وی یکنقالت و اما مضرت پیش
و مصطکی است ساج بهندی سال کوبند
و آن درختی است در هند بغایت بزرگ و صلب
و رنگش زایل بسیار سرد و خشکست در د و نیم چون
بسوزند و سه شبانه روز در چند آب مامند

که از بالایش بگذرد کف داشته خشک کنند بعد از آن
 کوفته و بچینه در چشم کشند با صبر و اوقات دهد و در
 اجفان و دفع کند ساق البقر بفار سی بار چربا و گوشت
 چوب بسوزاند بچینه و کوفته میل نمایند اسهال
 نفع دهد و نفث الدم را دفع کند و شربت از ویت
 مثقال است سیدستان بهندی بسوه گویند
 طبعش معتدل است گویند سرد و تر است در اول
 سرفه را که از کرمی و خشکی بود نفع دهد و خشونت
 حلق و سینه را دفع کند و شکم براند و تشنگی بکشد
 و تبهای دمو و صفراوی را سودمند آید و مقدار
 ماخوذ از وی عده است و اما مضرات بجز کرم
 عنایت سدر بفار سی کناد و بهندی چوب
 بهتر نیست که بو کش سبز و پهن بود طبعش گرم
 و خشک در اول چوب همغش را در آب حل کرده
 بر سر ریزند خزان را برده و اما مضرات بجز
 کثیر است و شربتی از و درم تاسه در ملت سلا
 بهتر نیست سبز بوستانی بود تین بو کرم و خشک
 در ویم و گویند در سیم کلف و بهق را نفع دهد

صردوم
 دالبل

دالبل را از آب کمر لاده و بوی سیر و پاز از دهان
 و سلع و خناری را سودمند آید و عرق النساء و
 المفاصل را دفع کند و خون بدنی را بر بندد و باد
 و درد پهلو و سینه و ضیق النفس و سرفه را نافع
 بود و چون عطسه او را با آب بران یا بخ و عسل آمیخته
 در چشم کشند و روشنی چشم بیفزاید و بوی اطفال
 که ام الصدیان داشته باشند نفعی تمام رساند و
 شربتی از و یک درم تاد و درمست سرخس کرم
 در ویم چوب دو مثقال از و کوفته و بچینه و عسل
 بیاضا منند که و دانه بریزاند و کرمهای دراز را بکشد
 و عرق النساء و قریس و درم مفاصل را نفع دهد و
 وجع الوریان را سودمند آید و شربت از و درم
 تاسه درمست سرطان بفار سی خربک و کناد
 و بهندی کیکه خوانند بهتر نیست بهری بود سرد
 تر است در ویم سوز را بیش را نفع دهد و باه بوی
 و بول و حبص براند و چون بسوزند و با آب جوشیده
 بر پوست کسی طلا کنند که سرطان داشته باشد
 و طریق سوزختن است که سرطان را همچنان زنده در

دینک مسسرخ کنند و بهیلاوی دینک دان گذاشته
اندک اندک آتش کنند تا سوخته گردد سعد
بقاری مشک زیزه میس و بهندی موی و برکی
بیک ق خوانند طبعش گرم است در اول خشکیست
در دوم ریت زوی را نیکو گرداند و بوی ها
خوشی کند و سنگ کرده و مثانه بریزاند و قراع
و استرخاء اللش را نفع دهد و حفظ بنفراید و شری
از وی بکرم تاد و حرمت اما مضرت نیست و مصلحت
ان انیسوشت سفر جایز است به گویند سرد و
در اول و گویند در دوم معد و اوق دهد
وق و غسیان را دفع کند و تشنگی بپاشاند
بول براند و ذو سنطاری کبدی و معوی را
سود مند آید و چون بر بالای طعام خوردند طبع را
نرم گرداند و چون پیش از طعام خوردند شکم بزرگ
و چون باطبخش حقنه کنند شقاق معد و حرمت
نیک بود سقمونیا بقاری محوره خوانند و آن
عصاره گیاهی است از سوخت که بر آن به لبلاب
بهره نیش است که سبک و صاف و مخلل و بر آن است

بود و چون بدست بمالند آرد شود و سفید گردد
و در آب زرد و حل شود و چون در آب حل شود
مثل شیر نماید و چون خواهند بکار برند باید که
اول مسوی سازند باین طریق که سر به یاسینی
بکار بردارند و اندر روش را حال ساخته محو
در لته کتان بسته در میانش نهند و سرش را بجا
نهاده بسنج جوین محکم گردانند و در خمیر کفنه
بزی آتش کنند تا بچینه شود پس برون آورند
و بعضی از حکما گفته اند اگر محوره را با بنفشه ملا
کرده بکار برند کار مشوی کند و مؤلف دایم باین عمل
می نماید و نفع بسیار مشاهده می کند طبعش گرم و
خشکت در سیم و گویند در دوم اسهال صفر اند
و معد و معاراضه در ساند و جگر و دماغ و دل را
ضعیف گرداند و غسیان و اند و تشنگی او را
و اشتها به بود و شریقه از وی بکشد تاد و افکست
و علاج کسی که از خوردن سقمونیا اسهال الش با نفاط
کشد باغ دفع و سووق تفاح و در ب سفر جل و رب
سویاج کند و قوت سقمونیا تا سه سال باغ سه مال
سقموقور و در ل ماحیت و گویند از نسل مس

که منک بر لب در یای نیل سفیدی فهد و بچه بی
 آرد ایچ در آب مرود نمک می شود و ایچ در دیک
 سماند سقنقور می گردد و فرق میان سقنقور
 و وریل آنست که سقنقور در بیل و نزدیک است
 و وریل در بیا با ناهو با سوسور و وریل همین بود و
 سقنقور باریک و کشیده و وریل و وریل زردی که
 برخی زرد و بوی تش خشن و درشت باریک و وریل
 سقنقور ابلق سبز و زرد و سیاه و سفید و بوی
 املس و نس و گفته اند که چون سقنقور بصیاد
 از و عضوی را بکشد و طلب آب کند اگر آب بیاید
 در آب روح و اگر نیاید بسپاشد و در بوی خود
 غلط صیاد و حال میرد و سقنقور سالم بماند
 و اگر صیاد پیش از و آب روح یاد در بوی خود
 غلط سقنقور میرد و صیاد سالم بماند و سقنقور
 چون تازه بود کرم و قریب در و ویم چون منک
 سود کند و خشک گردد حل ترش زیاده شود
 و طویلتش کم و سقنقور مرده ای اعصاب و وریل
 نفع دهد و منی بیفزاید و باده برانگیزاند و بوی
 هر چند جماع کند تسکین نیابد مگر شورایی عدس یا آب

کا هو یا شامند و شبتی از و یکثقال تا سه مثقال است
 و بد لش بوزن آن حسیته الثعلب و نیم و زرش
 قضیب کا و جوان خشک ساخته بسوهای سو
 سکی بفارسی شکر بهتریش سفید شفا
 بود که از هند آورند کرم است در اول دویم و
 تراست در میان اول چون کهنه شود ملایم
 بخشکی گردد طبیعت را نرم گرداند و معده را
 قوت دهد و باد بسکند و قفح سبک و جگه
 و چون در سرم از و بایست درم و غنی کلو
 یا کو سفید نیم کرم بیاشامند احتباس بول و
 کرد ناف را سود مند آید و رحم زنی را که تازه
 زاییده باریک از فضول غلیظه پاک کند سبکی
 بهتریش آن بود که بر و نش بسفیدی زرد و خشک
 برخی و تیز بوی بود و در آب زود حل شود
 و گفته اند که بهتریش آن باریک که صافی بود و پریش
 سرخ و در و نش سفید طبیعت کرم و خشک است
 در سیم فالج و وجع الورك را نفع دهد و قوی انگیزد
 و سنک کرده و مثانه را بریزاند و برودن امعاء را

و در کند و حیض و بول براند و بچه بدیندازد و
 باه برانگیزاند و کرمها را بکشد و نفوس و جمع
 المفاصل را سودمند آید و سوء القنیر و استسقا
 مفید بود و بدل فلج اخراج اخلاط غلیظه پاک کرد
 و در دیش و کرمها سود دارد و شربت از و یکدراز
 تا یکمقالست و اما مضرت بمیان و مصلحت اشفاق
 سنگ عصاره آملست کرم خشک در نیم
 طبیعت را قبض کند و قی و غشیا باز دارد و
 احشای قوت دهد و باه برانگیزاند و سده بکشد
 و منع نزف دم کند شربت از و نیم درست سلق
 نفار سی چقدر کوبند کرم و خشکست در اول و
 کوبند مرکب القواست و کوبند کرم و قواست در اول
 ملطف محلل و مفتوح بود و داء الثعلب و غراره و البثور
 نفع دهد و چون سر آب آن بشویند و بمالند شیش
 بکشد و چون آب انار با مری و قوا بل خوردن قوی
 در عشته را نفع دهد و قطع بلغم کند و چون آب
 پنخ را در بینی مصرع چکانند سودمند آید و
 چون ده درم از آبش که نیم درم غایقون در اول

کرده باشند اخراج خلطهای غلیظه لزوج کند ^{سلجونه}
 بفار سی کحل کسل و میهنی کیل کیلا کوبند ^{بیش}
 سرخ رنگ و سطر بود طبیعتش گرم و خشکست
 در سیم ریاح غلیظه را تحلیل دهد و حیض نکند
 و بول براند و در دینه و سینه و پهلو را که از اخلاط
 از جبه تولد کرده پاک دفع کند و چون در غسل
 فرو جبه ساخته بر دارد و رحم را از رطوبت فاسده
 عنقه پاک سازد و خوشبو گرداند و سده بکشد
 و بچه بدیندازد و مشیم بر و ن آورج و شرباق
 یکدرم تاد و در دست و اما مضرت با معاو مصلحت
 کثیر است سلج الحیه بفار سی لعبت ماد و برنگ
 ابلان بریس و میهنی کحل کوبند بهر نیش
 هارن بود که رنگش سفید بود سرد و خشکست
 چون با شراب بریزند و در کوش چکانند در کوش
 بیه نفع دهد و چون بدان مضمضه کنند در
 دندان را نفع دهد و چون کوفته و بخت در غسل
 سرشته در چشم کشند با صره و اقوی کوه و انداختن
 بسوزانند و با سرکه سرشته بر داء الثعلب لطوخ کنند

موی و باند و چوب در زیتون اندازند و چند
 روز در آفتاب گرم بپزند بعد از آن صاف کرده
 در چشم کشند غلظت اخفازا سودمند آید
سحفاق بقرسی سنگین و بترکی بقره
 و بهندی کجوه گویند و چون زهره او را در
 مصروع چکانند نفع دهد و چون لطوخ کنند
 خنای را نفع کند و چوب بدان مضمضه کنند
 قلاع را زایل گرداند و چون میل نمایند بر
 نفع رساند و چون خون او را بر دست و اما
 نقرس و وجع المفاصل را سودمند آید و چون
 روغن بیه او را بر طحال صاحب تشنج و کزاز
 مالند سود دارد و چون بیضه او را بر طفل
 دهند که سعال داشته باشد مفید بود و چون
 در موضع که تکرک بسیار شود پشت سنگین
 بر زمین نهاده دست و پای او را در هوا کشند
 و بگذارند دیگر در آن موضع تکرک بنابر سما
 بت که تو قوم گویند بهتر پیش سرخ و تازه بود
 طبعش سرد است در دیم گویند و در اول و

در سیم معده را قوت دهد و استهلا آورده و شکم
 به بندد و قرصه امعاء را سودمند آید و سیلاب
 رطوبت رحم را دفع کند و چون با کوبت در اج
 یا کلبه باقی و بنزد اسهال مزمن را نفع تمام دهد
 و چون شب در کلاب گذارند و صبح صاف
 در چشم کشند جرب و سبل و معده را که از گرمی باغ
 سود دارد و خارش و سوزش چشم را نیکو بود
 و چون آب و را بیا ساهند تشنگی را فرو نشاند
 و غشیان صفراوی را نفع دارد و چون با آب
 مضمضه کنند قلاع را زایل گرداند و چون ده
 درم از او در صفتا درم از جو شاند تا
 قوتش تمام با آب روج پس لته کتان بپزند
 بدان آب تر ساخته بر پشت چشم طلا کنند
 جرب و اكله و صلاق و افایده مند بود و چون
 آب او را در چشم مجدداً که سرخ شده باشد بچکانند
 ایمن گرداند از آنکه آب که در چشمش بر روی آید و
 چوب بر آن او را کوفته بر شکم اطفال طلا کنند
 طبعش آیسنا از قبضه کند و اما مضرت بیکر

و مصطکی است سوره بفارسی شرحه گویند
کرم و تراست در اول طبیعت را نرم گردانند و
باه را برانگیرند و از خای معده کند و به بخار
دخانی مستحیل گردد و مصطکی زنجبیل است
سبسم بفارسی کجیل کرم است در میان اول
و تراست در آخر آن و گویند در دریم چوب
گرفته ضما دکنند از اکودی که از ضرب حادث
شده بایه برود و سوختگی آتش را نفع دهد
و کز یک مار را سود دهند اید و چون نفق
میل نمایند حیض برانند و بجه به بندند و چون
مقشر کرده میل نمایند بریان کنند غذای صالح
دهد و فربه او گردد و لقو عیش خشونت خلق
و سینه را دفع کند و سعال را مفید بود و
بیفزاید و باه را برانگیرند و چون بطبع برکش
موی را بشویند نرم و دراز گرداند سم لقا
بفارسی موش گویند چون موش در میان
خمیر بخورد فی الحال بمیرد و هر موش که بوی
آن موش بشنود هلاک شود سم بفارسی

صافی و به ترک بالغ و بهندی مجل گویند سرد
و تراست در اول تولید بلغم و برید و برید
بدن کند و موافق معده گرم بود و طبیعت
شور کرم و خشکست در دریم چون سرماهی
سبوزند و بر کز یک سنگ دیوانه دهند سود
مند اید و مدد و مت گردان بخوردن ماهی تازه
موجب جلد و ث بهق و برص ایض گردد سنائی
بهتریش است که برکش چون زبان کج شک خورد
و باریک بود و مایل بایه بر زردی اخراج صفرا
و بلغم و سود آکند و فقر بر عرق النساء و مع
الفاصل را نفع دهد و شربه از و در مطبوخ چهار
درم تا هفت درم است و در سفوف یک درم
نیم و سرد درم است سنبل بهندی جز گویند
طبیعتش گرم است در اول و خشکست در دریم
و گویند در سیم چون شربت را میل فرمایند
عده معده و دل و دماغ را نفع دهد و فی الحقیقه
دفع کند و بول برانند و شکم به بندد و سده بکشد
و ضیق النفس را استسقا دهد الحی را سود مند اید

و در سپهر فراسا کوکری داند و کند و هانوس و
 و اما مضرات و مصلحت کثیر است و بدیش بوزن آن
 از خر گویند سادج و شریخ از و یک درم است تا دو درم
 سندر و س صغیت شش بکبریا و اما از کهر باست
 تراست و در او اندک تلخی هست کرم و خشکت در درم
 چون بهما و العسل میل نمایند حیض یکشاید و بولید
 و چون کوفته و بخته کفزدند خون از هر موقعی
 با بی نریند و چون هر روز یک درم تا دو درم
 با کجایی خورند دفع فرجه می کند و چون دماغ را
 بدود او داند نزله و زکام را سودمند است بخان
 بهتر نیست مصریت که صلب و بالیده و درون و
 بر و نش سفید بود طبعیت او کرم است در اول
 و نیم بلغم را با سهاله دفع کند و فقر سرد و در مفاصل
 نفع دهد و خدر و فالج را سودمند است و چون
 در بوا سیر غایب نیم درم از و بگویند و بر و غن
 کهنه یا یک و یکجه یا روغن کوهان شتر یا روغن سپر
 دیا یا روغن سپر مرغ خانگی شسته و با پنبه کهنه
 بر دارد نفع تمام دهد و چون کوفته و بخته باب

اکلیل الملك یا بونه یاغی یا هرن و سطوح کنند
 مفاصل عام را سود دارد و اما مضرات معدود
 مصلحتی قند و زعفران است و شریخ از و یکمقال
 و بدیش بوزن آن ترید سفید مجوف سنور
 بقا و سوسک و بزرگ بشک و بھندی و کوفت
 و چون کرم بر سر بسوزانند و خاک را و را با سرکه بپايزند
 و با قیصر مرغ خانگی بر شقاق که میان انگشتان است
 و بولد ملا کنند نفع تمام بخشد و بفا سنج
 گویند و اصلش مستعمل بود و در روغن الف کفنه شد
 سوبق الشعیر بفا و سی تخان جو کوبند سرد و تراست در
 شکم به بند و ق و غسیا باز دارد و معده کرم را قوت
 دهد و در سردی که از کرمی بود دفع کند و اما مولد
 نفع بود و مصلحتی قند سفید است سوبق الحنظل بفا
 تخان کند مگویند طبعیتش کرم و خشکت در اول
 چون نفوق کنند مایل بر روی و تری کرد و ترطیب بدن کند
 و حرارت را فرو نشاند و عطش را سودمند است سوبق
 الامر بفا و سی تخان مرغ کوبند و یکست با عسل تشنگی
 فرو نشاند و معده را قوت دهد و دفع غسیا کند و شکم
 بر بندد السین شاهرچ بفا س ساه سوسک

طبعش معتدلست و حرارت و خشکت در وی چون یک
از آب تازه او بخورند خون را صاف ساخته اخراج خلطهای
سوخته کند و جرب و خارش اعضا و انفع دهد و سده
بکشد و بول براند و چون بخورند و با آبش و مضمضه
کویت بخورند آنرا محکم گرداند و مقدار ماخوردن آنرا خشک
در مطبوخ چهار درم تازه در مکه و در سفوف هفت
درم تا سه درم شاه بلوط بقرص بلوط بزرگ خوانند
شیرین تر از بلوط بود طبعش در گرمی و سردی معتدل
و خشکت در اول و منافعش نیز در یکست منافع
وان گفته شد شاه دنج بفار به شاد زیاده و بعضی حجر الدم
کو نیز چون شسته او را بسفید تخم مرغ در حیثه چکانند
قرصه را نفع دهد و خشونت اجقان و ورم آنرا نفع
و سوزش چشم را سود مند آید و چون با آب انار
بنوشند در الدم و نفث الدم را سود دارد و طریق
شستن آنرا آنست که شاد دنج گرفته و بخیچه یا آب خیر
کنند و صلا بیک کنند تا صبحی مسکه شود بعد از آن
در خریده کرابی کرده اندک اندک آب بر روی بند
و بدست بمالند تا لخته لطیف باقی بماند همراه آب از خریده
پیر و آید و آنچه کثیف بود در خریده بماند پس در

و سوخت سینه را بود و شیر بسته را بکشد شخ
بقارسی کوش ماهی است بهتریش تا ز صوفیدا ملتی
و طبعش سرد و خشکت در اول چون بسوزانند
و بشویند و در چشم کشند بیاض را بود و نشف
ز طوب چشم کند و باصره را قوه دهد شونیز
بعمل حب السوط و بقارسی سیاه دانه و بند گلوی
کویند طبعش گرم و خشکت در سیم قطع بلغم کند
و رایج غلیظه را تحلیل دهد و چون بگویند و به
نهند و ببول طفل که بالغ نشده باقی سرشته خوار کنند
و در مصلب را سود مند آید و چون با آب خنظل
بر شکم طلا کنند که مهای دراز را و حب القرع را بر روی
او ردا و چون تف داده بگویند و در لته کبود شسته
نشان زمان بدماغ دارند ن کام سرد را سود دارد
و لطیف یا غسل شریک کرده نیز گرم بیا شاد دنج و قوی
نفع رساند و سنگ کرده و مثانه را بریزاند و در
کرده و در جم را سود دارد و در راول کند و حیض
براند و تپهای بلغمی و سودا و بل موافق باقی و چون
نرم سوده بخورند انفعی با فرستون خوار کنند رنگ
و بر من را بگرداند و شربت از و در و درم تا سه درم

شوکران بغار سی قفت یزد کوبند طبعش سرد خشک
در سیم و کوبند در چهارم چون سه مثقال از میل
کنند عطر را بکل زایل گرداند و احداث نشخ و خنا
کند علاجش بقی و شراب صرف کنند شیطرح بهند
چند و جرم کوبند طبعش گرم و خشک در دهم و
کوبند در سیم چون کوبند و پیزند و با سرکه سرشته
طال کنند جرب و بهق را نفع دهد و سعه و قویاد
نفع کند و سپر را بکند از زهر و عرق النساء و جمع المقام را
سود مند ایل و چون کسی که در خود بیاورند در
دند از اساکن گرداند شیخ ترک بغار سی در منه
تک کوبند طبعش گرم و خشک در سیم و کوبند
گرم است در دهم و خشک در اول چون دو مثقال
از کوفته پنجه با شیر تان خورند که مادی از زهر
القرع را بکشد و چون بسوزند و خاکستر او را
بار و غن با دام طال کنند داء الحید و داء الثعلب
نفع دهد شیلیم و آن دانه اصاب کرد بود و
سیاه و بعضی سرخ کرد در میان کند می باشد طبعش
گرم خشک در اول و کوبند در دهم و نیم ملطف و
محلل و جالی و مسکر بود شیترج دهن الحبت

والمک

و کفنه شیر شونیز است گفته شیر خشت
طبعش نزدیک با اعتدال و در اسهال صغیر
قوی است از ترنجبین **الصاد** صابون گرم
و خشک در چهارم چون سیاق ساخته بر دارند
قوی بکساید و چون در میان خرقه صوف نهند
و بابت تر کرده بمالند خراز و قوی از ایل گرداند و
چون هم و زدن آن ملک امیخته در حمام بمالند
حک و جرب را نفع دهد و چون بمقدار وزن
آن حنای سوده امیزند و بوزن او طال کنند در
زانو و اسود مند آید و سه مثقال از و کشند که
و ملک و ایش بقی و آب گرم و روغن کنجد و شونیز
مرغ با روغن با دام کنند صبر بهریش ستوری
بود طبعش گرم و خشک در دهم و کوبند
در سیم تسخین معده کند و بادها بشکند و
صغیر و بلغم را براند و سده بکساید و جرب و
و سوزن چیم را زایل گرداند و با صره را قوه
دهد و چون با آب کند ناسوده بر نواسیر ضمد
کنند نواسیر را خشک سازد و چون ناسسته باشد
اسهال بیشتر کند و چون مغسول کنند قوتش

تقصان پذیرد و از حکم و ای پی و در سو شری از
یکدزم ناد و درم است و گویند یک نقل تاد و شقال
و اما مضرت با معا و محلس کثیر است صدق
بهندی سبب گویند طبیعتش سرد و خشک است در اول
چون بسوزند و با آب کلیل الملک یا با بونه ضماد
وجع المفاصل را سودمند آید و چون بر جراحت
خیزد یا بشند نفع دهد و چون با آب کشنیزه حل
کرده بر پیش سرطانی کنند بر عاف براد نفع کند و چون
زخم فروزه ساخته بر دارد حیض بکشد صفت
بغاسی او شر گویند طبیعت او گرم و خشک دریم
و طبعش با شرب سکجین بخورند صلابت بر نعل
نفع دهد و بعل براند و حیض بکشد و اید و حیات
حب القزع را بکشد و با دهاشکند و تا یکی چشم
و شکوری را ببرد و امعار از خلط غلیظه پاک کرد اند
و شریته از و نیم شقال است تا یک نقل صمغ بغاری
سلم و بهندی گویند گویند بهتر پیش عرب بود و
علامت آن پاه که صاف و سفید و شفاف بود و
چون در آب گذارند زرد بکشد و طبعش او بقل
اصح معتدل است سرفه گرم را نفع دهد و از اضماع

دور

و خشونت خلق و سینه را ببرد و حلق او و پیر را
رفع کند و اما مضرت بسفل و مصلحت کثیر است
و بدلت صمغ با دام و شریته از و یک نقل تاد و شقال
صندل ایض عیان سی صندل سفید گویند
و بهندی اجله جنک طبیعت او سرد و خشک است
در سیم در سرد و خفقات گرم را نفع رساند و
نقرس و وجع المفاصل را رفع کند و دل و دماغ
قوت دهد و شریته از و اما مضرت بسیار است
و مصلحت نباتات صندل احمر بغاری صندل
سرخ و بهندی در کت جنک گویند طبیعت او
سرد و خشک در دریم او گرم کره یا تحلیل دهد
و طبیعت را قبض کند و شریته از و یک گرم است
صوف بغاری بیش و شریته از و چون پیشم را بشود
گرم و خشک است در اول و چون پیشم را بشود
و صلابت کرده بر جراحت یا بشند جراحت را
بهم او بر در **اضا صان** بغاری بیش
و شریته از و قوی و بهندی بهیدی گویند
گوشت او گرم تر از گوشت بن بود و غذا پیشتر
دهد و گوشت بر او از گوشت میش بهتر باشد

ضعیف بفارسی گفتار و بترکی دلتو خوانند که دلت
 او را با خود دارد سگ را و بانگ نکند و هر که
 و سواس داشته باشد چو از کوشش و محو
 نفع تمام دهد و هر که زهره او را در چشم کشد
 باهره را قوت دهد و هر که نقرس یا عرق النساء
 داشته باشد یا وجع الورك و یا وجع المفاصل یا
 باغ چون در طنجش نشیند سودمند آید و
 هر زنی که حامله باشد چو پست او را بر شکم
 خود بندد بجز او را بقدرت خدا می تواند نگاه دارد
 و نکند ارج که از شکم او برود و هر غنچه که موی
 تکی کاه او را سوخته درد و غنچه توی حل کند
 صبح و شام بر دمالد خارش او را فرو نشاند
 و از علت آینه بر هاند و هر مردی که موی بقدر
 او را سوخته یا روغن زیتون بر دمالد بر خود مالد
 علت آینه پدید آید ضعیف بفارسی سوهار
 گویند چو سر کشیش را بر کلف و خشک آکنند
 نفع تمام دهد و چو نرم سوخته در چشم کشند
 بیاض را برود ضعیف بفارسی دستان غیر انسان
 گویند بهترین پستان از حیوانات پستان

گویند بود طبعش سرد و خشکست در اول باید که
 او را درهای گرم خورند تا زود از معده بگذرد و
 منفعش نیست که چون باد و غن بریان کرده
 او را بر سر کند ضرب بفارسی سیخول گویند
 شور یا پیش ضیق النفس و بجز الصوت را سودمند
 آید و خون او را طلا آکنند نقرس و وجع المفاصل
 نفع دهد و قویا و کلف را زایل گرداند ضعیف
 بفارسی مسکل و غوک خوانند و زرع و بترکی
 بقدر بپزند می بندد و چو او را بسوزانند
 و خاکستر او را بر موضعی بپاشند که خون از او
 باغ خون را به بندد و چو خون او را با
 پیضمه مورچه و قدری فوساد بر موضعی
 که موی آنرا آکنند یا تراشیده باشند طلا آکنند
 دیگر بر نیاید الطاطوس بپزند مور
 گویند طبعش او گرم خشکست در اول چو کشته
 او را میل کنند باه بر آنکند و پاره او نیز عمل آکنند
 و چو زهره او را با سرکه طلا آکنند کنایه که جمیع
 نفع دهد و چو سرکه او را بر بالیل آکنند
 زایل گرداند و چو استخوان او را بسوزانند و نرم

سود و بر کلف طلا کنند سود مندايد و چون طعانی که
در و زهر باشد به بیدند و زیاد بر او مرد طباشیر بنده
تبر و جن کویند بهتر بنفش سفید و سبک بود که زرد
آرد شود طبیعت او سرد و خشکست در سیم و کوبند
در و ویم شکم به بند و بتهای جار را نفع دهد
و تشنگی فرمساند و غصه با از دانه و حرار
نفع کند و ضعف دل و خفقان را سود مندايد
و کرب و اندوه را مفید بود و شعله از و یکدم تاد
درم است اما مضرات بنفش و مصلحتی است
طوبی بفاوی کشش جوی کویند طبیعت سرد
در سیم و تراست در ویم چون بر پیشانی طلا کنند
و عاف داد و دفع کند و چون بر ورم کرم و فقر کرم
و وجع المفاصل کرم را کنارند سود مندايد
بفاوی سیر و بر کتک تلاق و هندی تل کویند بهتر
آن بود که از حیوان فر به گیرند طبیعتش گرم است
در اول و کویند سرد و خشکست در ویم شکم به بند
و اما خون سوداوی از و قول شود و مصلحتی در وین
و سرکه و کبر است طرا نیت طراوت بنفش کویند
سرد و خشکست در اول و کویند در سیم جگر و معده
قوت

قوت دهد و شکم به بند و زرد فالد و اسهال مندايد
و اما مضرات لبغلا و مصلحتی طرا نیت طراخان
بهر بنفش بیستانی بود طبیعتش گرم و خشکست
و کویند سرد و خشکست در اول و چون پیش از دانه
سهل بخانید بسبب تخذیری که دارد و طعم دارد
فهم نکند و موجب شود و اما در دانه و تشنگی
او سرد و قطع شهوت و یاه کند مصلحتی کرم فسر است
طرا در رخت کراست و بار و با بعره مشرق الطرا
و عذبه بفاوی کرم باز و کویند و کفنه طلق
بعره کو کبک و رض کویند سرد است در اول و
در ویم چون نیم مشقال محلول میل کند
طبیعت را قبض کند و خون به بند و و سنت
کرده و نماند بریزاند و چون با ابلسان الحبل
طلا کنند ورم نماند و و سر خلف از بنفش و نفع
دهد و اما مضرات به سیر و مصلحتی کراست و طلق
حل حیوان کنند که با سبک ریزه چند در خرمی
کرم با سیر در رخت کرده در آب نیم گرم اندازند و با سبک
بجنبانند تا حل شود بعد از آن در آفتاب بگذارد
که خشک شود و بعد از آن نگاه دارد و چون

طلق را با بایج ریخته کرده در خرطیه کر با بس کرده بمالند
حل شود طبع و ج بفارسی تهی و بترک بپوشد و گویند
بهر تریش ز بهی بود که در فصل خریف گیرند طبعش
باعتماد نزدیکست غذای صالح دهد و شکم بپزد
و نافعین را نافع بود طیب العرب از خراست
و کفست طنبوشت بفاری موزه و درک خوانند
دان حیوانیست سرخ که بر او نقطه های سیاه بود
و از درادج خورده تن بود و در وقت انگور
پوشته انگور نشیند در خاصیت به فرادج
نزدیکست طبع حکم بفارسی کل حکمت گویند و
صفقتش است که بیکر کاغذ و نیم می نهد شب بپزد
گذارد و صبح بدمت مالند تا حل شود و صاف
کنند و چهار من کل در یک یا ک کوفته و بخته چهار
لیک موی برادی که مقل من کرده باشند و مثل
ان سر کین است بخته اضافه نمایند و بدمت
تا نیک به سرشته شود پس غلوه کرده بگذارد
تا خشک شود و هرگاه که خواصند بگویند و بپزد
و آب صاف خنجر کرده بکار برند طبع مختوم
بفارسی کل مختوم گویند بهتر تریش است که از بوی

شبت آید و چوب نزدیک دهان بپزد بلب چسبد
طبعش نزدیکست با اعتماد چون با شیر تازه
میل کنند دفع مزاج جمع زهرها کشند کند و
چوب با شیر خرنه یا شیر بت انجبار و خرنه نقش
الدم و سبج و دو سبطار بای کبدی و معدی
سودمند آید طبع فارسی به روی کل سر
گویند بهتر تریش ان بود که سرخ رنگ با طبعش
سرد و خشک در اول چوب با آب کشیده تازه یا لقا
اسفزه طلا کنند و رها و موی را سودمند
آید **الظا** ظلف الغر بفارسی هم بزوبه
ترک اجکو و بپزدی که گویند طبعش سرد
و خشک در سیم چون بسوزانند و با سرکه طلا
کنند داء القلب و داء الحسد و نفع دهد چون
با شراب سرشته بر کزید که جانور را می نمایند سوز
آید و چون با عمل و آب با بونه خرد کنند نقرس
و وجع المفاصل را سودمند آید **ظلف البکر**
بفارسی که گویند و طبعش به ظلف الغر
نزدیکست چون با غسل سرشته دهند علیه البول
في الغر اس و دفع کند و چون با بول اطفال غسل

سرشته بر شکم قرار دهند قوا^لخ بلغمی بر می آید بکشد
 و چون اول در خانه درو^ش کنند مایه بگریزد
 العین عاقر قرحا طبع کرم و خشک است
 و چون بگویند و بنهند و با غسل سرشته میل کنند
 صرغ و انفع دعد و باه بر انگیزاند و فالج را سود
 آید و بلغم را بر تلین دفع کند و استرخای نماید
 مفید بود و چون با سر که که سب عاقر قرحا را در او
 گذاشته باشند و مبع صفای کرده نیم کرم غرغره
 کنند و در دندانها ساکن گرداند و شسته از
 درم یا سدره ملت عم السید حب الذبیب
 و گفته^{اند} عهبر بر کنند و گفته^{اند} عدس
 بصل^ی می شود گویند معتدل در گرمی و
 خشک در سیم چون بخورد آن ملا و مت نماید
 تاریکی چشم او را و احداث رایج کند و در^{هضم}
 شود و شش و سینه را بد بود و چون با سوق
 بر نفس طلاء کنند دفع دعد و جرم او طبع
 قبض کند و آبش براند و مولد سودا است و
 مصلح گوشت فربه غسل الخمل بهتر نیست مفید
 و شیرین و خوشبوی بود که در فصل ریح بهر

کاسه شکر کار که در بکس دهند دفع مضرت جمیع زهرهای بنای و
 معدن حیوانی کند حبه الحیه بفارسی مار می گویند و آن
 در قفای عماراتی یافت شود و بر چند نوع باشد سیارک و ماری
 اللو و مخطط چون دانگی یاد داند از و در شراب حل کرده خورد
 دفع جمیع زهرها کند حبه البقر کاه نر هرات و گفته خواهد^{شد}
 حبه الیود بفارسی سنک جهو و گویند اشتها بود و سنک مثانه
 بریزاند و معدن را ضعیف کند حبه التیث هادی سنک
 گویند بهتر نیست سبز شفاف بود چون در در که در خود آید
 دشواری زادن بر او آسان گردد حبه البلور بفارسی سنک
 بلور گویند چون در گردن کسی آید که در خواب بر^{سود}
 مندا^{ید} حسک بفارسی خار حسک و بھندی کوکر و حوله
 کرم و خشکست در اول و گویند معتدل در گرمی و سردی
 مباد را دفع دعد و تلین طبعیت کند و قوا^لخ بکشد و
 سنک مثانه و کرمه بریزاند و غوطه آورد و منی بفراید و^{بخش}
 از و هفت ناده در رات حبه بفارسی و عوز و گویند
 در اول و خشکست در د^{رم} و نیم و گویند سرد است در^م و^{بخش}
 در سیم صفر آفریناند و دفع حرارت کند و شکم ببندد و^{معض}
 او را و مصلح^{ست} مقتدات حفض بهتر^{ست} انو^{ست} عشر^{ست}
 سرد و خشکست در اول و ریش چشم بفراید و شقاق را دفع^{کند}

دفع کند و سحر را دفع دهد حلیه بفارسی شملید و بپند
 میتوی خواند کرم و خشکت درد ویم سینه را نرم
 و سحر را دفع دهد و صیقل نفس را سود مند آید و بیه
 بر انگیزاند و چون ده شقا از او بگویند و بپزند و بر آبی که در
 متقال بود از آن در و حل کرده بپزند سرشته طلا کنند و طلا
 سپرد ببرد و چون در طبعش نشیند حیض بکشد و در
 رحم ببارد و ذایل گرداند خلطیت بقاوت انگور و
 صندک خواند کرم است در سیم و خشکت درد ویم حمی و
 تفع دهد و بارها را دفع کند و داء الثعلب را با سرکه سود مند
 و غوطه آورد و بول و بیل بپزند و بچه بدین از و شرب
 از ویم در دست حص بفارسی نخود و برترکی بوجای و بپند
 چند گویند بهتریش سفید برکت کرم و قناری در اول
 و گویند کرم است در اول و خشکت درد ویم طبیعت بلند
 و بول براند و بیه بر انگیزد و حیض بکشد و وجه الصوف
 دفع دهد و مرنگ روی را نیکو گرداند و طبع نخود بیه
 سنگ کرمه بپزند و بچه بدین از و در برابر بول از خود
 بیشتر بود حمام بفارسی کیوت و بپندی پر بوه گویند
 لحشی کرم و خشکت درد ویم کرمه را قوت دهد و غصه بفراید
 و گفته اند در خانه که کیوت را اهل آن خانه از جلد و فالج بکنند

وجود و سیاق این بای حار الاصل بفارسی خرو و برکی
 الیشک و بپندی که نحو کرم و خشکت درد ویم چون خلط کرم با جگر
 او را با او و غر و بویه و شقاق که از سردی عارض شده بای
 به اند دفع دهد و خوب بر خنای طلا کنند سود مند آید
 و چون عورتی که عصب او را کزیده بای و از کوبه بر خنشد
 نه الحال در دوش ساکن گردد حار الحش بفارسی کیوت بپزند
 لحشی کرم و خشکت در سیم فالج و لقوه و مرغه را مفید بود
 و تشنج و قمل و بلغم را دفع دهد و درد لیست و کرمه را
 ساکن گرداند حفظ بفارسی هندوانه تلخ و بپندی
 نو بوی گویند کرم است در سیم و خشکت درد ویم شمشیر
 بلغم غلیظه بوسود او صفر است و شرب از ویم در دست
 مضرت بعد و مصلح آن کثیر است حنا بپندی مند
 گویند سرخ و خشکت درد ویم و گویند معتدلست کرمی
 و سردی و خشکت در اول چون نیم صفا از و بخوانند و
 صاف کنند و با قند شیر بپزند و قدری کالب ضم چنه
 نیم کرم بپاشانند در معده را دفع دهد و قوی را دفع
 و اما مضرات خلق و مصلح آن کثیر است حفظ بفارسی کرم
 و برکی بپندی و بپندی کیوت گویند کرم است در اول
 و معتدلست در خشکی و برکی چون بخاوند و بر دمل طلا

در مل و منجی کند و چون بر کزید یک سگ دیوانه فندک
الحاء خبازی خبازی نان کلاغ کویند سرد و تر
در اول و کویند معتدل است در گرمی و سردی و چون بکشد
ز بوس تند فضع و مل و چون در طبع آن نشیند مل
دفع کند و چون در معامیل طلا کنند و مایل و با بر و کشت
خیز بفان بنی نان و برکی چو لث و بهندی روئی کویند
بهر بیش آن بود که از کند سرخ سفید پاک صلب آفت
نرسیده بخته است در چند مینوی بیشتر دانسته باشد
نورتر از حد بگذرد و غذا بسیار دهد و آنچه در سوس
کمر شود در سر غرضه عدله بگذرد و غذا بسیار دهد
و آنچه فطیر بود دفع در او زیاده از مایه دار باشد و نان خشک
خشک کوفته و بخته را چون با نمک آب سرشته بر قو با طلا
کنند دفع دهد و چون میل کنند شکم را نرم خارج و افتاد
موتلج و اسودمند آید نان جو غذا اندازد و شکم
بندد و مصلح چیزهای چرب است خبث الحیدر بقا
داشکار و چرب آهن کویند بهتر بپوش خورج تنک امس
قولا و لیت از خوشنوبت نبله گرم و خشک است در ویم
بمخفف طوبات و محلل او رام بود چون مد بر کرده
حق مرند تقطیل ابول و دفع دهد و قرحه امعا و مثانه

دفع کند و نعوذ تمام آورده و صلابت سیر و برابرد و خبث الحیدر
مد بر چنان کند که کوفته و بخته باز فندک و بر و در میان مقدار
سکه انگوری گذارند که از آب گیش بگذرد پس بسیار خشک
و صلابت نموده بر و غن بالام بر این کنند و از نیمه نان تا
بگذرانند میل نمایند خبث الذهب بفار سحر چرب طلا
کویند طبعش بکرمی و خشکی مایه است چرب سوخته
و مغسول ساخته در چشم کنند با مرقه راقه دهد و دفع
و معده که از سردی بکشد نماید و بیاض برابرد خبث الفضة
بفار سحر چرب نقره کویند طبعش بکرمی و خشکی مایه است
چوب سوخته و مغسول ساخته در چشم کنند و شش چشم
ببفراید و معده را که از گرمی بود دفع دهد و سوزش چشم
سود دارد و هر یک از خبث الذهب و خبث الفضة چنین
سوزند که در کوزه نو سفالین کرده در کل حکمت گیرند و
در زیر آتش گذارند و روزی بر و آورند خروغ بقا
بید انجیر و بهندی برند کویند گرم و خشک است در ویم قوی
بکشد و فانی و لقوه دفع دهد و در مفاصل و اسود
مند آید و چون سه دانه زیاده دانه او را مقشر کرده بکشد
و با قدر و غسل امخته میل کنند بدنه از خلط بلغم پاک کنند
اما مضرات بینه و مصلح آن کثیر است خراطین بفارسی

کرم کل خواره گویند و بپزند و کینه کوییند کرم است در روم
و خشکست در سیم و چوب بگویند و بر جراحت اعصاب طلا
کند و سه روز بگذرانند نفع تمام دهد و گفته اند که چون
خشک ساخته بگویند و بر بزند و بار و غن بپزد سرشته
طلا کنند قضیب را برین کزد اند خرنوب خرنوب
المشونک است بفارسی جنگجنگلک خوار گویند سرد و خشک
در د و نیم شکر بپزند و در مار بول کند و گویند چون
بود شکر را از کرم گرداند و شربت از و در د و نیم تاسه در د
خرنوب بترکی قیچی و بپزند و رای و بپاکیه اهوری گویند
کرم و خشکست در سیم چون کوفته و پخته در پیش و ماع
نکه دارند عطسه بسیار آورد و چون باز زده و خم مرغ
بر نقرس طلا کنند نفع دهد و چون غسل برشته میل
کنند قطع بلغم کند و فالج و لقوه را سودمند آید و باه بر
انگیزاند و چوب را بوم کد اخته باد و غن بپزد سرشته
بر روی مالند کلف را بر د چوب بر سر یا خنار بگرداند
مفید بود و چوب با کبریت و سکنجبین همداد سازند جرب
و قوباد و موافق بلغم و چوب نیم سوده بر طلا بپاشند
در دندانه کرم در د بود از کرم گرداند و شربت از و در د
خرنوب ابیض بخنی است شبیه لنت بهیچ کبر و به طعم از خرنوب

تلخ تر کرم و خشکست در سیم فالج و لقوه را نفع دهد و در
المفاصل را دفع کند و چوب فرجه ساخته بر د جراحت
بکساید و بپزد بپزند از چوب لبش بر بهق و قوباد
و جرب مالند سودمند آید چوب نیم در د نیم کوب کرده
در نیم پیال آب جوشانند تا به نیمه آید صاف کنند و ده
مثقال غسل در و حل کرده نیم کرم بیاسنا مندر
بقی از اخلاط مختلفه پاک گرداند خرنوب اسود کرم
و خشکست در سیم و بلغم و سودا و صفرا را جاسهال دفع کند
و شربت از و نیم در د یا نیم مثقال است و اما مضطرب
بکرده و مصحح آن کثیر است خرنوب الدایک بفارسی
خرنوب گویند کرم و خشکست در اول چون نیم مثقال از و
باده مثقال سکنجبین میل کنند بلغم غلیظ را دفع کند و چون
بکثر نیکی سنگ دیوانه نهند نفع دهد خرنوب الداجل
بفارسی سر کین ماکیان گویند کرم و خشکست در اول چوب
نیم مثقال از و باده مثقال غسل میل کنند قلع را سودمند
آید خرنوب الفار بفارسی سر کین موش گویند کرم و
در اول چوب با سر کرم بادا الغلب طلا کنند نفع دهد و
چوب در آب خشک حل کرده و صاف کرده بیاسنا مندر
کرده و مثانه بپزند و چوب جهت کوی دکان ساق از و

شکم شان براندو چون کوفته و پیخته در چشم کشند بیا
برد خرو الضفاد طلع است کفنه خوابه خرو الدب
سرکینه کرک کفنه شود خزیمه بفار و جند پد سر است
این نیز کفنه حس بفار و کاهو گویند مرد و تر است
و گویند درد ویم معده و اینکو بود خواب و درد وید
براند و آب کرده و انفع دهد و زرد صفه شود و تشنگی
نبشاند و قطع سیلان معده کند و شوی و جماع را
زبان دارد و مصلحش بود نه با غیث خرو حار
خونچانست و کفنه خواهد خشک را بپوش بهتریش
بویستانی بود سرد و تر است درد ویم و گویند سرد و تشنگی
در سیم سرفه و زله گرم و اسود دهند آید و نفث الدم را
نفع دهد و با غسل معده بپزد و تخم مقدار ده
درم تا بخورد شکم بر بند و فشرش مضرات بشو
و مصلحش مصلحی است تخم اسود سرد و خشک در سیم
و گویند در چهارم چون یکدرم از و میل کنند سید
رطوبت رحم را دفع کند و بخوابی را دفع دهد و اما
مضرات بشو و مصلح آن تخم را نیز با غیث خویله
بهتریش نیز و شیرین بود کما و بوی معده آید گرم و تر است
در اول تمدد و تشنج را نفع دهد و ضعف باه را نفع کند

در تری از و یکقال است باد و مثقال است و بدانش بوزن او
بوزن او خیمه البقر بجرارت و رطوبت مایه است
خشک ساخته بگویند و بپزند و هر صبح پنج مثقال
از و بدو مثقال غسل سرشته میل کنند بغوط تمام او
و خصیه الایل یا خصیه البقر در خاصیت نوزدیکست
خطمی سرد و تر است در اول و گویند گرم و تر است
با اعتدال و چون با پیر مرغابی طلا کنند در مفاصل
دور و مقعد را و اما سبستان را نفع دهد چون
طبخ پنخس بپاشانند ضلالت جگر و سیر و عسر البول
و قرجه امعاء اسودند آید و چون در آبی که خطمی را
باشند نشینند انضمام رحم را دفع کند و چون تخم آنرا کوفته
و پیخته با برکه طلا کنند بهق و کلف را زایل گردانند و چون
یکقال از تخم با گلش بپاشانند و صاف کنند و با نبات
کرده دهند سرفه گرم و اسود دهند خطاف فشرش
و بوی شوق خوانند چون بسوزانند و خاکسترش را سوز
در چشم کنند باض را بریزد و با صبر و اوقوت دهد و چون
خوبی او را بخون زنی بد دهند شوی قش زایل گردد
و چون سرکینه او را کوفته و پیخته زهره کا و بر شیند و
روی سیاه طلا کنند آن مو سفید شود خفاش

بفارسی پیوه و بپندنی چکدری خوانند چون در
 نخل کفشان نمک ز جو شایده بپند بو عرق النساء
 نفع تمام دهد و چون شورایش را بپاشانند شکم
 و وجع الوم را سودمند آید و چون خاکسترش را
 در چشم بکشند روشنی را زیاد کند و زردی که در
 زاید چون زهره خفاش در رخسار باشد در حال
 بزاید و این بخوبیست که اگر هر روز در سوراخ گوش
 نهند هم بگریزند خلال مامون از خراش و کفشد
 خلاف بفارسی بید گویند سرد و خشک در اول
 جویند خاکسترش را با سرکه سرشته طلا کنند تا لیل را
 دفع کند و غلغل را نفع دهد و آب بربک او سود جگر
 بکشد و شربت او و بپست درم است اما مضرب است به
 شکر کاه و مصلح کلی است خل بفارسی را بخوانند
 سرد و خشکست در سیم معد کرم را نیک بود و استها
 آورد و هاضمه را قوت دهد و چون با کلاب مضغه
 کنند بخورند را محکم گرداند و چون با پشم شسته
 طلا کنند منع توهم جوارحان کند و جرم و حمه و
 و غله و قوی را احسن را نفع تمام دهد و بخورانش کرم
 گوشت بر د و کرم از گوشت می و آرد و طبع را از ایل

گرداند

گرداند خل الغنصل بفارسی سرکه غنصل گویند چون در
 از و بهار بپاشانند بخور و ضیق النفس و عرق النساء نفع
 دهد و او از مرصاف کرم ماند و در د معد و دفع کرم اند
 مصرع و اسود مندا آید و چون در گوش چکانند کرم را
 ببرد و سرکه غنصل چنین سازند که صد مثقال پیاز غنصل
 که منقش بر اسفیل گذشت در هشت صد مثقال سرکه انگوری
 گذاشته دو ماه در آفتاب کرم نهند بخور بفارسی شرب
 انگوری گویند بهتر پیش است که مغشوش نیاشد و قوی
 با اعتدال و برنگش صاف بود طبعش خوش بود و علامت خیر
 غیر مغشوش است که چون مقدار خیلی از و مدتی بپاشد
 فاسد نکند و وجود او بقدر طول مدت شناخته
 طبیعت مصطرا که شرا پست که پودرش ماه بگذشته از آب
 حدیث گویند کرم و توامت در د و نیم نشاط آورد و در
 روی برافزاند و بدست فریاد کند و قضیب را محکم گرداند
 و شرا به که پودرش ماه گذشت و یکسال نگذشته زیاده
 این شرا ب متوسط گویند کرم است در اخرویم و مایه است
 بخشکی منی میفراید و باه برانگیزاند و اشتها پیدا کند و هاضمه
 یاری دهد و نشاط آورد و شرا به که چهار سال بر گذشت
 پنج انرا قدیم گویند و خشکست در سیم انضاج و تحلیل

و طوباق بلغمی کند و حرارت غریزی را برافزود و بدین
 قوی گویند و در این مزاج جوشد و شرابی که مایه منقسط و قند
 این صلیق گویند کرم است در اول سیم و خشک است در آخر دویم
 رنگ روی نیکو گرداند و بدن قوی سازد و از آله لجل و
 فکرهای فاسد و غوط آورد و خیر ترش آنچه تازه بود کرم است
 در اول دویم و تر است در آخر اول و آنچه کهنه باشد کرم و خشک است
 در سیم او را با این بخت بقوت جاذبه که در است مواد را از
 عروق بدن بظاهر کشد و چون در آب حل کرده و قدری روغن
 بنفشه با لایم اضافه نمایند نیم کرم غرغره کنند خنک را سود
 آید خونخار بقرسی خسرو دار و گویند کرم و خشک است
 در دویم و گویند در سیم محلل و هاضم و کاسر دیاج بود و باده بر
 و بوی دهان خوش کند و درد قولنج را دفع دهد و صداع
 بلغمی را سودمند آید اما مضرات بدست و مصطلح است
 جربست و شربت از و یکدرم تادود در صفت خونخار بقرسی
 گویند سرد و تر است در آخر درجه دویم و گویند در آخر درجه
 اول عطش را دفع کند و اشتها آورد و معدة کرم و نیکو بود
 و چون کل یا برك او را بگویند و آب او را صاف کرده بسیار مانند
 حب الصغ و کرمهای در آن را بکشد خون بسیار شایان است
 الاخرین است و گفته اند که حیوان الملک طبع غوطه خور است

خواهد خیار بقرسی قند و بغایت باد رنگ و مهندی کرم
 خوانند لطیف تر از خیار و در آن سرد و تر است و در دویم
 تهای محرقة را دفع دهد و تشنگی بکشد و بول براند و تر است
 احسان کند و معدة و جگر را سودمند آید خیار در بقرسی
 و مبردی خیار تر و مهندی کرمی گویند سرد و تر است و در سیم
 عمر البول را دفع کند اما مضر بود بعد و خطی که از منقش
 شود باید خیار را متعفن کشته سبب تب شود خیار شنبه
 مهندی کرمه که گویند در یکست و اعتدال اسماء بلغمی و مفری
 سوخته کند و چون در آب بکشد و لعل را سیم و کرمه
 نیم کرم غرغره کند خفقان را دفع دهد و چون در آب کاسه و آب
 عنب الثعلب حل کرده و مار کرده و صاف کرده و روغن
 قدری روغن بالام در روغن سلفه خورند بر فاقان کرم را
 دفع کند و شربت از و بخورند تا پانزده در صفت خیار
 هیل بویا و حال بویا نیز گویند قاقله است و در درد نفقاف
 گفته خواهد الذال دار فلفل بغایت فلفل دراز
 و مهندی پدیدل گویند کرم و خشک است سرد و گویند
 در سیم معدة و قوت دهد و باده را بکشد و سده جگر و
 سبزه بکشد و شربت از و یکدرم است اما مضر است بسیار
 صلیح آن صمغ عربی است و بدین بوزن آن فلفل کرم است

وگویند نخیل دارچین بفاصله راجع به بند و بند کینه
کرم خشک سرد و نیم و گویند در سیم لطیف است در جیم
و مصلح عفونت بود و منیق النفس و زکام سرد را نفع دهد
و سردی و ترکی چشمد و رکند و فواق و سرفه کهنه را زایل کند
و حیض براند و بادها بشکند و سده جگر بکشد و در
کره و رسته و عسر البول اسود مندا آید و عقل بیفزاید و
قوة انسان را چند آنکه در حیات بلخ نگاه دارد و سر از یک
دبرم تاد و دبرم است و اما مضرت بمشانه و مصلح اساق
و بدلیش بوزن آن خولجان دجاج بفاصله ماکیان و بند
کوکری خوانند در کرم نریکت باعتدال و تراست در
مغز سر نیان کند و عقل بیفزاید و کرم فتنی اواز را نفع دهد
و جمیع مرهمهای موم و اویا اسود مندا آید و خون بقات
ارزاق و بز که طریغ و بند و چند گویند سرد و خشک است
در نیم و گویند در سیم شکم بر بند و بول براند و غذا آید
دهد و خان بفاصله دود و ترکی قوت و بند و ده
گویند قرحه چشم را نفع دهد و کوشک نو بر یاند در اج
باعتدال نریکت شکم بر بند و عینه بیفزاید و عقل زیاد
کند و ناقصین را باصلاح آورد در ریح بهتریش عرق
کرم خشک در سیم و گویند در جیم بادها بشکند و عسر کرم

نفع دهد و خفقان را که از سردی بود دفع کند و کرم فتنه
در سیم را اسود مندا آید و شرجه از یک دبرم تاد و دبرم است
اما مضرت بر مصلح آن را زیاده و قند است دلب بفاصله
چنان گویند سرد و خشک در اول چوبه فشرش را بگویند
و بریزند و بر جراحت تر افشانند خلت گردانند و چون بر
سوخنی اثر یابند اسود مندا آید و بلع چون با آب سرشته بر
کرم یک جان تو بران خما کنند نفع دهد و دماغ مجموع مغزها
سرد و تر بود و خلط غلیظ از وی بولد کند و مغز سرد
اسود مندا آید و باه بر انگیزاند و شکم نرم گرداند و قی و عیاض
آورد مصلح آن بودینه باغی و فلفل و گویند خردل و
دارچین و سرکه است و دماغ الدب و الدجاج بفاصله
مغز خروش ماکیان گویند چوبه مقدار عینایان و با کرم
آسیا امیخته فرو برند و عاف را اسود مندا آید و دماغ البعیر
بقادس مغز شر گویند چوبه خشک سازند و کوفته و بخته
باز که خورند صرع را نفع دهد دم اللخوی بفاصله خوبه
سیاه شان گویند سرد و خشک در دویم چوبه نیم دبرم از
بازرده تخم مرغ بخته خورند شکم بر بند و فترجه امعا و نفع
دهد و قطع خونی رفته کند دماغ الاور بفاصله
مغز کوبند و دبرم مقعد را اسود دارد و دماغ الفرس

بفارسی مغزی کوبند خون را بسوزانند و صرد شکم او برد
 و معالج الحفاش بفارسی مغزی پره کوبند چوبه با عسل در
 کشند نرول الماء و انفع دهد دم بفارسی خون و بترکی
 قان و بهندی کو کوبند کرم ملت در آخر اول و تر است
 در اول آخر بدی فربه کند و رنگ روش برافروزد و خنده
 و نشاط آورد دم الاربع بفارسی خون و خرگوش کوبند
 چوبه بر بهی و کلف طلا کنند سودمند آید و چوبه
 بریان کسره خون در قرحه معارفه دهد و قطع امهال
 دم الایل بفارسی خون کوزن کوبند چوبه بریان کسره
 خون در دو سنطار بای کبیدی و رموی را سودمند آید
 دم السجفات بفارسی خون کشف کوبند چوبه بریان
 طفل مالند مو بریزند دم الحمام بفارسی خون کبوتر
 کوبند چوبه در چشم کشند قرحه و انفع دهد و بقر
 بفارسی خون کاک کوبند چوبه بقر را درخ کنند و خوش
 پیرا و انکه کسره شود بیا شامند همچنان لرم و زهر قاتل بود
 دم الفضل بفارسی خون مشکل کوبند چوبه بسوزند
 و خاکسترش را در بینی دهند دفع عف کند دم الحفاش
 بفارسی خون شب پره کوبند چوبه بر پستان مالند نکند
 نرک شود دم الحایض بفارسی خون حیض را کوبند

کوبند کرم و خشکست در اول چوبه یکم از خا
 او کف زنند و قدری آب بادیان از عقب آن میل
 نمایند بول و حیض براند قطران بهتر پیش آن
 بود که از درخت عرعر گیرند کرم خشکست در حمال
 و کوبند در سیم پیش و مرشک را یکشد و در
 انسان و ذوات الاربع را سودمند آید و بلسقا
 و دوالی و ماء الفضل با نفع دهد و دندان متحرک را
 محکم گرداند و چوبه پیش از جاع بر قضیب مالند منع
 آبستنی کند و چوبه زن لته سسته را بطن تر کسره
 بر درج بچه بدیند از قطن بفارسی پنبه و بهندی
 روی کوبند طبعش با اعتدال نزدیکست چون
 بسوزانند و نرم سودمند جراحت باشند خون
 از جراحت باز دارد و چون در بینی دهند عاف
 کند و چون زن در آیت گوشتند احتیاق رحم را
 مفید بود و چوبه مغز را را بکوبند و باب بیاز
 سرشته طلا کنند و امیل را ببرد و منفر کرداند
 قلعقا و بفارسی زاک زح کوبند کرم و خشکست
 در سیم عاف را دفع کند و غلط اجازت دفع کند قلت
 بفارسی ماس و بهندی موت کوبند طبعش سرد است

سرد است در دیم و تراست در اول چوب با جگر
 ترش بر جرب طاک کنند نفع تمام دهد و چون غش
 کنند فوات را زایل گردانند و سندن کرده و مثانه
 بریزانند و بول و حیض برانند و سنگ برینند قلبا
 بفارسی دل و بزرگ بران خوانند کرم و تراست
 در اول غذای بسیار دهد و بطی الحضم بود و
 اصله خش بفل و زنجبیل کنند قلی بفارسی استخا
 گویند طبعش کرم و خشکست در چهارم بهیو
 جرب را نفع دهد و سعه و قویار و نفع کند قلیما
 اقلیم است و آن دو نوع است اقلیمیا زمر که خبث
 خوانند و اقلیمیا نقره که خبث الفصد خوانند و هر
 نوع در حرف خاکفند قلی بفارسی شیش و بزرگ
 پست و جندی جوه گویند چون شیش را صاحب
 ربع در میان با قلی دهد و فرو برد شفا یابد
 قناری بقلی بخند و بر غشت گویند و در
 حرف با کفند قنطوریون کبر قنطوریون
 غلیظ است کرم و خشکست در دیم حیض برانند
 بچه بیدانند و در دیم و ضیق النفس را سود
 آید و معض و در دیم را نفع دهد و شری از او

غلبه مغلب بفارسی انکور است قودر انکور شفاست
 انکور و جندی مگو به خوانند طبعش سرد و تر
 در اول چوب آب او را بر روی کرم صناد کنند سود
 آید و چون غرغره کنند در دکل و نفع کند و چون
 عصا و او را در چشم کشند بامره را قوت دهد
 و چون زرد بر دارد حیض به بند و شری از او
 دو مثقال تا سه مثقال است و اما مضر است بمثانه
 و مصلح تر قند است عذاب نزد یکست با اعتدال
 چوب آب و دل بیاشامند حلت دیم را کم کرد اند
 و صفر و ضیق النفس را نفع دهد و در دیم
 و مثانه را سود مند آید و خشونت خلق و شری
 بر و حصیه و جدر را سود دارد و چون عذاب
 با خسته او بگویند و بریند و هر دوز و مثقال
 کفک زنده قرچه امعا را نافع بود و چون در
 از او خسته او با آب سرد رغبت نمایند طبعش
 محکم گردانند و شری از او پست عذاب است
 عنبی بهتر پیش از آنست که سفید بود که آید
 بعد از آن از رقی که فستقی خوانند بعد از آن
 اصفر که خشخاش نامند کرم است در دیم

در اول موقوف جوهر را رواج بود و در مد معده سرد
باوهای غلیظه را دفع کند و صل و در مانع را قوت دهد
و شریقه از ویکل آنک تاروی دانست است عود بیدل
اگر کوبند بهتر نیست است که میاوی سخت و کراپا
و چون در آب اندازند بته نشینند و زرد کوفته
شود و در هر هیچ ریشه بنای طبیعتش گرم است
در د ویم چون بخانید سده ها بکشاید و باره
بشکند و بوی دهان خوش کند و احسا
و اعصاب قوت دهد و معده را از عفونت خلط
پاک کرد اند و شکم بربندد و در سنطاریان اسق
مندی و شریقی از د ویم درم تا یک درم است
و اما مضرات بسفل و مصلحش کلا است عود
و حیت و کفنه عود البلسا گرم و خشک صریح
عرق النساء و مع را سودمند آید و سدر و صیق
النفس را دفع دهد و چون بخور کنند نشسته
رحم کند و شریقه از د ویم مثقال اما مضرات
بامع و مصلحش کتیر است **ع** الغین بزار است
بفاری کل خرنه کوبند گرم است در اول و خشک
در د ویم و در جگر و صلا است سرفراغ و در د ویم

امع و قیای مزمن را سودمند آید و بول و حیض براند
و شریقه از د ویم مثقال غار درخت حب الغلات
و کفنه غار بقوی میتریش عین سبک است
که چون بدلت بالند آمد شود و فیل شود گرم است
در اول و خشک در د ویم محلل و مقطع اخلا
غلیظه و مفتوح سده و سسل صفرا و بلغم و سودا بود
و عرق النساء و قریس و وجع المفاصل را سودمند
و قیای مزمن را سود دارد و سنک کرده و ابوبیلا
و در د ویم را دفع کند و قوی نسفل و یک آید و شریقه
از د ویم درم تا یک درم است عینل بفاری سخی و
چوب دانر و بتر که جگر کوبند سرد است در اول و خشک
در د ویم شکم بربندد و در قی ساکن کرداند و اما
مضرات بمعد و مصلحش فایدا است عین الریح
بفاری که کتیا کوبند بحفف بود چون باب شریقه
بر پیشانی طاک کنند عاف را دفع کند و فضل است
نیکباز که از د ویم بحفف بود عرب بفاری
درخت بید کوبند سرد و خشک در اول کل و بول
و بولت و عصاره او هو و بحفف سود و قیاض
و خاکستر بیت او را چون با سر طاک کنند قطع نماید

و چون طبع پنج یا شش یا برک او را بطول کنند
 نفس و وجع المفاصل را نفع دهد و حرار را
 دفع کند عری بغارسی سریش کوبند البته از
 پوست کار و نظایران سازند کرم و خشک است
 در اول و آنچه از ماهی کزند حرارتش کمتر باشد
 و مطلق سریش و معری بود و سریش ماهی
 چون در مراحم قروح دخل دهد سودمند بود
 غزال بغارسی آهو و برک یک و بسند و هر
 کوبند خون بیکل آن را کوفته و بخته با سر که ضاد
 درم بلغغ را بکند از هر غول ضلع است و گفته
 الفا فایند بغارسی بایند کوبند بهتر پیش
 آن بود که از قند سفید سازند کرم و خشک در آب
 شکم را نرم و طرح و سرفه را دفع کنند و سین را
 تنگ بود فاعناب بغارسی کل حنا کوبند در آب
 بایند چون در جامه صوف زنند از جامه را
 خوشبو کند و اندود نفع ضرر خوره کند فاخته
 بپزدی فندک کوبند لحما و کرم و خشک در اول
 حذر و فایده نفع دهد فادانیا بغارسی عود
 صلیب کوبند کرم و خشک در دوم چون در کدو

طفل آوینند از مرغ ایمن کرد و اگر مرغ داشته باشد
 نفع دهد فاره بغارسی سریش و برک بپزد
 و بپزدی چوبه کوبند چون موش بشکند
 و بر خنان بر بند نفع تمام دهد و چون بر کدو
 عقرب نهند سودمند آید و چون بخوشا نند
 و در آن آب نشینند عسل بول را نفع دهد و چون
 خون او را بر یا لیل مالند قطع کند فاره البش
 پیش موش است و گفته مجل بغارسی ترب
 و بپزدی موش کوبند کرم است در اول و خشک است
 در دوم و بول براند و شکم کوبند و اندود در آب
 و سرفه مزمن را سودمند آید و در کدو و مثانه
 نفع دهد و باه برانگیراند و چون در دوم و برک
 از آب بچ او میل کنند سنگ کزده و مثانه براند
 و آب قشور بر کوبد یا کجینر مسلت با سا او رود
 فرسبون فرسوبت چون از درخت کبرند
 بایند که دهان را بر بندند تا غبار او بدو بار
 که موجب است که دندان را بر بندند کرم و خشک
 در چهارم چون بر کزید یک جانور است و سگ
 طلا کنند نفع دهد و چون از و میل نمایند لقوه و

قوی و نافع بود و بعضا مفاصل را از فضل بلغم
پاک گرداند و درد پست و سرین را دفع کند
و سردی را از در سینه و ریه کشند بود و از
دیش معده و اعصاب و لدغ شکم و فواق
و اطلاق با فرط آورد و علاجش بدو غ و آب
انار میخوش کنند فراسیون بفارسی
کوبند و کندا کوهی کوبند گرم است در اول
و خشک در دوم سده جگر و سیرین یکشاید
و سینه و شش را از فضل بلغم پاک گرداند و حیض
براند و نیتق النفس سودمند آید و در درجه
نفع دهد و اما مضرات بعصب و معده
سبب است و شریحه از و نیم دریم تا یک دریم
فرصه وقت و گفته فرخ بقوله الحقا
و گفته فرخ الحام بفارسی کوبند و کوبند
گرم و خشک در اول و در دیش را که از خلط
غلیظه بود دفع کند و در دیش را که از خلط
باه برانگیزاند و اما سراج عفونیت را و معده
سکه و کشین بود فستق بفارسی بستر
کوبند گرم و خشک در دوم سده جگر یکشاید

و باه برانگیزاند و سرفه بلغمی را نفع دهد و بوی دهان
خوشی گرداند و مغض را مفید بود و نفوق پوشت
بهر و شش تشنگی بفشانند و قی باز دارند و شکم بدین
فضله بفارسی نقره و برنگ کومش و پندی بر سر
کوبند با اعتدال نزدیک دل را قوت دهد و عسر
سودمند آید فطر اسالیب بفارسی تخم کرفس کوبند
کوبند گرم و خشکست در سیم و منافع آن زیاد بر
منافع بوستانیت و شریحه از و دریم تا سه
دریمت و دیش نیم و زردی را فستق فلفل
بفارسی بخورند و فلفل کوبند طبعش گرم و خشک
در اول تشنج امثالی فقرس و قوی از اسود غند آید
و بادها بشکند و بوی را نیکو گرداند و باه برانگیزد
و چون با سکه طلا کنند و سیم سرفه را تحلیل دهد
و شریحه از و یکشقال یاد و شقال و بدل از بول
او در فلفل است فلفل ایض بفارسی فلفل غصه
کوبند گرم است در سیم و خشکست در چهارم و نیم
نیم شقال اند کوفته و بخته کفزدند و قدری مایه
العسل از عقب و بیاض امثال طعام را هضم کند و اشتها
آورد و دریم سرفه را نفع دهد و بول و حیض براند

و طبیعت را نرم گرداند و مرغهای باغی و سودا و دوا
 مفید بود و اما مضرات بکرده و مصدق و عسل است
 فلفل اسود بفاوسی فلفل سیاه و بندقی مرچ گویند
 کرم و خشک است در چهارم بلغم لزج را دفع کند و
 اعصاب را گرم کرد و چون باز فلفل آمیزند خنک
 تحلیل دهد و چون با انطرون طلاء کنند بهفرا
 زایل گرداند و چون با بایان و نمک ضماد کنند داء
 الثعلب را سودمند آید و شوی آن و یک شقال است
 تاد و شقال فنجشک و دوشسته الاغ را قیشت
 فلفل بفاوسی بسیاری گویند سرد و خشک در دوا
 طبیعت را قبض کند و اعضای سترخی را محکم گرداند
 در بان را خوشبو کند و در دوا قوت دهد و جرب را بکشد
 چشم را مفید بود و شراب آن از دیگر مرهم نادر و صبر
 فوینج و فوینج برده و بودنه غیر باغی را گویند فوینج
 سه نوع بود جلی و بری و نری و بهترین جلی است
 و خوشبو و صبر و تازه بود کرم و خشک در سیم
 تلطیف ماده و لایزال بر عرق کند و چون سی شقال
 از پنجش بد و شقال عسل شیر بر کرده و یک شقال آن
 در دوا حل کرده نیز کرم بیاضا مندر فصول را که در دوا

بود بقوی و در او سرد و حیض براند و بچه بیند از د
 و شریقه از یک شقال تاد و شقال است و اما مضرات باغی
 و مصدق کثیر است قوت بفاوسی و دند و بزرگی و
 گویند کرم و خشک در اول چون دود مرهم از بوجا
 و صاف کنند و باده شقال عسل شیر بر کرده نیم کرم
 رغبت فرمایند عرق النساء و جع الورك و استرخای
 اعضا را دفع دهد و اما مضرات بکرده و مصدق و فلفل است
 فنجش سد است و کشت فیلز هرچ درخت حضرت
 و ثمره او فلفلاست و حضرت عصاره او است طبیعتش
 باعتدال نزدیک است چون طبع برك او را بایضا مندر بود
 و حیض براند و بر قانرا دفع دهد و در دوا سیر زرافه
 کند و فوینج بفاوسی بیرون گویند بهترین است
 نصایبی که کند است سرد و خشک در اول چون نرم
 سقوده در چشم کشند کور بر یابود و چون دود آن
 از و میل نمایند دل را قوت دهد فیل بفاوسی میل
 و بپزدی هاق گویند چون دند انسان را که عاج خوب
 نرم سوده کف زینند طبیعت را قبض کند و عاج را
 قوت دهد و چون زین هفت روز متعاقب هم روز
 دود مرهم عاج سوده را بماء العسل میل نمایند بعد از آن

مرد با او نزدیکی کند ابستن شود و چون بر کمر
 بند را با عسل منجمد ساخته زدن بود در هر کمر البت
 نشود **القاف** قافله بهندی الاچیه کوبند
 کرم و خشک در دیم و کوبند در سیم تقوی **معد**
 کند و شکم به بند و مواد را تحلیل دهد و قور غسیا
 باز دارد و سده بکشد و در دیم و جگر را سودمند آید
 و چون هر روز در دیم بکشد و خوردن در **معد**
 و سنگ کرد و مانند برین آید و مزاج و مفاصل و کله
 کبار با مزاج مفاصل و کله صفار نوزد بکشد **قافیا**
 اقامت و کشتن قیج بفارسی بکشد خوانند خوش
 لطیف ترین گوشت کرم تراست در اول غذا
 بسیار دهد و در دیم صفم شود و باه برانگیزد و
 چون زهر او را در دیم کشند شبکو بر آید
 قیج بفارسی کد و کوبند بهتر بپوش باز و سیر است
 مرد و تراست در سیم غذا آید و دهد و در دیم
معد بکشد و بتولید بلغم کند و محرر مزاج **معد**
 بود و شکم فرو نشاند و خوشبخت حلق و سینه
 بر دیم و سرفه را سودمند و چون در خیم کوبند و زهر
 انش کفک تا چخته شود بعد از آن آب و اگر کف

تند سفید شیرین کنند و میل نمایند تهای کرم را ساکن
 کرد اندام با بلغم مزاج و سود از مزاج و مضرات و
 اصلا خش باز بخیل و دار چینی کنند **قر نفل**
 بهندی لوانک خوانند کرم و خشک در سیم بوی
 دها خوش کند و در دیم چیم بپزند و شب کوبند
 ببرد و جگر را قوت دهد و غسیا باز دارد و نقطه
 بول را سودمند آید و سلسل بول را مفید بود
 در کرم کرم کرداند و شربت از یکدیم تا دو در دست اما
 مضرات با بعد و مصلحت صمغ عربی است **قر اصیا** بقا
 الو بالو کوبند انچه خلوت کرم و تراست در دیم **معد**
 راست کند و شکم براند و غوطه آورد و غذا بران
 کرداند و انچه تر شست سرد و خشک در دیم **معد**
 بنشانند و شکم به بند و انچه غصص است سرد و خشک
 در اول طبیعت را قبض کند و مرطوب مزاج را سود
 آید **قر طاس** بفارسی کوبند چون بسوزند
 و نرم شود بر سینه باشند نافع بود و چون در دیم
 رعاف را دفع کند و چون یکدیم از میل کنند **قر حبه**
 نفع دهد **تسط** بیوانه قسط و سطر و هندی کوفته
 کوبند انچه شیرین است کرم و خشک در سیم خوب با عسل

بر کلف طلا کنند نفع دهد و چون یکدم از او کوفته و بخت
 کف زنند بول و حیض بر آید و هر چه رحم را سودمند آید
 و طبیعت آن بخت است گرم و خشکست در چهارم چون
 در زبیر دامن او دود کنند حیض بر آید و بخت بدیند از
 و چون نرم سوده بر پیش تر طلا کنند پاشند خشک
 و پختن با بخت سفید شیرین کرده بپاشند سده جگر
 و در مدعه را سودمند آید و سنگ کرده و مثانه بر آید
 و چون کوفته و بخت با کچنیر میل کنند تب بر رع و دفع
 کند و شربت از او یکدم تاد و رست قصب السكر
 بفارسی شکر و بختی کانه کویند بهتر پیش آید
 نازکست و شیرین و تر است در اول سرفه و نفع دهد
 و بول بر آید و رطوبت سینه بر آید قصبه زرد
 نه است باریک شبیه بچوب کچل گرم و خشکست
 در سیم حلال بود کوفته کی عضله و درم جگر و مدعه
 با غسل نفع دهد و چون یکدم از او بپاشند
 و صاف کنند و با غسل و صفا شیرین کرده میل نمایند
 استسقا و تقطیر البول را مفید بود و چون در طبعش
 نشیند در رحم را سودمند آید و شربت از او یکدم
 تا دو در مت قصب بفارسی و بترکی فیش

لورینه

و کویند در اول و خشکست در سیم و کویند در
 چون در طبعش نشیند خرمج مقعد را نفع
 و دفع سیلان رطوبت رحم کند و چون نرم
 سوده با سرکه طلا کنند عمره و مله و قو با را سود
 آید چون مودا باو که ماز و دادر و جوشانید با
 نشویند میگر داند عقیق بهتر پیش سرخ
 شفاف بود سرد و خشکست در اول چون بسوزند
 و بسایند و هر روز نیم شقال زو یا پنج شقال
 سیب سرشته رخت نمایند ضعیف دل را نفع دهد
 و خفقا نوا دفع کند و چون مقدار از او بر
 دندان پاشند دندان را محکم گرداند و چون بر
 پاشند که از خون و ده خون را به بندد عرق
 بفارسی کشدم و به ترک چهره و بختی بخوبی
 بهتر پیش آن بود که بر باطن علامت تراست که ضعیف
 و لاغری و نیش سطر با و علامت ماده آنکه فر و زرد
 و نیش باریک بود سرد و خشکست در اول چون
 عرق را بسوزند و صلا یکدم از حرارت
 و در چشم کشند ضعیف با صره و نفع دهد
 سوختن آنست که شیشه که سطر با و در کل حکمت کند

و او را در درون آن شلش سر کنند و شب در تنه
 قاشق نهند سر تنه را بسویند و صبح بیرون
 آورند عصاره بغارسی شراب و برکی جعفر
 بهندی عده گویند خمر است و گفته عصاره
 کرم و خشک در اول چوبه زهره او را در چشم
 تنه را نفع دهد و در شش بپزداید عرق
 بغارسی عکه خوانند کرم و خشک در اول
 کیموس بد دهد و سرکین او را بسویند
 عصاره الزیت بغارسی دردی زیت گویند کرم
 در اول و گویند در ویم و چوبه و ورم سبز
 طلا کنند سود مندا لید و چوبه در چشم کنند منع
 نزول آب کند علق بغارسی زلو و شلوک
 و بهندی جوك خوانند چوبه و سعفر و مندا لید
 خون قاسد را بکشد و نفع تمام دهد عنب
 بغارسی انکود و برکی او زوم گویند طبعش از
 پوست و تخم او بر و خشک در ویم و خشک کرم
 در اول آب او غذای نیکو دهد و بدن فربه کند
 و باه برانگیزد و سینه و شش را موافق باطن و اما
 تشنگی او را در اصلاح آب انار بخور کند

از شکر

و در ویم تاد و مثقال قنطاریون صغیر قنطاریون
 رقیق است طبعش گرم و خشکست در ویم ویم قوی است
 و بچه مرده بلیند از ویم و کز از نافع دهد و مریض را
 مفید بود و مره صفر و بلغم مخاطی را با سهال دفع کند
 و وجع المفاصل و عرق النساء را سود مند آید و
 شویه از ویم و مثقال قنطاریون بغارسی کرم ویم
 گویند طبعش گرم است در اول و خشکست در ویم
 و ویم سده یک آید و خوار را دفع کند و وجع المفاصل
 نفع دهد و مامول نفع است و مصلح و نفع و
 قنده بغارسی بار زرد و پیر زرد و پیر زرد گویند
 طبعش گرم و خشکست در ویم و گویند در ویم
 ملین و ملل خنایر بود و مریض و صدام نافع
 و چوبه زن فرجه ساخته بر دار بچه بلیند از ویم
 قنطاریون کرم و خشک در ویم چوبه و ویم از ویم
 کنند حب القرع و حیات را دفع کند و چوبه بر ویم
 و چوبه های که بر ویم و ویم اطفال بیدار سود پند
 بعد از آنکه بر ویم کل جرب کرده بلیند نفع دهد
 قنده بغارسی خازینت گویند طبعش گرم

در اول جلد نام و خنق النفس را نفع دهد و سلسل
البول را دفع کند فایح و ریش را سفید بود و در
کره و اسود مندا آید و مضرات بمشانه ^{مصلحت}
تخم کرفس است و شربت از و بخورم داده درم
الصفاف کافور بهتر بنیش را باقی سفید بود
طبعش سرد و خشک در سیم چون باب کشیز تر طلا
کنند منع ورم کرم کنند و چون باب کا هو سوز
کنند حرارت و ماغ را سود مندا آید و خواب آید
و چون شش متغلا از و بسه دفعه در سه روز
خورند قوت باه را تمامی برود کاکج بفار سوز
در برده گویند طبعش سرد و خشک در سیم
و گویند در سیم سعال و عسر نفس را نفع دهد
و بر قانرا دفع کند و قرصه کرده و مشانه ^{منده} را سوز
آید و حبس القرح و لبر و آرد و شربت از و در
کا و زهرج بفار سه کا و زهره گویند و آن حجر البقل
در صیاد زهره کاوی با چوبه باب کشیز تر طلا
کنند و مرغ مندا دفع کند و چون مقدار عدسی یا
آب چغندر رسقو کنند نزول آب را نفع دهد

که اصفاات و کفنه کبابه کرم و خشکست و در ورم
چوبه و مشال از و بچوشانند و بر بنات مصره شیرین
کره و غبث کنند او را از اصفاف کرده اند و در ورم کلو و
دهد و شکم بیدارد و سنگ کرده و مشانه بریزند و چوب
نرم سوده در دهان بپاشند قلع و الفع دفع کند
و چون بخایند و آب را با بر قضیب اند و باز در ورم
کنند قاعل و فغول را لذت تمام دهد و چون
دهان نکاهد برند بخور و سود مندا آید و چون
دانک از کوفته و پنجه با شربت سکه بین خورند
شری بلغمی مفید بود و اما مضرات بمشانه و حلی
مصطکی است کبریت بفار سو کو کرد و بپند
کنند خوانند کرم و خشکست در جوارم و کو
در سیم چوبه نرم سوده با دردی سرکه طلا کنند
جره و حق با نفع دهد و چون بخور کنند و کام
و نبال را سود مندا آید و چون صلا بکره برید
بپاشند قطع عرق کند و اما مضرات بد ماغ و در
ملقنات کبد بفار سه جگر و بترکی ماغ و
بپند کربنه گویند کرم و تر بود در اول

کبد المعن بفارسی جگر بزگویند چون بران کبد
سریه بخاران داند شکور بر او خنق دهد کبد
الحمل بفارسی جگر چون بران کرده خورند
مع را نفع دهد کبد الضلع بفارسی جگر پیش
چون بران کرده میل فرماید طبع را قوی کند
کبد الحجل بفارسی جگر کین گویند چون خنک
کرده بگویند و بپزند و هر صبح یکقال یاد
مشقال کفزدند و قدری کلاب از عقبات
بپاشانند مع را سودمند آید کبد الذنب
بفارسی جگر کین خوانند چون باد را جینی بخورند
و آن آب میل نمایند در جگر نفع رساند
کبد الذیل بفارسی جگر کوزن گویند چون خنک
کرده بریان کنند کوفته و بپزند در جیم کشند
شب کوری و تاریکی چشم را ببرد کباب بهر پیش
است که از کویت بره تازه رسیده فریزد بپزد و باکت
استجاری که درو سمیت باشد چون بیدار بخیزد و باله
و غیرها کباب بکند با شند بدن را قوت دهد و باه
برانگیراند کتان با عدال نیز و یکست بپزند

جاء کتان نشف بر طوبت بدن کند و در عرق را
سودمند آید کثیرا بفارسی کبیر معتدل است کسر
حالت او بپزند و سر فرو برین شش و خشونت
حلق را نفع دهد و سه لرم سودا و بلغم را ج
و مقوی امعاء بود و اما مضرات بسفل و مصلحت
انسیونست و شربت از و یکد گرم را در دست
کثیرا الارجل بفارسی بسفاح است و گفته که جگر
در بنیاد است و گفته که کل امراض و گفته که کفر
بهندی وجود گویند گرم است در اول و خنک در دوم
بول و حیض براند و بارهاش کند و تفتیح سده
کند و سر در نفع بخشد و بوی و هاله او خوش
و عرقا لیس و ضیق النفس سودمند آید و جگر
و مثانه را نیک بود و باه برانگیراند و اما صلا
و مصلحت کاهولت و بدش بود و آن را زبانه
و شربت از و یکقال یاد و مثقات کرات بفارسی
کند تا کیند گرم است در و بول و حیض براند
و باه برانگیراند و بواسیر را نفع دهد کرات حله
فراسیونست و گفته که گرم بفتح کاف و سکون را

بی نقطه در وقت انگور است طبیعتش سرد خشک
 در اول عصاره بر کشت قرصه امعاء در دماغه و
 فی الدماغ نفع دهد و زن حامله را سودمند بود
 و با بزرگ چوب خورند سنگ کرده و مثله بر بزرگ
 خاکستر جویش با سرکه طلا کردن بر قلعی که بوی تیر
 از قطع کرده باشند نافع بای کرب بغار سیاه
 گویند گرم است در اول خشکست در دیم سینه
 کهنه را دفع کند و مفاصل و فقر سرانفع دهد و
 سیر در این است بود و از اوصاف کند در رنگ
 بنفشه اند و شکم براند و در دست و زانو
 سودمند آید و اما مولد قرصه سود است معطی
 گوشت ماکیان فریاد است کرسنه بغار سیاه
 و بیهوشی مرگوند بهتر نیست آن بود که رنگش سفید
 زرد طبیعتش گرم و خشکست در دیم سینه و
 شش را از اخلاط غلیظه پاک گرداند و کلف و بوی
 نفع دهد و چوب یکتال اندازند بر اندام و
 در غشای آن کرسنه بگویند و به بزرگ و با عسل
 مرسته بر پنج دندان طلا کنند گوشت بخورند آنرا که

که خورده شده بای بر و باند و چون در طبیعتش سرد
 خارش اعضا و شقاق معده را سودمند آید و
 و در حیرت معض را دفع کند و ابرام صلب را نرم کرد
 و شرجه از وجود درم یا سر درشت کرسنه قطن
 و کفشد کراویا بغار سیاه کراویا بغار سیاه
 در قوت نزد یکست با نیسوی و بعد بنیکور از
 بای طبیعتش گرم و خشکست در دیم و گویند
 سیم بادها بشکند و طعام هضم کند و بزرگ
 و معده را قوت دهد و شکم به بندد و خفقان را
 سودمند آید و معض را مفید بود و اما مضرت
 بسش و مصلحت صغیر است و شرجه از وجود درم یا
 سر درشت کمر که بغار سیاه کفشد و بزرگ
 خوانند گرم خشک در اول حوت زهره او را بار غنی
 زنبق معطی کنند سنیا از ایل گرداند و چوب
 او را در چشم کشند شبکو بر بزرگ کرسنه بغار
 کمر کد کوبند چوب زهره او را بخور کنند هر سحر که
 گردانند زایل گرداند کمر که زعفرانست و کفشد
 کرسنه بغار سیاه شکبه کوبند و بزرگ قوی و بند

آجری گویند طبیعتش با اعتدال نزدیکتر شود
 هضم بود و غذای اندک دهد و احداث علة
 دوا لی کند و اصل اخضر بنی لجنان و فلفل کنند
 کز بوبه بفارسیه کشیز و بهندی بایند گویند
 طبیعت آنچه تر بود سرد است در اخر درجه اول
 و طبیعت آنچه خشک بود سرد است در درجه دوم و خشک
 در سیم چون آب کشیزق بالمره با فلفل و آب
 صندل کنند خنازیر تحلیل دهد و چون بالمره
 کتان کهنه طلا کنند و در مهای گرم را سودمند
 و چون با شیر زنان که دختر شیر میداده باشند
 در چشم کنند هر چشم را از ایل گرداند و کشیز
 خشک معده را قوت دهد و دفع بخار کند
 دل را مفید بود و اما دمان بر و نسیان
 و تادیکه چشم آورده و مصلحی سکنجبین
 و شربته از و در درخت کز تکبیری گرم و تر
 در اول مرتبه و خشونت مسینه را سودمند و تر
 صفت درم یاده در درخت کشیز گرم و خشک
 در اول طبیعت را نرم گرداند و مرتبه دفع دهد

و اما موالد فح بود و مصلحی باد بایست و شربته از و
 در درخت کلیه بفارسی کرده و بترک بکرک و بند
 بوبه گویند طبیعتش گرم و خشک در اول خلط
 از و مقلد کند و از معده دیر گذرد و مصلحی سر کرد
 فلفلات کثری بفارسی امرود و بترری انواع او را
 امرود است طبیعتش سرد و تر است در اول و گویند
 گرم و تر است دل را قوت دهد و بدن غریب کند و
 شکم نرم گرداند گویند بفارسی زیره گویند بتریش
 گرم بود طبیعتش گرم و خشک در سیم معده را قوت
 دهد و بادها بشکند و شکم بر بندد و چون با سرکه
 مد بر کرده سفوف سازند قطع شهوت طبعی کند
 و چون با نمک بخانند و آبش را در چشم بچکانند طریقه را
 دفع کند و اما مضرات با معاو مصلحی کبریت و شربته
 از و در درم تاسد در درخت کند و بعراب ببادد
 بفارسی کند در رای گویند طبیعتش گرم و خشک
 در در ویم و گویند در سیم قوت حافظه را نیکو بود
 و معده را قوت دهد و دفع نسیان کند و قوت
 با سرکه و بادها بشکند و در چشم را سودمند

و خفقان و نفث الدم و انتفخ و ساند و خون باز
 عضو که بایست به بندد و شریجه از و نیم و سر یا
 یکدست است کندش بفار به پنج کاذر و سینه
 که کاذر از دخت مرابان سفید کنند بر و او
 سیاه رنگ بود و اندر و نس سفیدی نماید بر روی
 باط طبیعتش کرم است در چهارم و خشک و در سیم و
 در خور و نس خطر عظیم است مقطع اخلاط غلیظ
 بود و بهی سیاه و سهد و انفع عظیم هلد و
 بلغم لویج و اباسمال دفع کند و چون کوفته و پخته
 در دماغ دارند عطسه آورده و اما مضراتش و
 اصلا حش بکیرا کنند کنگر جرشف کوبند طبیعتش
 کرم و تر است در اول و کوبند سرد و تر است چون
 باب کرم و کجین عسل میل کنند با شاق و از
 کون بفار و خس و کاهو نیز کوبند و کفند
 کهر با بپند ع کپور کوبند و از صمغ درختی
 که در د و م سیاه تر بنفش سرخی بود که بر روی زرد
 طبیعتش سرد و خشک در د و م خون را به بندد و
 تقویت را کند و خفقان و انتفخ دهد چون نیم شکر

از و اب بر د حل کرده میل نمایند و غسیل با آب
 و دو سنطاریای کبد را و معوی و اسود صند آید
 و نفث الدم و انتفخ و هلد و فرق میان کهر با و کهر با
 آنست که کهر با با تلخی بسیار و آهن کرم کرده و انکیر و کلا
 سدر و س **اللام** لادن بفارسی عنبر لادن
 کوبند طبیعتش کرم و تر است در اول و چون در زیر
 دامن و د کنند بر میده و شیمه بر و ن او در و چون
 در کلاب حل کرده بمیاشانند و در معده را قوت دهد
 و بول بپزند و صلابت جگر و سپرد را ببرد و چون
 بار و غن یا بونه یا شبت حل کرده بمیالند جمیع درها
 سود صند آید و شریجه از و نیم مقدار است و اما
 مضرات بسفل و مصلحت سنبل است لازم و
 طبیعتش کرم است در د و م و خشک و در سیم و کوبند
 سرد و خشک در د و م سمل سود او بلغم غلیظ
 و مالخو لیا و ضیق النفس و انتفخ دهد و در د و م
 و مثانه را دفع کند و چون با سر که طلا کنند بهاق و
 ثایل را از ایل گرداند و چون زن فرجه ساخته

و خفقان و نفث الدم را نفع رساند و خوردن آن
عضو که بایست به بندد و شربت از و نیم در سیم یا
یک درم است کندش بفارسی پنج کاذرو و نیم
که کاذران دخت را بایست سفید کنند بیرون او
شیان زن بود و اندرونش سفیدی نماید بیرون
بایست طبقتش کرم است در چهارم و خشک در سیم و
نم خورده است خطر عظیم است مقطع اخلاط غلیظ
بود و بوق سیاه و سفید و نفع عظیم دهد و
بلغم اوج و با سال دفع کند و چون کوفته و بخور
در دماغ دارند عطسه آورد و اما مضراتش و
اصلاحش بکثیر کنند کنگر جرثیف گویند طبقتش
کرم و تر است در اول و گویند سرد و تر است چو
باب کرم و کجین عسل میل کنند با شاقا و در
کوک بفارسی خس و کاهو نیز گویند و گفته اند
که با باندی کپور گویند و آن صمغ درختی است
که در دهم سیاه تر پیش سرخی بود که بزرگ و زرد
طبقتش سرد و خشک در دهم و نیم خون را به بندد
تقویت دل کند و خفقان را نفع دهد چون نیم شکر

از و باب سرد حل کرده میل نمایند و غسیل را با
و دو سنطار یا ی کبد را و معوی را سودمند آید
و نفث الدم را نفع دهد و فرق میان کرم باوند
آنست که کرم را با تلخی بایست و آهن کرم کرده و آنکس بکلا
سندروس **اللحم** لادن بفارسی عنبر لادن
گویند طبقتش کرم و تر است در اول و چون در زیر
داسن دود کنند بی مریه و مشیمه بیرون او رود و چون
در کلاب حل کرده بیاشامند در او معده را قوت دهد
و بول ببلاند و صلابت جگر و سپرد را به بندد و چون
باز و غن با بوندر یا بست حل کرده بمالند جمیع درها
سودمند آید و شربت از و نیم شقال است و اما
مضرات بسفل و مصلحت سنبل است لا زور
طبقتش کرم است در دهم و نیم و خشک در سیم و گویند
سرد و خشک در دهم سمل سودا و بلغم غلیظ
و با تلخی یا و ضیق النفس را نفع دهد و در دگر
و شاندر را دفع کند و چون با سرکه طلا کنند بهق و
ثانیل را از ایل گرداند و چون در فرجه ساخته

بر دارد حیض بکشد و اما مضرات بعد و مصلحت
 مصطکی است و شریحه از وی که درم لبالب بقا
 عشق بجان گویند طبیعت آن کرم و فتنه اول
 مدین و محل بود و آب او صفرای سوخته را با سه مال
 دفع کند و شریحه از وی که درم است با بانو درم
 نبات مصری لبی بفارسی شیر و بنه که سوت و
 بپندد و در گویند طبیعتش کرم و تر است در اول
 و گویند سرد و تر است و کرم و در صلبش
 سردی کمتر است از غیر آن و گویند معتدل است لبی
 فارسی شیرینان گویند چوب در چشم و در مدها
 نفع دهد و چوب در بینی چکانند خشکی دماغ را
 دفع کند لبی البقر بفارسی شیرین و گویند غذایست
 او از شیر حیوانات دیگر بیشتر لبی بدین فریاد کند
 سرد و نفع دهد و باز هر جمیع زهرها بود
 و قتی که با فلفل خورند لبی البقر بفارسی شیرین
 گویند نه که را نفع دهد و سوسن را نفع کند
 لبی اللقاح بفارسی شیرین گویند سد هایک است

و درم سیراف را معین بود و استقامت را نفع رسد
 لبی النعاج بفارسی شیرین گویند نفث الدم
 و سل را نفع بود و باه برانگیزاند لبی الالان
 بفارسی شیرین گویند سل و ق را نفع بود و باه
 در پیش کرده و مانند اسود منداید لبی الخیل
 بفارسی شیرین گویند از معده زود گذرد و حیض
 برانند و نشاط آورده و بدین فریاد کند لبی
 کندر است و گفته لبی البتوع بفارسی شیرین
 و بتبع هر بنه که گویند که او را شیری باغ محرق
 و هر سل قطع و انواع عشق بسیار است چوب در فلفل
 و غیره و اقوی از بتوع است لبی بود و بعد از این
 و بعد از این پنج و بعد از آن برون طبیعتش کرم
 در چهارم و گویند در سیم و چوب بتوع را در آب
 اندازند که در و ماهی بود بر روی آب افتد و چوب
 سیراف را بر بدین مالند موی عاید بود و این بعد از
 دود ضعیف باغ و چوب مکرر کنند و دیگر
 و چوب بود و در چکانند قلع کند لبی بفارسی شیرین
 و بنه که آیت و پندد و هر که گویند طبیعت جمع کرم

مکر گوشت ماهی سرد است لحم الخيل بفارسی گوشت بره
گویند بهتر بيشتر آن بود که یکسال برنگذشت بانه طبعش
گرم و تر بود در اول بدن فریه کند و معده معتدل را
قوت دهد و خاکستر گوشت او را چون با سرکه طاک کنند
بهق و برص و قوبار اسود مندايل خاکسترش چهره
او را چون صلايه کرده از هر يک يک کتک کنند و در کتکها
کشند بياض را ببرد و اما مضرت بر کسی که غيا
دانه بلغم و صمغ آب لیمو در آب ناز و نظایر آنست
لحم البقاج بفارسی گوشت میش گویند حرارت او
کمتر از گوشت بره بود و چون بد از وی قوت لد کند
و اصلا احش بد را چینی و دار قلع و زنجبیل کنند
لحم الجدی بفارسی گوشت بزغاله گویند حرارت او
از گوشت میش بلغم و معتدل بود در طوی و زرد
هضم شود و خون معتدل میان لطافت و غلظت
از وی قوت لد کند لحم الغر بفارسی گوشت بز گویند
دستوار هضم بود و غذا بد دهد لحم البقر بفارسی
گاو خوانند دستوار هضم بود و مرمهای سودا و غلظت
قوت لد کند لحم العجل بفارسی گوشت گوساله گویند غذای

معتدل دهد و خون صالح از وی قوت لد کند و اما مطبوخ را
مضر بود و اصلا احش را ضعیف و استقام کند لحم الجاموس
بفارسی گوشت گاو میش گویند غلیظ ترين گوشتهاست
و کیموس بد دهد و دیر هضم شود لحم الخيل بفارسی
گوشت اسب گویند غلیظ و مولد سودا و لذیذ و
هضم آسانست لحم البعير بفارسی گوشت شتر گویند غلظت
بد دهد و قوت لد سودا کند لحم الغزال بفارسی
اهو بره گویند قوی و نافع دهد و خدر و فالج را
سود مندايل لحم اللرنب بفارسی گوشت خرگوش
گویند تقریر مفاسد و نافع دهد و بول براند
احداث تب بجم کند لحم الخریز بفارسی گوشت خوک
خوانند سریع الهضم بود و غذا اندک دهد لحم الدب
بفارسی گوشت خرس گویند بطی الهضم است و غذا
بد دهد لحم الايل بفارسی گوشت گاو کوهی گویند
بول براند و احداث تب بجم کند لحم الکبش الجبل
بفارسی گوشت گاو کوهی گویند غذای بد دهد
و دیر هضم شود لحم الحمار الوحش بفارسی گوشت کبک
گویند در مزاج و منفعت نزدیک به کبک لحم الحمار الحمار

بغار سی کوشت خمر گویند و در غلظت و تولید سودا
بلغم بجزیر نزدیکیست لیس الحل بغار سی خمر و گوشت
طبیعتش سرد و خشک در اول قاضی و در دفع
و منع سیلان خون کند و بر کس خمر و سوختن
نفع دهد لسان الثور بغار سی کوشت و گوشت
طبیعتش گرم و تر است و گویند معتدل است مغز
و مقوی دل بود و خفقان سودا را دفع دهد
و سرخس و خشونت سینه را دفع دهد لسان القضا
بغار سی بار بنفش گویند طبیعتش گرم است و سردی
و تر است در اول درد تپکاه را دفع کند و سنگ
کرده و مثله را بریزاند و غوطه آورد لعنت بر
سورخاست و گفته اند لفت شلغم است و گفته اند
لغاح شمر روح بر و تر است بهتر بنفش نزدیکیست
بجوی رسیده زرد بود طبیعت او سرد و تر است
در دیم و گویند در سیم شیر او غش را قطع کند و بی
او سبب است که در اول لک بغار سی رنگ لاک
گویند و آن صفتی است که از طرف دریا او برسد طبیعتش
گرم و خشک در اول و گویند در دیم چون بنفش

و حمر و زرد یک می نامند در سیم با سیم که سرشته خمر
بدن را لاغر کند و اند و طریق شستن او است که
لنت را بگویند و آب که ریوند چینی و پنج او خمر
جوشانیده باشند بدن آسیرند و صلا بیه کرده بنفش
به پزند و بگذارند تا بسته نشیند بعد از آن آب را
از روغن و بریزند و بگذارند تا لک بماند پس خشک
کرده بگویند و پزند و صلا بیه کرده نگاه دارند
وقت ضرورت بکار برند لوز حلو بغار سی بادام شیرین
گویند طبیعتش در گرمی و سردی معتدل است و تر است
در دیم و گویند گرم و تر است در اول غذا ایستاده
دهد و فربهی آورد و سرخس خشک را و غش را در
اید و حرقت البول را دفع کند و شکم نرم گرداند
و صفی بپذیرد لوز مر بغار سی بادام تلخ گویند
طبیعتش گرم و خشک در دیم و گویند در سیم
چون طلا کنند کلف و غش را ببرد و شری و قوی
نفع دهد و بر غش در دیم و کوش را سودمند آید
و بول براند و سده بکشاید و عسر البول را صفیه
بود و سنگ کرده و مثانه بریزد و اما مصلحت
بامعان مصلح بادام شیرین است لوز بیا گرم است

و معتدل است در خشکی و تری و گویند سرد و خشک است
اول طبعش حیض را براند و خون نفاس را پاک گرداند و بدن
را پاک کند و عسر البول را نفع دهد و بجهت سردی و تری آن
لؤلؤ مفای را برآید و بهندی موی گویند طبعش
سرد و خشک است در اول نفعش الدم را نفع دهد و ریش چشمت
سودمند آید و چون در دانت از محلولش با شکر
بنات مصری سود حاصل یزد و هر صبح کف زنند و دندان
عرق بید مشک یا کافور یا کاسنی از عقب آن بسیار
ضعف دل را که از گرمی باغ مفید بود و طریقی حل
کردنش آنست که در وارید ناسف را در خرطیه کرباس
در آب لیمو چنان کنی آنکه چون مکش شود بعد از آن خرطیه
بدست بالند تا وقتی که حل شود از خرطیه بگذرد پس کافور
چینی کرده بگذارند تا بته نشینند بعد از آن آب لیمو را
از رویش بپزند و در آفتاب یا سایه خشک ساخته از
حریر بکشد و نگاه دارند تا وقت حاجت لیمو
ترنج و منافعش مزاج و منافع آن ترنج نزدیک است و گویند
در منافع اقوی است از آن ترنج المیم مامیثا عصا
مامیثا و شیاف مامیثا نیز گویند طبعش سرد و خشک
در اول چون بآب کثیر تر سوده بر پشت چشم طلا

در چشم

درد چشم را نفع دهد و درد بصر را سودمند آید
ما هو دانه حب الملوکست و کفش ماه ذریع کرم
در سیم نقره و مفاصل را نفع دهد و شربت از وند
بایسته در رمالت و امراض است بروده و مصلحت کثیر است
ماش می گویند سرد است در اول و در خشکی و تری
و غذای نیکو دهد و زود هضم شود خاصه در
که معش کنند و امراض است بصر و اصلاح چشم را
کنند ماش هندی قلت است و کفش مالک است
بفارسه الماس گویند طبعش سرد و خشک در اول
و گویند گرم و خشک در دوم و خوف در دهان
گیرند دندان را بشکند و چون در دانت او بر
کرده خورند کشند و عود و علاج کسی که الما خور
نابش بآب کرم و شیر تازه است مامیثا
کرم و خشک در دوم و بیاض چشم را ببرد
بفضل آید و طبع اصلش برفا نرا و معص را سود
آید و شربت از و نیم درم تا یک درم است
بفارسه آب و برکه سود بهندی بانی گویند
سرد است در دوم و گویند در سیم و تر است در چهارم

چون بسیار خنکند مزاج را فاسد گرداند و معده را
سست کند و اسهال را برانگیزد و چون آهن تاب نکند
مضرتر است که تر شود و ما را از چوبیناز گوشت نقل یا
چوبین که نه ضعف دل را بقایت سودمند آید
ماء الشعیر بفارسی آب جو گویند بتوید و تر طبیب
کند و سودت مزاج را طراوت بخشند و بول براند
و تشنگی نبشاند و تبهای تند را نفع دهد و تبها
گرم و بلغمی را با تخم کرفس بادیان مفید آید
ماء الجبب بفارسی آب پیر گویند کلف و جبر را نفع
دهد و یقیناً سودمند آید و حرارت حکم
نبشاند و با شیر خشک بهمال صغیر کند و با انیسون
اخراج سودا کند و بهتر نیست آن بود که از شیر نرسیده
یا زرد انیسون چشم گیرند و طریق تر نشاند آن که یک
گانه شیر را در دیان سنگی کرده و بخشتن جویند و دهد
بعد از آن دلیت را از آن بکای آتش بردارد و آن مقدار
مرکه انگوری بان اضافه نمایند و بریده شود و
ابیش از پیر جله شود پس صاف کرده و جویند
و دیگر دهند کف آن را بگرد و شیر گرم بپاشانند
ماء لودج بفارسی طلب گویند بهتر نیست آن بود

طبعی تلخ بود و بویش تریاوی بود و طبعش سرد است
در اول و گویند که هست معده را قوت دهد و کس
نفخ کند و صدام را بکشد و از آنکه چاند ماء العسل طبعش
گرم بود در اول معده سرد را قوت دهد و آتش را و رز
و بدن فریه کند و بول براند حج ماس و بوی
مخلصه کیا هیئت که در حال شبانکار بسیار بود و از
جمله تر ایاقت است هر که در یکسال یکدرم یا یکگال از و یا
روغن زیتون یا روغن کاهو میل کند تا اسهال دیگر از جمیع
کند و مایه ای بود مخفی و دفع گویند طبعش سرد و
خشک در اول معده گرم را نفع دهد و اسهال صغری
و سوداوی را سودمند آید و تشنگی نبشاند و حج
بفارسی مغز استخوان گویند بهتر نیست مغز ساق کوسا
پس مغز ساق کاهو پس مغز ساق بنر پس مغز ساق
بومایرام صلب را نرم گرداند و تحلیل و چون زن فرست
ساخته بود در حمله بت رحم را دفع کند و مرغان و
سگ گفته شد مرزنجوش بفارسی مرزنگوش و بپزند
سرو گویند طبعش گرم و خشک در دوم و گویند که
سخن معده و احشای و محل نفخ بود و سده بکاید و از
بول کند و دماغ را از اخلاط بزرده پاک گرداند و اما
مفرات بمشانه و مصلح اعصاب سیرزه با شیر خنک

و شربتی از و در سرم یا سده سرم است **مرکی بند**
بول گویند بهتر نیست که خوشبو تلخ و صاف و بایل
سرخ بود طبعش گرم است در سیم و خشکت در سیم
مفتح و محلل بود و منع عفونت کند تا غایتی که میت را
از تن و تغیر نگاه دارد و چون با آب با قلا یا آب جو
طلا کنند اثر جرات را زیاده اند و چون در بها
نگاه دارند بوی دهان خوش کند و چون با آب
کلم طلا کنند او را مبلغمی را تحلیل دهد و چون با آب
سداب حقه کنند حیض براند و بچه بنداند
و چون مقدار خودی فرو برند سر نه فرزند و ضیق
النفس و در پهلو و سینه و فرجه امعاء اسود
اید و خشونت قصه شش را ببرد و حیات و جب
القرع را بکشد و چون با کلاب سوده در زیر بغل
طلا کنند بغل را نفع رساند و چون بر پیش سر با
مفید بود و چون با سرکه طلا کنند قویا دفع کند
و چون بهار و غن کل و سرکه طلا کنند جرب و خارش
اعضا را دفع دهد و چون زن فرجه ساخته و دارد
بوی فرج را موافق آید و اما مضرات **نمونه و ملحق**
عسلست و شربت از و نیم درم است **مراسم** **مهارت**

در تریک نیز گویند بهتر نیست اصنافی براق بود که کثیر
طبعش سردی مایل است بوی بد خوش کند و کلف
و اثر ابله را ببرد و چون دو مثقال از و بکوبند و بنزد
مثقال کچال کچال امیخته خورند جبال القرع را بپزند از
مرغ **بفاریسی** آب گامه گویند گرم و خشکت در سیم
و گویند گرم در راول و خشکت در دهم و جمع الی
و عرف النصارا نفع دهد و رطوبت معده را دفع کند و
کزند کی سگ دیوانه را مضید بود **مرار** **بفاریسی**
و بپزند بپشت گویند بهتر نیست اینست که رنگش بنفش
طبعش جمیع زهرها گرم و خشکت **مرار** **بفاریسی**
زهر آهو گویند بیاض و جرب و سبیل **مرار** **بفاریسی**
مرار **بفاریسی** زهر خرگوش گویند در معده
و خافش چشم را نفع دهد **مرار** **بفاریسی**
زهر بز کوهی گویند تر یا کزید که مار و عقرب و غیر
و اما مضرات بکره و مصطحی انیسون و عسل و شربتی از و
یکدند یاد و مانکت **مرار** **بفاریسی**
قوح کوهی گویند با مرع را جلا دهد و سبیل **مرار** **بفاریسی**
مرار **بفاریسی** زهر کوهی که در معده خورند جرب
و خارش و خارش **مرار** **بفاریسی**

بفارسی زهره خنک کوبند تشنج و کزاز را نفع دهد
 مرارت الحشیر بر بفارسی زهره خوک کوبند چون با طفل
 و غسل بر ساق عطا کنند موی و یابد مرارت البقر
 بفارسی زهره کاه کوبند چون بر سر مالند حرارت را نفع دهد
 و چون با روغن کل در گوش بکافند زوی طنین را مفید
 و در گوش را که از سر می بود نفع رساند و چون دانک
 از و میل کنند سرفه را بغی را نفع کند و اما مضرت
 بکرم و مصلحتی کثیر است مرارت المغز بفارسی زهره بر
 کوبند و الی و دوا الفیل را نفع دهد مرارة الثیاب
 بفارسی زهره میث کوبند سعال زهره را نفع دهد مرارة الکلب
 بفارسی زهره نوح کوبند چون با روغن کل در گوش و اگر در
 با نفع رساند مرارة الضبع بفارسی زهره کفتار کوبند و سعال
 بلغم است و شراب از و یکدانه نیم است اما مضرت بر زهره و مصلحتی
 عمل و مرارت مرارة الاسد بفارسی زهره میث کوبند تا رنگی
 شود مثل آید مرارة النمر بفارسی زهره میث خوانند ابتداء
 نزول ما را مفید بود مرارة الفهد بفارسی زهره بر
 کوبند تا رنگی چشم را برود مرارة الکرم بفارسی زهره کلنگ
 جرب و سلاخ را نفع دهد مرارة الزهر بفارسی زهره میث
 کوبند چون با آب مرزنگوش سحوط کنند اعقور را نفع

مرارة القنفذ بفارسی زهره خاویز کوبند چون دودانک از
 میل کنند ضیق النفس را مفید بود مرارة الصبیح زهره کبک
 و مد بلغم را نفع دهد مرارة الدراج زهره دراج کوبند
 در خنای چشم را زیاد کنند مرارة الحمام زهره کبوت کوبند
 المصوت و اگر از سر می بود سود مند است مرارة الدجاج
 بفارسی زهره ماکیان کوبند سلاخ زهره را نفع دهد مرارة
 بفارسی زهره حرس کوبند اثر قرص را از چشم زایل گرداند مرارة
 العصفور زهره کجنگ کوبند چون بر چشم طلا کنند مقام را
 دفع کند مسك بفارسی مسك کوبند و بر کوبند و با روغن
 گستوری کوبند بهتر بیش نیست که زرد رنگ بود و را به تفتاح
 دهد طبعش گرم و خشک در روغن کوبند در سرم بجا
 و زیاد کنند و مره سودا را زایل کنند و باه بوا بکشد و عین
 مفید آید و ضعف و لا که از برودت با سود مند آید
 و قوحش را نفع رساند و با دها بشکند و اما مضرت بر دندان
 و مصلحتی طبا بر است با صندل و شربتی از و یک قیلر است
 شمش بفارسی زهره الو کوبند طبعش سرد و تر است
 در روغن شربتی مالیت بکرم و نفوق قدی ش که تر است
 سهل مفر بود و مسک و طش و دافع تباه جارا است در روغن
 مغز خسته او بوا سیر با سود مند است مسك هندک سعد

و کشته مشک را مشبع بفارسی بوی نه بری گویند طبعش گرم
و خشک در سیم رطوبت لزج از سینه و شش پیوسته او بر
و حیض و بول و خون نفاس براند و در معده و در شکم
و در رحم را تسکین دهد و شریجه از ویکنقال تاد و شفا
و بد لش را در ادرع و و مرآت مصطکی بزبان رومی
طبعش گویند طبعش گرم و خشک در در و سیم او برام معد
و مقعد و جگر و امعاء اسود دهند اید و سرفه بلغمی و نفاس
و سرد و صداع و امفیلا اید و بلغم بکند از و اشتها را در
ها صمغ را باری دهد و اما مضرات شش و مصلح صمغ
و شریجه از ویکنال تاد و در مت معاف فارسی روره گویند
غذای بدن دهد و احداث دوالی کند مقل ازرق بهند
کوکل گویند بهتر بنفشه است که ازرق با و در غی مایل بود
و زود حل شود طبعش گرم و خشک در سیم و گویند
گرم و تر است در در و سیم بلغم و سودا را اسهال دفع کند
و سنگ کرده و مثانه بریزاند و بول و حیض براند و باده
برانگیزد و فریای او را و سد بکاید و بارها بشکند
و عرف النساء و فقر بر او دفع دهد و بخور کنند بواسطه رافع
و اما مضرات شش و مصلح کثیر است شریجه از ویکنال تاد
و در مت مقل میسر و خشک در در و سیم معده و اقوت

و شکم به بند و تقطیر البول را نفع دهد ملح بفارسی
نمک و بترک دوز و بهندی لوت گویند انواعش
بسیار است ملح طعام و ملح اندرانی که بفارسی نمک نیشا
و نمک تریز گویند و ملح سیانقطی و غیر نفطی و ملح صدای
که سرخ و نیک بود و ملح تلخ بهتر بنفشه ملح اندرانیست طبعش
گرم و خشک در در و سیم ورم بلغمی و خارش و قوبا را
نفع دهد و بارها بشکند و منع عفونت کند واکله و استخای
الش را سود دهند اید و بلغم لزج را بقی و اسهال پیرون
او بر و ملح اندرانی بیاض چشم را ببرد و سبل و آغشته را
تنک و ضعیف گرداند و مزاج و منفعت نمک تلخ مزاج
و منفعت بوره نوزد یکست و ملح صدای گرم و تر و طبعش
از انواع ملح است و ملح نفطی را باری دهد و اخراج
سودا کند و شریجه از ویکنال تاد و اما مضرات با معا
و مصلح حلیل از در است مؤثر بهندی کیکل گویند
طبعش گرم است در در و سیم درجه او از ثبات در اخراج
غذا کند و دهد و بر شش و شش و مثانه و سرفه
خشک را نفع دهد و باده برانگیزد و بول براند و طبعش
گرم گرداند و اما مفسد معده است و مصلح کوارش
مصطکی که با آب لیمو یا زرد ترش ساخته بمو میای

بهرتیش معدنی بوی که چوت آب از چشمه بیرون می آید
و نمخل میشود طبعش گرم است در آخر درجه دوم
و خشکت در اول او برام بلغمی و خلط و کسر و ضرر و سقطه
و فالج و لقوه و در درد شقیقه و صلح و مرع و در وایر و خلد
و تدراس و سودمند آید و چون جباران با آب میزنند
سقوط کنند کرافت را باین نفع دهد و چون قیوطی با
طبع صفت پیاشامند منع نفث الدم کند و فواق را
زایل گرداند و خفقان و خناق را مفید بود و چون
با شیر تازه میل کنند ریش کرده و مثانه را دفع کند موید
و نپب جلی گویند طبعش گرم خشکت دریم و چون
با نرزه دار و قیل نمایند کمیوس لوبج را بقی دفع کند و اما مفرط است
بسیر و مصلحت کثیر است **در** الفون نار جیل ناکیل است بقدر
خون هندی و هندی ناریل و مغزش را کوی گویند
طبعش او گرم است در اول درجه دوم و تراست
درجه اول غذای بسیار هلد و منی بیفزاید و باه
بر انگیزاند و تخمین کرده کند و تقطیر البول را نفع دهد
و روغنش بوی اسودمند آید ناخواه بفارغی ^{طبع}
و از خون و جوائی گویند طبعش گرم خشکت دریم
معض و عمل البول را نفع دهد و حیض براند و بمل

مردن را نفع رساند و تقویت معده و کسر دیاچ کند
و گرم دراز و حب القرمه بیرون آورد و چون با
سرکه بر روی طلا کنند بشود لبی را زایل گرداند
نارنج پوست گرم و خشکت دریم و حاقش
سرد و خشکت در اول چون بیست او را بگویند
بپزند و مثقال از آب گرم پیاشامند در معده
و معض را نفع دهد و خورده حاضش معده گرم
مفید بود و سرفه صفری دفع کند غاسر حرق بفارسی
مس سوخته گویند گرم خشکت دریم مویر است اگر
در رشته بلب بر روی و شنی چشم را بیفزاید و در دایره
با سها دفع کند نخاله بفارسی بسوس و بر کک کند
و هندی بسوس و بوز گویند گرم و خشکت در اول
طبعش از آنم گرداند و خشونت سین را برود و
سرفه را نفع دهد و چون کما کنند محل را نفع بود
مزجیس بفارسی گویند طبعش گرم و خشکت در
دویم و گویند دریم سده و باغ بکشد و زکام را
نفع دهد سرفه گرم و خشکت در اول و گویند
در دویم و گویند دریم سردی عصابا مفید بود
و گرم کوش را بکشد و طبعش و روی را نفع رساند

وسده دماغ بکشد و قی و فواق را ساکن گرداند
نش بقرصه کمر کوبند طبعش گرم و خشک
اول تشنج را نفع رساند و در هضم خورد و کوبند
و تولید حره سودا کند نشا بقرصه نسازند
طبعش سرد و خشک در اول و کوبند سر
دوم و تر است در اول چوبه در دوم چوبه
قرصه العین را نفع دهد و چوبه تابان و سر و غش را نفع
و بخورند سر و خشک حلق را سرد و نشا
عاج در سر کمر و حرف را کفنه نظرون بقرصه
و در حرف را کفنه نغناء بقدسی بومینه کوبند بهتر بنفشه
طبعش معتدل و کوبند گرم و خشک در دوم و کوبند گرم
در سوم و خشک در اول چون عصا او را با سر که بپاشند
نفسا الدم کند و گرم در اول را بکشد و چوبه بابا نار
خوردن فواق و غیاث و صیغه و نفع دهد و چوبه بابا
جو صفا کند صداع را دفع کند و وزم پستان را نفع
و چوبه بانگ طلا کند کز یک سده دیوانه را سودمند
و چوبه زن بدش از جماع منع البستن کند و چوبه با مصطکی
بخايند و آب از افرین برند مسخ و معده بود و ششها او را و قی
باز خارج و فواق و خفقان را بکشد و اما مضر است

و مصلحت کرفولت نغام بفارسی سرخ کوبند کثیر الفضل
و طبی الطبع است چون روغن سپهر را و ابرام بلغی بالند
تخلیل در نقت بهتر است که سفید بود طبعش
گرم و خشک در چهارم چوبه در چشم حکا کنند با
بیر و چوبه نیم شقال از او با گرم میل کنند سده
بکشد و ضیق النفس و سعال مزمن و وجع الورك
و لقوه و فاقه و نفع دهد و معض را ساکن گرداند
و بارها را بشکند و سردی صفا دهد و نفع دهد و چوبه
مرد و شیهه سردی او را و گرم و کرم و از وجع القرح را بکشد
و اما مضر است نشش و اصل حش کثیر کنند و بدل نعط
طهران سیاه است نمل بفارسی سرخ و سرخ و سرخ
چستی و جنبه کوبند چوبه سرخ و سرخ که سرخ
کوبند با سر که بر مهبوط طلا کنند نفع دهد چوبه سرخ
از و سر بخورم روغن بنفشه و انار و یک هفته
بکشد از بعد از آن بر قضیب مالند و غوطه او را و چوبه
آن سرخ و خشک کرده کوبند و بر نغش با آب سرشته
بر زیر بغل یا پشت زهار طلا کنند بعد از آنکه موها را بکشد
باشند البینه دیگر نوید نمل بفارسی پلنگ خوانند

چون خونی او را بر کف مالند و بکنارند تا خشک شود
 دفعه دهم نوره بغار به آلت و بند و جود کوبند
 سخن و لطف و محرق بود طبعش گرم و خشک
 چون بشویند سوختگی اش را دفع دهد و کوبند و با
 بخورد و چون بر موضع پاشند که خون روان باشد
 بر آید و میل کردن آن مملکت است و علامت میل
 کردنش آنست که هوشش کند و در دو سویش
 مغده و عسل بول و معص و اسهال خوبی بسبب آفت
 اعصابید کند و نوره ببول پیرون آید و سردی اعضا
 و غش و خفقان احداث کند و علاجه اش با آب گرم
 و خوردن شیر تازه و اسهال کند نو شاد باشد
 آنست که چون ببلور صاف و سفاف بود طبعش گرم
 و خشک در آخر سیم چون در چشم کشند سفید
 بیرون و چون در حلق دهند ملانده افتاده را محکم
 و چون در آب حل کرده بپاشند و آن آب را هر جا پاشند
 مان و کثر دم گرم مان موضع نکند و جوف در میان
 ایشان و بزند و بپزند و چون با سر که بر جوف طلا
 کنند سوخته آید نوری آتشی بغار و خسته

نورینه

کوبند گرم و خشک در اول چون بسوزند و در چشم کشند
 چشم را دفع دهد نوری را طبعی با بی بغار و خسته

کوبند طبعش سرد و خشک در دوم عسل بول و دفع دهد
 و دفع کند و شربت از و یکتالست سیلوفر و لبون
 کوبند و بپزند که نمک را کوبند و بغار به کلنیل و کوبند
 و بعضی کوبند که یک کوبند و خوانند طبعش سرد و تر
 در دویم و صمد کرم را دفع دهد و منع اعتدال کند
 و باه و از زبان دارد و چون یک گرم از و با شربت خنک
 میل کنند من را بپزند و بیخ و تخم او در دهن و دفع
 و اما مضرت بممانه و مصلحت بقاقت و بدش بنفسه با خطی
 سفید و شربت از و در دم تا سه مرتبه میل نمایند
 که عصاره از و سیخ و ورق او را و سمه کوبند طبعش گرم
 در اول و خشک در دوم و کوبند سرد است در اول و
 معتدل در تری و خشکی چون با آب خمداد سازند
 و اگر عصاره او را با سرکه طلا کنند خنک از و بر اخیلار دهد
 و جوشش سرد و سرد امضید بود الواد و بر لایب
 بغار به پیشم کوبند و کوبند با سر و دقا کند و سفید
 تخم مرغ بر شراب بر هر غذا کنند منع خون کند و بر اللعاج جمع

کوبند گرم و خشک در اول و در چشم کشند
 چشم را دفع دهد نوری را طبعی با بی بغار و خسته
 کوبند طبعش سرد و خشک در دوم عسل بول و دفع دهد
 و دفع کند و شربت از و یکتالست سیلوفر و لبون
 کوبند و بپزند که نمک را کوبند و بغار به کلنیل و کوبند
 و بعضی کوبند که یک کوبند و خوانند طبعش سرد و تر
 در دویم و صمد کرم را دفع دهد و منع اعتدال کند
 و باه و از زبان دارد و چون یک گرم از و با شربت خنک
 میل کنند من را بپزند و بیخ و تخم او در دهن و دفع
 و اما مضرت بممانه و مصلحت بقاقت و بدش بنفسه با خطی
 سفید و شربت از و در دم تا سه مرتبه میل نمایند
 که عصاره از و سیخ و ورق او را و سمه کوبند طبعش گرم
 در اول و خشک در دوم و کوبند سرد است در اول و
 معتدل در تری و خشکی چون با آب خمداد سازند
 و اگر عصاره او را با سرکه طلا کنند خنک از و بر اخیلار دهد
 و جوشش سرد و سرد امضید بود الواد و بر لایب
 بغار به پیشم کوبند و کوبند با سر و دقا کند و سفید
 تخم مرغ بر شراب بر هر غذا کنند منع خون کند و بر اللعاج جمع

بفارسی نیم شتر گویند چون سوخته و پخته و سرد مندر عسل
 دفع کند و ج بفارسی اگر گویند بهتر نیست که فربه
 و سطر و خوشبو و سفید بر کرم با طبیعت کرم و خشک
 در اول در جبهه و نیم و گویند در سیم یک را صاف کند
 و باده بر اندازند و کرازیان و بهق و نقرس و تشنج و در
 بهلو و سینه و جگر و اوصالت سپرد و فوق را دفع
 قبول و حیض براند و بیاض را ببرد و صفرا و بلغم
 دفع کند و اما مضرت بس و مصلحت در زیان است
 و شربت از و یک گرم تا دو صدمت و خشیق بقی
 در صند خراسانی گویند طبیعت کرم و خشک در اول
 کرم در از و حب القرع بر و آرد و شربت از و یکتفا
 و ج بفارسی گوشت ماهی گویند قلع نالیک کند و
 حابس خونی و جاذب حار بود و ج بفارسی کل
 و بند قبول خوانند بهتر نیست کل سرخ است کل کل
 گویند طبیعت سرد و خشک در اول مقوی اعضا
 باطن اسنان بود و مصلحت نقرس و عرق بود و دل و کبد
 و معده و قوت دهنده بکشد و ده درم از آرد
 او ده یا طبیعت را بیاورد و چون از آب نالیک اند

تجرع کنند غش و غفقا از اسود مند و خاوی کردی و باری
 او قطع با کند و در الفجار بفارسی کل رعنا و کل دوری
 گویند که در و نسو سرخ و بی و نسو سرد بود طبیعت
 سرد و خشک در اول چون آب و در ج به یکتفا
 قوت دهد و نشان بفارسی قری گویند طبیعت
 و بطی الحضام است و رقی الخوخ بفارسی بر شفا گویند
 چون آب و در اول در مالند قطع بوی نو کند
 و چون در کوش چکه مند کرم کوش را یکد و رقی
 بفارسی کرم کز گویند و چون بگویند بر سب ز طاکند
 صلابت سب و دفع و چون بالیش غرضه کند گوشت
 بخردند از حکم گرداند و در الدب بفارسی راجع
 چون خشک ساخته کوفته و پخته بر جاحث باشد حر
 بهم آورده و رقی الغریب بفارسی بر یک گویند چون
 بالیش غرضه کنند علق را از حلق بر و آورده
 و رقی الکرم بفارسی بر یک تا خوانند چون آب
 بر طلا کنند صداع کرم را دفع کنند و در
 بفارسی بر یک گویند طبیعت را بیض کند و بخردند
 حکم کرده اند و رقی لاجا بر یک گویند چون بالیش

غرغره کنند منع قوار و ملازم و خلق کنند و رقیق السمسم
 بر آن بکشد کوبیده چوبه با آب انصاف موی را بشویند و در آن
 کرد و ورق استوی بخفیف جراحها و جوشنها بود
 و رقیق الحلاف برین بید کوبیده مسهل صفراوی محرق بود
 و سودای بلغم و صرع و صلع و کرم که عقر برانفع در
 سده بکشد و چوبه براند و در سرد اسود مندا
 و احتناق و جمدانفع دهد و رقیق اللوز بفاصله کلایم
 کوبیده طبیعت او سرد تر است در اول زرد و ماعزل
 قوت دهد و رقیق السفرجل کل به کوبیده ضعف دل
 و ماعزل قوت دهد و رقیق التفاح کل سبب کوبیده
 در قوت دل و ماعزل کثیر النفع است و رقیق الکمری
 کل امرو کوبیده نفعت در قوت دل و ماعزل تفاح
 نندیکت و سمه بریک حبشی است عصا قنار
 کوبیده در جرب نفع گذشت و در الحشاش کل نفع
 کوبیده چوبه برین ملا کنند بخوابد انفع دهد و صلع
 کرم را دفع کند و صبح الاذن بفای چوبه کوبیده
 خوانند شقایق لبلا سود مندا آید و اخسرا
 نیکر بود و اما صلع و فاسی شانه بر کوبیده

چوبه الحام او را با شبت به پزند و آب انصاف غلیظ قوی
 سود مندا آید و چوبه چشم او را بخورد و درین شبت
 مفید بود و چوبه بر او را بخورد کند کزند کانی که در
 آن موضع باشند هر یک برینند و چوبه خوراک و کلایم
 چکانند باخرا با بود و چوبه مغز او را در کوبیده
 دود کنند هیچ کزنده کز آن نکرده صندیا کاسنه
 کوبیده طبیعت سرد و تر است در آخر در جبال و چوبه
 کشد و با کچین ساده امین میل کنند استسقاء
 دهد و برین قنار دفع کند و چوبه لبش را در جیم چکانه
 بیاض را بر و چوبه آب کاسنه که مغز قنار را در اقل
 کرده باشند غرغره کنند خنق را سود مندا آید
 الیا با سمه طبیعت کرم و خشک اخروی کلف
 زایل کند و صلع بلغمی را نافع بود و بوش و باج
 غلیظ را که در ماعزل بود تحلیل دهد و چوبه یاقوت
 سرشته میل کنند حلیف و جبال القمع را برین افرو
 طغوه و قبال را مفید بود و شرب ازو سرد است
 یا قوت بهتر بشوید مع رمانه نام و سود مندا
 دل را سود مندا آید و غشی و خنق را نفع رساند

بر بوع بفارس موش دشتی گویند علی السبیل
 و طبیعت آنرا گرم کرطان یقطین هر بناتی که بر روی
 زمین منقوش کرد آنرا یقطین خوانند چون خیال
 و کرد و جو غیر هوا و یقطین را که مطلق گویند که فضا
 تمام شد

بسم الله الرحمن الرحيم
 باب دوم در ادویه مرکبه بر تریاق و تب حر و ف
 مذکور حرف الالف الطریقی که بر یاسین
 اید و رنگ رویر آنرا که گرداند و یا به بر آنکه زرد و معد
 قوت دهد **نویس** بلبله کابل یوت بلبله زرد
 یوت بلبله و بلبله یاه و امله شقی و فلفل صندل و
 ان هر یک سی مثقال و نجیل یوزیدان بسببه شیط
 هندی شقاق مصری تو دمی کلکول لسا القفا
 و مغز حب القمل با مغز جلیغونه و کجند قشر تخم خنجر
 بهمی سرخ بهمی سفید ان هر یک ده مثقال و کوفته
 و پنجه باد و غن جرب کند و در زستان و هوای
 بسجید و غسل گرفته بستر کنند و در تابستان و هوا
 گرم بد چندان و هر صبح از او یک مثقال یا دو

غلزله

غلزله کرده فرو برند اطریفل صغیر استرخام معد و باد
 یاسین و انفع دهد و ده هن را صاف گرداند
 یوت بلبله زرد و یوت بلبله کابل یوت بلبله و بلبله یاه
 و امله شقی ان هر یک ده مثقال و کوفته و پنجه باد و غن
 بادام جرب کنند و با غسل کف گرفته سرشته هر روز از
 یک مثقال یا دو مثقال غلزله کرده فرو برند اطریفل کشمیری
 دفع بخار کند و معد و دماغ را قوت دهد و صداع
 سودمند بود **نویس** یوت بلبله کابل یوت بلبله و بلبله یاه
 و کشمش از هر یک بیست مثقال و کوفته و پنجه باد
 روغن بادام جرب کنند و با غسل کف گرفته سرشته
 از یک مثقال یا دو مثقال کرده بر بالای طالع فرو برند اطریفل
 مقل باد و یاسین و انفع دهد و شقاق معد و
 دفع کند **نویس** مثقال زرق ده مثقال و آب کند تا حل شود
 و صاف کرده به پنجاه مثقال کف گرفته آمیزند و بخارند
 تا بقوام آید پس هفت مثقال انبیه و سه مثقال امله
 صقی کوفته و پنجه اضاف نمایند و بهم سرشته هر صبح
 از یک مثقال یا دو مثقال غلزله کرده فرو برند افلونیا
 روی در دندان و قولنج و اعطیم النفع بود

و سرفه و خنثاق را سودمند آید **فلعل سفید** ^{نرخ}
 از هر یک یک ^{ان} انیون ^{۱۱} از زعفران ^{۱۰} ل سنبل الطیب
 فطر اسالیون ^{۱۲} تخم کرفس از هر یک ^{۱۳} سادج صندی
 سیخه عاقره صاحب بلشافریون ^{۱۴} از هر یک یک ^{۱۵} از هر یک
 کوفته و پخته با روغن بلسک یا زیتون یا روغن کلو
 خالص چرب کنند و با عسل کف کمرته بقوام آورند
 و سرشته هر صبح بخورد و میل کنند ^{۱۶} افلونیای ^{۱۷}
 درد کرده و قولنج و انفع دهد و کثرت حیض را ^{۱۸}
 و رطوبت و محمد اسود دهند آید و در حمه دافعه دهد
 و بجز در روی نگاه دارد و هر درد هابنشانند
 خون از هر نوع بایز باز دارد و دماغ را قوت
 حافظه را زیان دارد **فلعل سفید** ^{۱۹} بنیر البخ
 از هر یک ^{۲۰} بم مال انیون ^{۲۱} کل مخوم از هر یک ^{۲۲} مال
 عاقره جان فریون ^{۲۳} مر سنبل از هر یک ^{۲۴} دو مال ^{۲۵} غفل
 مال جند سید ^{۲۶} یک مال ^{۲۷} زرنیک ^{۲۸} در روغن عرق
 مثل انفر مر و آید ناسفته از هر یک ^{۲۹} نیم مال
 هر دو کوفته و پخته با عسل کف کمرته بقوام آورند
 سرشته مقدار بخورد و میل نمایند ^{۳۰} اغبر لؤلؤ

روشنائی چشم بفرآید **توتیای** ^{۳۱} مفسول و شیخ ^{۳۲} عرق
 از هر یک ^{۳۳} بم نبات ^{۳۴} مر و آید ناسفته ^{۳۵} مر و آید ^{۳۶} کوفته
 و پخته ^{۳۷} ملک ^{۳۸} یکند ^{۳۹} تا هم ^{۴۰} فیا ^{۴۱} از ایام ^{۴۲} فبقل ^{۴۳} صداع
 در معده و مفاصل را نفع در ^{۴۴} قولنج ^{۴۵} و لقوه ^{۴۶} را سود
 و فالج و استرخا و را ^{۴۷} از ^{۴۸} امفید ^{۴۹} بود **مصطکی** ^{۵۰} زعفران
 سنبل ^{۵۱} حب ^{۵۲} بلسا ^{۵۳} عود ^{۵۴} بلسا ^{۵۵} اسارون ^{۵۶} سلیم ^{۵۷} دار ^{۵۸} جینی
 از هر یک ^{۵۹} یک مال ^{۶۰} مبر ^{۶۱} مقوطری ^{۶۲} ل و بعضی ^{۶۳} مال
 میکند هر دو کوفته و پخته ^{۶۴} بم ^{۶۵} امین ^{۶۶} در ^{۶۷} یک ^{۶۸} کمر ^{۶۹} ده ^{۷۰} نگاه
 دارند **الباب** ^{۷۱} بنفج ^{۷۲} مر ^{۷۳} بقره ^{۷۴} کل ^{۷۵} قند
 کوبیده ^{۷۶} سید ^{۷۷} و آن ^{۷۸} م ^{۷۹} گردانند ^{۸۰} و سرفه ^{۸۱} را که ^{۸۲} از ^{۸۳} حرارت
 نفع دهد و خشونت خلق را دفع کند و خون ^{۸۴} خفیه
 از و میل کنند نیم ^{۸۵} بایله ^{۸۶} تر ^{۸۷} صندی ^{۸۸} از ^{۸۹} عقب ^{۹۰} او ^{۹۱} بنفشه
 که اخراج صفرا و غلبه ^{۹۲} و ^{۹۳} لازم ^{۹۴} را سودمند
بر ^{۹۵} کل ^{۹۶} بنفشه ^{۹۷} تازه ^{۹۸} یکین ^{۹۹} قند ^{۱۰۰} سفید ^{۱۰۱} سوده
 دو من ^{۱۰۲} نیم ^{۱۰۳} امیخته ^{۱۰۴} چیل ^{۱۰۵} و ^{۱۰۶} زعفران ^{۱۰۷} آفتاب ^{۱۰۸} بند
 با سلیقوت ^{۱۰۹} جرب ^{۱۱۰} و سبیل ^{۱۱۱} را نفع در ^{۱۱۲} طفره
 و کینه و در معده را دفع کند **فلعل** ^{۱۱۳} در ^{۱۱۴} لؤلؤ ^{۱۱۵} کمر
 زنجیل ^{۱۱۶} بیت ^{۱۱۷} البیله ^{۱۱۸} زرد ^{۱۱۹} و ^{۱۲۰} بیلله ^{۱۲۱} سیاه ^{۱۲۲} از هر یک ^{۱۲۳} ل

میر سقوی یکشنبه و نیم کف دریا و شخرف با شل
هـ ل سلیقه و نفل از هر یک عمل نوشتار در هر یک
گفته و بختن صلایه کنند تا همچو غبار شود برود
حصه جرب و سبل و انفع و ساند و دمه و
سلاق و انفع و دهل و طفر و اسود و صند بود
توتیا سفالک و زرد چوب و بوی نه هلیله و زرد چوب
از هر یک هـ ل دار نفل و ما میان چینی از هر یک
هـ ل نمک صند یک می هم و گفته و بختن باب
بر و برش و صند پس در سایه یا افتاب خشک کند
و بار دیگر بکوبند و بزنند و صلایه کنند تا همچو غبار
شود برود که در جرم و انفع بود
ساج صند و نخاس و حرق افیون و شاسته
از هر یک رام صغ عرب بهم اقلیم یا بهم صغ عرب
الرمصاص بوم هم و گفته و بختن صلایه کنند
تا همچو غبار شود برود که خارش چشم
و سوزش آنرا آید و توتیای مر جرب یا دمه
که در سایه یا افتاب خشک ساخته بزنند و گفته
و بختن صلایه کنند تا همچو غبار شود برود که کافور

حمره و حرارت چشم و امفید بود توتیای مر جرب
باقور هـ م کافور قیراطی گفته و بختن صلایه کنند
همچو غبار شود بخوری که سده بینی را بکساید
ص باطله و با سر که تر کرده بر روی اقسای اندازند
و سر بخار آن دارند بخور دیگر که هر یک عمل کنند
ص سیوس کنند و با سر که جوشانیده سر بخار آن
دارند بر شمعش دفع سرعت آنرا کند و زکام
و نزله سرد را مفید بود و قولنج و انفع دهل
نفل ایض بر رابنج از هر یک به ل افیون ال
و غفران هـ ل سبل عاقر قرحا و فنیون از هر یک یک مثقال
هم و گفته و بختن و چندان عمل کف که فنیون
و مقدار بخورد و فرو برد و التا و یاق ثمانیه
که نزدیک جمیع جانور را مفید بود سعال و عسر نفس
نفع دهد در معده و سینه و دفع کند
زراوند طویل و در بون چینی و بوی نه کبر جرب الغاد
مرکی قسط تلح جنطیانا و عروق الصباغین از هر یک
هـ ل هم را بکوبند و بزنند و بدو چندان عمل کف
کرده سرشته آن یک مثقال ناز و شل غلوله کرده فرو برد

تو یا قار بهر در مد و سرفه بلغمی را نفع دهد و
دوار و سدا را دفع کند **س** حنطیانای دوی
حب الخار مرکی زرا و بند طول از هر یک عدل
کوفته و بخت و بد و چندان غسل کن کمر نه بشند از
یک شقال تا دو شقال غلوه کرده فرو برند **س** الجیم
جلنجین کلنجین است خلد و فاج را مفید بود
و تشنج و تمد بلغمی را سودمند آید و سوزن القینه
و استسقا را نفع دهد **س** برک کل سرج کوفته یا
قیمه کرده یکی عمل کف کمر نه و بقوام آورده چهار
بهم آمیزند و چهل روز در آفتاب بماند جوار
خشب الحدید کوارش خبث الحدید است **س**
معدن را سودمند آید و زرد روی را صاف
کرد اندو باه را برانگیزد و بواسیر را نفع دهد **س**
انزال را دفع کند **س** خبث الحدید که یا تر و
روغن در سر که گذاشته باشند و در سایه خشک
ساخته و در سرم بار و غن بادام چرب کرده نیک
ملا به کنند و پوست هلیله کابلی و بلبله سیاه
و پوست بلبله و آمل و فلفل و شیطرج سبیل و خبث

سعد از هر یک ده درم تخم شبت تخم کند نا از هر یک
۴۴ م کوفته و بخت و بهم آمیزند و بد و چندان **س**
آمیزند بقوام او رند و سرشته بر روی شک بزنند
و بکار بزنند و روز اول یک درم اختیار فرمایند و
روز دوم دو درم و روز سوم سه درم تا هفت روز
با این طریق زیاده کنند و بعد از هفت روز یک درم کم
کنند تا بیک درم باز آید پس بدستور اول تا هفت
درم رسانند و به همین تلج مداومت کنند تا وقتی که
منافع آن چنانکه گفته اند ظاهر شود نوع دیگر
کوارش خبث الحدید جگر و معدن را سودمند آید و با
قوت دهد و زرد روی را صاف گرداند **س**
پوست هلیله کابلی و پوست بلبله زرد و آمل و پوست بلبله
و فلفل سیاه و دار فلفل زنجبیل سعد شیطرج و پوست
ترنج و خبث الحدید مدبر سر که کجاست بقر از هر یک
۱۴ م حاشیه در زخم اول بند کور بگویند و بزنند و
با عمل سرشته بر روی شک بزنند و بکار فرمایند
جوارش را ترج کوارش ترنج و خبث ضعف معدن را
مفید بود دل و دماغ را قوت دهد و شرباب

و باد هایش کند **پوست** ترنج **م** قرنفل **م** و
دار فلفل **ق** قله صغار فلفل را در چینی خولجان زنجبیل
از هر یک **م** مسک یک دانگ نیم همه را بگویند و بپزند
و بد و چندای عمل بقوام آورند و سرشته بپزند
سنگ ریزند و با کار بپزند جویش عود
کوارش عود است حد و دماغ و انفع دهد و معده
قوت دهد **عود** و پوست ترنج از هر یک **م**
قرنفل مصطکی از هر یک **م** قله سنبل را در چینی
از هر یک **م** زعفران **م** و نیم زنجبیل را در فلفل از
هر یک **م** همه را کوفته و بخته بد و چندای عمل کداجته
با نبات مصری بقوام آورند و بر روی سنگ ریزند
با کار بپزند نوع دیگر جویش عود ضعیف
نفع رساند و ماع و معده را قوت دهد
قرنفل پوست ترنج را در چینی از هر یک **م** عود **م** همه را
کوفته و بخته بد و چندای نبات مصری یا فلفل
بقوام آورند و سرشته بر روی سنگ ریزند
و با کار بپزند نوع دیگر جویش عود بخته ضعیف
و دماغ **عود** **م** پوست ترنج و مصطکی از

هر یک

هر یک در می همه را کوفته و بخته بد و چندای نبات
مصری بقوام آورند و سرشته بر روی سنگ ریزند
و با کار بپزند جویش عود خفقان و ضعف
سود منداید و نشاط آورند **نبات مصری**
صدع شتاد مثقال بقوام آورند و آن دیک را
فرود گیرند و یک مثقال عنبر اشهد بهل بر تیر حل
کرده بر روی سنگ ریزند و با کار بپزند جویش
مصطکی سردی معده را دفع کند و آب بر فتنه ها را
نفع دهد **دو بیت** هشتاد مثقال
بقوام آورند و **م** مثقال مصطکی را با آب تر کرده
صلایه کنند و بدان سرشته بر روی سنگ ریزند
و با کار بپزند جویش کون معده را قوت دهد
و باد هایش کند و سده بکشد و ترس را رفع
نفع دهد و درد امعاء دفع کند **زیره صد**
سداب و فلفل و زنجبیل از هر یک **م** بوره از می
م همه را بگویند و بپزند و بر روی سنگ و بخته با
کار بپزند نوع دیگر جویش زیره در معده
سود منداید و هاضمه را یاری دهد و اول **م**

نفع دهد **ص** زیره مد بر صد مثقال سداب در انفل
 و نجیل یوره ارمنه از هر یک ال همدرا کوفته و بخته
 با غسل مرسته بر روی دندان مرزید و با کاه بریند
 الحاح حب ایابج مرضی های دماغی و معدی و غن
 ایابج فیکرا یکتر بر تدر سفید بر آسید و بر
 باکرام جرب کرده یکدم حب النیل انیسون غار یقون
 از هر یک نیم درم شحم حنظل و انکی همدرا کوفته و بخته با آب
 بادیان مرسته و جها ساخته در عمل یافتند بقوام
 غلط اند و فرو برند حب صبر صداع و در
 نفع دهد **ص** صبر سقوطری یک مثقال تربد م
 حب النیل غار یقون انیسون از هر یک نیم درم شحم
 نمک صندل از هر یک دانکی و نیم کثیر او مغل از هر یک
 قدر هم در کوفته و بخته با آب کفرس بادیان کسند
 و جها ساخته فرو برند حب شبیار سدر و در
 نفع دهد صرع و صداع را دفع کند **ص** صبر
 م پوست هلیله زنج کل سرخ تربد سفید مصطکی از هر یک
 درم و نیم هم در کوفته و بخته با آب بادیان کسند
 و جها ساخته یک مثقال تاد و مثقال در وقت خواب

و بجاوند

و بجاوند حب مصطخینف اکثر از مرضی های لغوی و دوا
 نفع دهد و اختلاط مختلفه را از دماغ و بدن با سربال
 دفع کند ایابج فیکرا م پوست هلیله زنج و انیسون
 غار یقون بسفاج نمک صندل از هر یک م مقل
 ازرق و م مقل را در آب که بادیان روی جوشانیده
 باشند حل کنند و باقی او بر کوفته و بخته بدان
 و جها ساخته از سر درم تا چهار درم فرو برند حب
 خلطه غلیظ زنج را دفع کند صداع و سدر و در
 نفع دهد **ص** صبر سقوطری و عصاره انیسون
 یا برک او مصطکی از هر یک م سقونیا شحم حنظل
 از هر یک درم هم در کوفته و بخته با آب بادیان کسند
 و جها ساخته از یک مثقال تاد و مثقال فرو برند اسطوخودوس
 صداع و صرع و نفع دهد و سدر و در دفع کند
 و بواسیر و نفاس صبر و اسود صندل **ص** پوست هلیله
 پوست هلیله زنج از هر یک م تربد انکی نیم صبر
 و اسطوخودوس انیسون غار یقون بسفاج از هر یک
 م شحم حنظل یک مثقال تربد فو یخ از هر یک م هم در
 کوفته و بخته با آب بادیان مرسته و جها ساخته از یکدم
 تا چهار درم فرو برند نوع دیگر اسطوخودوس

فلفله ۱۰
 حب النیل ۱۰
 حب صبر ۱۰
 حب شبیار ۱۰
 حب سقوطری ۱۰
 حب صبر ۱۰

پست بلبلکالی پست بلبله زرد بلبله سیاه صبر مقوی
 از هر یک ۳ غار یقون ۴۰۰ فیتون استخود کس
 از هر یک ۵ شحم خنظل ۲ نیم خربوا سود ۲۰ هر را
 گرفته و بچنه بانی که باد ریخویر را در و جوشانیده و
 یا باب خالص سرشته چها ساخته از دو درم تاسه درم سر تاسه
 اختیار نمایند حب دهب تر و لاله و دار فغ کند
 درد سرد چشم را دفع دهد صبر مقوی ۲۰
 پست هلیل زرد ۱۰ مصطکی کثیر استخود بایان عفرا
 از هر یک ۳۰ کلرخ ۵۰ که را گرفته و بچنه باب خالص
 سرشته چها ساخته از دو درم تاسه درم رغبت نماید
 حب نشسته و مد و صداع و درد شقیقه را دفع کند
 حب نشسته ۲۰ تربد یک و بکوس پست هلیل زرد
 انیسون از هر یک ۱۰ که را گرفته و بچنه باب خالص
 بادیان سرشته و چها ساخته و قند و لاله و عوام آن رده و
 غلط نمائی و در وقت بخور فرزند حب فتنه و لاله و عوام
 سود مند آید و قولنج و درد مفاصل را دفع دهد و
 دفع عسل البول و حیض کند استق و سکینج و
 جاب شیر و مقل و حرمل با تخم سداب و شحم خنظل
 و صبر مقوی تربد از هر یک ۵۰ استق و سکینج

پست بلبله زرد
 و انیسون

و مقل

و مقل را در آب کند تا حل کرده باز او دیر را گرفته و بچنه
 بدان سرشته چها ساخته از دو درم تاسه درم سر تاسه
 فرمایند نوعد یک حب فتنه سکینج و شحم
 جاب شیر مقل حرمل با تخم سداب و شحم خنظل از هر یک
 ۳ صبر مقوی تربد از هر یک ۵۰ فرغوب
 چند پد ستر از هر یک ۲ جاب شیر استق مقل را در آب کند
 تا حل کرده باز او دیر را گرفته و بچنه باب خالص
 ساخته از سه درم تاسه درم رغبت نمایند حب
 غار یقون درد مفاصل و استسقا و امضد بود و
 فرنگیه و بلجیه و اسود صند آید صبر مقوی فیتون
 از هر یک ۵۰ غار یقون ۴۰۰ سقمونیام ابرسا
 انیسون از هر یک ۲۰ که را گرفته و بچنه باب خالص
 سرشته چها ساخته از دو درم تاسه درم اختیار
 کنند حب سکینج قویخ و در و در و دفع
 دهد بول و حیض براند صبر مقوی و
 سکینج تخم کرفس از بروف پست بلبله زرد از هر یک
 ۴۰ و نیم تربد ۲ شحم خنظل ۲ نیم هر را گرفته و بچنه
 باب خالص سرشته چها ساخته از دو درم تاسه درم
 میل نمایند حب شیطخ درد مفاصل و اعصاب

سودمند آید بول و حیض براند **م** تربد **م** ۲۲ صبر ^{سفری}
 ۲۱ زنجبیل خرد سفید نک صند و ج و شیطان از
 هریک **م** دار فلفل عاقره را از هریک **م** فایند **م** ۲۲
 کوفته و بخته باب کند تا با کلم سرشته جهاسا خند از **م**
 تاسه درم و غبت فرایند حبس است معده و دماغ
 و دل را قوت دهد و بوی دهن خوش کند و **م** ۲۳
 آن **م** جو به بول است از هریک **ل** دار چینی صطکی
 مثک از هریک نیم در نبات مصری صد مثقال هریک
 کوفته و بخته با کلاب یا با آبی که صمغ عربی یا کثیرای سفید
 در و حل کرده باشند جهاسا از هریک مقدار خودی
 و یک یل در دهان نگاه دارد و آنرا فروبرد **ح**
 که طبیعت را قبض کند و اسهال را موی را نفع دهد **م**
 سماق **م** ۲۴ ماز و آب پیستانا در نیم درم حبس است **م**
 هریک کوفته و بخته بابی که صمغ عربی در و حل کرده باشند
 جهاسا خند هر صبح دو مثقال فرزند و نیم بال آب
 موردانه از عقب آن میل کنند **ح** السعال ^{سفری}
 نفع دهد **م** ۲۵ سوس کمر از هریک **م** ۲۶
 کثیرا صمغ عربی مفرخم کرد از هریک **م** نبات مصری نصف
 برابر او و بهر کوفته و بخته با کلاب بهلانه که **م**

کشمش

کشمش در او حل کرده باشند سرشته جهاسا از **م** نوع **م**
 حبس است **ح** السعال ^{سفری}
 کرد از هریک **م** ۲۷ نبات مصری **ل** هریک کوفته و
 بخته و باب سرشته جهاسا از **م** نوع یک هر حبس است
 که سرفه کرم را دفع کند **ح** کثیرا کاسه صمغ عربی **م**
 ۲۸ **م** تخم خاسر **ب** سوس مغز بهلانه از هریک **م**
 مغز کرد و مغز بالام از هریک **م** نبات مصری **م**
 هریک کوفته و بخته با کلاب سرفه جهاسا از **م** حقیقه
 او را **م** احشای و بخت سفرا نفع دهد **ح** نبات **م**
 بنفشه تخم خنجر از هریک **م** ۲۹ کلک جو **م**
 اصل السوس دو مثقال بول چقدر رسته **ح** سوس
 به عدد هریک در یک کاسه آب جوشانند تا به نیمه آید
 انگاه صاف کند و مغز فلوس یا نوره درم شکر سرخ
 را **م** بوره از من یا نیک درم هریک در آب آن حل کرده
 و صاف کرده و روغن بالام **م** ۳۰ اضافه کرده نیم گرم
 کنند نوع یک حقیقه **ح** آب چقدر **م**
 کرم کرده شکر سرخ را **م** فلوس **ل** بوره از من یا نیک
 مثقالی در آب حل کرده و صاف کرده و روغن بالام
م ۳۱ اضافه نموده نیم گرم حقیقه کنند نوع یک حقیقه **ح**

شیره مغز تخم خیار ۱۰ شکر سرخ ۱۰ بود از منی افکند
 که همه را در شفت درم آب چقدر و آب کشک جو حل
 کرده و صاف کرده و مرغی با دام اضافی کرده حقه کند
 حقه که اخراج بلغم کند و در دپیت و انفع و هد
 سنای مکی بسفای قنطاریون و قیقاق و
 ۱۰ در صد ۱۰ آب چقدر جوشانیده تا به نیمه کمتر آید
 صاف کنند و ۱۰ ام فلو س و ۱۰ ام عسل و ۱۰ بود
 بایمک و ربع درم محمود و در آب آن حل کرده و صاف کرده
 و مثقال و مرغی با دام ضم ساخته حقه کند حقه
 در قویج و مرغی با مفید بود با بونه اهلل الملک و
 شیت از هر یک شتی تخم کرفس و بادیان از هر یک
 ۱۰ سیستان سی عد سنای مکی بنفشه تخم طی
 فبازی از هر یک نیم شت اصل السوس مقشر نیم کوب
 ۱۰ بود چقدر درسته همه را در بریک کاسه آب جوشانیده
 تا به نیمه کمتر آید صاف کنند و قه که روغن کرده و مرغی
 باز رده تخم مرغ که با روغن حل کرده باشند اضافی
 نیم گرم حقه کنند **الحا** خضاب که مویراسیاه
 و سدر ۱۰ م حنا ۱۰ م هر دو را با هم بکوبند و بپزند

و باد و مرغی کل درم کرده و با آب سرشته شیت خمار کند
 و صباح با آب آمله یا آب برك مورد و سماق بشویند
الدال هواد المسک حل و صغف مل با بود
 و مرغی های سوداوی را سود صند آید و خفقا را مفید بود
 و در طبوبت معده را دفع کنند و زنان حامله را نفع دهد
 و این که مانند آن که فرزند شکم ایشان بود
 مر و اریل را سفته کهر با بسید ابریشم محرق از زباد و مرغی
 عقرب از هر یک یک مثقال و مرغی سرخ و سفید سنبل
 قافله قرفل سادج صندی باشند چند پندتر از هر یک
 دار فلفل و نجیل شلک از هر یک نیم درم هر دو را کوفته
 و بختیاد و چندان عمل برشته از یک درم تا یک مثقال
 غلوه که در فرب بوند نو عد لیکر هواد المسک حل
 زرباد و مرغی و نج عقرب از هر یک درم نیم و نیم سرخ
 و سفید سادج صندی سنبل الطیب قافله قرفل چند
 پندتر از هر یک ۱۰ م و نجیل دار فلفل مل از هر یک
 نیم درم هر دو را کوفته و بختیاد و چندان عمل خام
 تا از یک درم تا یک مثقال غلوه که در فرب بوند هواد المسک
 اما س خجوه و در طبوبت معده را بپزد خفقا سوداوی
 سود دارد **افستین** رومی صبر سقوطی

دیوند چینی از هر یک هشت درم ناخواه زعفران
 تخم کرفس از هر یک ۴ مسک از فرسارح هند
 مر مکی از هر یک دو درم چند بدست یک درم
 کوفته و بختند و چند از عمل خام سرشته از یکتا
 تا دو درم غلوی که دره و فرزند دوائی در صفرا
 بقی دفع کند **سکجین** قندی ال در ۱۱ ال
 آب استنجا یا آب نان کلاغ یا آب کشک جو حل کرده
 نیم گرم بپاشانند و چشم و شکم را بسته مد کنند
 که فی بسیار شود دوائی دیگر که صفرا و بلغم را دفع
 کند **سکجین** علی ال نمک ال در ۱۱ ال آب
 تریج حل کرده نیم گرم بپاشانند و چشم و شکم بپند
 در ۲ بسیار شود دوائی دیگر که اخلاط را
 بقی دفع کند **بج** سوس ترشیده و نیم کوفته
 و ثبت از هر یک ۱ و تخم نان کلاغ و کشک جو
 از هر یک سه مثقال هر دو در یک کاسه آب جو جوشانند
 تا به نیم آید نگاه صاف کنند و بد ۱۱ سربت افشون
 شیرین کرده و با سرکه انگوری تویش ساخته نیم گرم
 بپاشانند و چشم و شکم را بپند مد کنند که فی
 بسیار شود دوائی که فی صفرا را دفع کند و

شکر

تسکین دهد **سماق** و طباشیر و حب المران از
 هر یک مثقال هر دو کوفته و بخته با آب نازق شش میل
 کنند دوائی که فی صفرا و بلغم را دفع دهد
 مصطکی عود قرنفل کشیر خاک از هر یک یک مثقال
 هر دو کوفته و بخته با آب نازق اختیار نمایند
 که فی صفرا و بلغم را دفع دوائی را سوسند آید
 که ریاسد مصطکی سماق از هر یک نیم مثقال هر دو کوفته
 و بخته با آب و غبث نمایند دوائی که رها ف را دفع
 نماید **کافور** سوخته با بویست تخم مرغ سوخته کوفته
 و بخته با بیا هم دوائی سرشته و لته کتاب که نه در ۱
 فستیک کرده با الوده سازند و در سوراخ بینی بپند
 دوائی که رها ف را دفع دهد **مادر** و سوسند بویست
 انا از هر یک یک مثقال کوفته و بخته در ۱۱ ال
 بعد از آنکه بپزد با آب و سرکه شسته بپزند دوائی
 که رها ف را سوسند آید **شاسته** کل از منی
 ۱ و کل از ناز نیم مثقال هر دو کوفته و بخته در ۱۱ ال
 بعد از آنکه بپزد با آب و سرکه شسته بپزند دوائی
 شسته بپزند دوائی که عسر و لطمه مفید بود
 مادران تخم کرفس از هر یک ۱۱ در ۱۱ ال

آب جوشانده ناب نه آید انگاه صاف کنند و له تخم خربزه را
بآن آب بشویند و بافتند سفید شیرین کرده میل کنند
دوائی دیگر که ادویه بر روی کند تخم خیار و باد زک تخم
خربزه از هر یک ۳۴ م با آبلیمو ۴۴ م انیسون و بادیان در و
جوشانده باشند صاف کرده بشویند و بافتند سفید
شیرین کرده بپاشانند دوائی دیگر که حبس البول مفید
بود انیسون با نون خار خنک اطلال الملائ و
پسیا و شادان از هر یک ۱۰ ام شبت کرفس و زبانه
کل خطی غلبه لعل بنفشه از هر یک ۴۴ م جوشانند
در طشت کنند و در و نشینند دوائی که دیانیتس
مفید بود سوسن و کل از من کلان و ساق و بلوط
از هر یک ۴۴ م شامه و سر او تخم کاهو تخم خرفه از هر یک
۳۴ م صندل سفید ۴۴ م همد کوفته و پنجه شده ۳۴ م
آب انار ترش میل کنند دوائی که قطع سیلان می کنند
در عت انزال مفید بود تخم سداب ۳۴ م تخم خربزه
نخ سوسن از هر یک ۴۴ م کلان و ورق کل سرخ از هر یک
۴۴ م همد کوفته و پنجه ۴۴ م انان در و روغ و آب
خورد حل کرده بنوشند دوائی مفید بود جهت قروح
کلیه و مثانه تخم خربزه و کل محقوم دم الاغ و بنفشه

و تیرا

و کثیرا و کندر تخم کرفس تخم خیار و تخم کدو و در بالسون
از هر یک ۳۴ م بن و البیج ۴۴ م قند خیل بر باد و بر و
شربت ۳۴ م با شراب خخاش بنوشند دوائی که سرعت وجع
منه و آکه از هر یک بود مفید بود بنکو ۴۴ م تخم
تورک ۳۴ م کشنیز بکوبیده و یک میل نمایند دوائی که
درد رحم و آکه از بر و دست بود مفید بود کندر مقل
و قند از هر یک ۴۴ م جوشانست زعفران چند پدستر
از هر یک ۴۴ م مصطکی میوه و روغن سوسن با بن و عاریون
پیر مرغ بسط از هر یک ۳۴ م صمغها و انجیسانند و پدید
بگذارند و با آبل بکوبند و با هم بپا میریزند و بصوف بخورند
بر دارند دوائی که اختناق رحم مفید بود
پیر مرغ بسط زعفران سنبل حاما مصطکی از هر یک ۴۴ م
روغن بلبان سوسن از هر یک ۳۴ م شمع بوم فرجه
ساخته بخورند بر دارند دوائی که ضعف رحم مفید
غلب بلسان و روغن نار و بن از هر یک ۴۴ م قند
جوز و بول کتان سوخته و زبده از هر یک ۴۴ م چند پدستر
نیم درم فرجه ساخته بخورند دوائی که خرقه بول را
مفید بود انیسون تخم کرفس از هر یک ۳۴ م قند
۴۴ م همد کوفته و پنجه سفوف کنند و نیم پاله حلیب

در لثه که عبارت از شیر و خیار بر و غرضه است و عقب آن
دوای که حبص براند **دوای** اوجملیه و انیسون
از هر یک ۳۰ رو و نیک نیم کوفته هم برادر بسیار
آب جوشانند تا به نیمه آید نگاه صاف کنند و بدنه شفا
مشت سکنجبین را بمخته نیم گرم رغبت کنند **دوای** که
حبص بکشد **دوای** سکنجبین و شیرین از هر یک ۲۰ گرم و زرد
مدح ۱۰ انیسون از هر یک ۳۰ جند بدتر اید از هر یک
۳۰ هم را کوفته و بمخته باد و چندانی غسل کف نشسته
هر صبح از یکمقال تا آخر مقال غلوه کرده فرو بردند تا
عرف باد و این از عقبات میل نمایند **دوای** که کمره
الطش را مفید بود **دوای** که با لک لاری نیم
بکوبند و بنزد باز در تخم مرغ نیم بمخته بخورند **دوای** که
بدن را نرم کند **دوای** آرد نان مایه و در کفک کرده باشد
باشیر شکر لیمو بزند و هر صبح ۳۰ آن و تناول شود
بجام روند **دوای** دیگر که بدن را نرم کند **دوای** که
برنج و آرد با قند و آرد نان مایه و در کفک
کرده علی السویه بهم آمیزند و هر صبح ۳۰ باشیر شکر
جوشانند و حلوا سازند رغبت فرموده بجام روند
دوای دیگر که بدن را نرم کند **دوای** خود برنج کند

هر را کسک کند و کسک جو آن و مغز بادام مقشر
کرده تخم خجانش و نان که مایه داشته باشد و خشک کرده
از هر یک ۳۰ هم را جدا جدا کوفته و بمخته بهم آمیزند
و هر صبح ۳۰ باشیر و شکر لیمو بزند تناول نموده
بجام روند **دوای** که بدن را لاغر کند **دوای** که
و ناخواه باد و این تخم کرفس زیره از هر یک ۱۰ هم را
کوفته و بمخته هر صبح یکمقال یا آب سرد و سرکه خورند
دوای که بدن را لاغر کند **دوای** که دراز فلفل کز
انیسون از هر یک ۳۰ هم را کوفته و بمخته بد و چند
غسل سرشته هر صبح از یکمقال تا آخر مقال غلوه
کرده فرو بردند **دوای** که بدن را لاغر کند **دوای** که
صلبه زرد صلبه سنا ناخواه از هر یک ۱۰ سلاب
۳۰ مرف کوش ۳۰ هم را کوفته و بمخته بد و چند
سکنجبین علی شکر هر صبح از یکمقال تا آخر مقال
غلوه کرده فرو بردند **دوای** که از برای زردی
شود **دوای** که سرخ کثیر از هر یک ۳۰ کافور و زردی
عقری از هر یک ۳۰ هم را کوفته و بمخته با عسل
کرشته سرشته و سه روز متعاقب هر روز یکمقال
غلوه کرده در فرج دهند و روز چهارم با مرد مجتهد

دوان یک کدن از فرزند شود **پنیر** مایه کوش
و غفران و عود بم طل از هر یک یک مقدار مشک دانکی هم در
کوفته و بچند با عمل سرشته غلوه کرده هر یک مقدار
مازوت و هر دو دوسه از آن غلوه در فرج نهند
دوانی که اخراج چنین مرده و دفع عسر و اذیت کند
پس ز کبریت زهره کاوان هر یک ۳۳ هر دو با هم کوشنه
در زیر خود دود کند مکرر دهن او در روغن
کل است چوبه با کلاب سرکه بر سر طلا کنند سر سام صفا
و موی و انفع دهد و صلیح کرم را دفع کند و چوب
باب و سرکه امیخته با اعضا مالند خارج اعضا را
ایک **سک** کل رخ تازه بم روغن کجیل صدف
کند و چهل روز در آن تابانند دهن را با بوی عطر
بلا باحت و سکون و جامع است **بابونه** تازه
او روغن کجیل هر دو در شیشه کنند و بم روغن
در افتاب نهند دهن القرح که روغن کرد و
حرارت و بیوت دمنان دفع کند و مالنی بسیار
نفع دهد **اب** کدوی مفر کوفته بم روغن
بادام **ال** بچوشانند تا روغن بماند دهن را بقیح
و روغن بنفشه بم خشک دماغ را دفع کند و

و بخواب و انفع کند و صلابت را سودمند است
برک کل بنفشه تازه بم روغن بادام **ال** در شیشه
و چهل روز در افتاب نهند دهن **الاس** کدوی
مور دلت دماغ و اقوت دهد و موی را از سفید
نکاهد **اب** بر صورت تازه بم روغن
کجیل **ال** با هم بچوشانند تا روغن بماند دهن
القسط روغن قسط و جع الظهر را دفع کند
و در معده و انفع دهد موی بر ویاند و اعضا
حکم گرداند **قسط** بم سلیخه م عافیه
فلفل از هر یک ۳۳ چند پند شرفیون از هر یک
۲۲ هر دو را نیم کوب کرده در صدف بم آب بچوشانند
تا سه بخش بچوشد و یک بخش بماند نگاه صدف
و بم روغن زیتون یا کجیل اضافه نموده بچوشد
تا آنکه روغن بماند **الذال** در روغن صدف
در روغن و در سرد و انفع دهد اندر روغن
هم با مینا ۳۳ صبر و بنزال و در عطران از
هر یک ۳۳ نیم انیون بم دانت هر دو کوفته و بچند
صلایه کنند تا هم عطر شود در روغن صدف
در روغن و در چشم اطفال را عجیب النفع بود

اندروت پرورده ۵۰ مامیثام ۱۰ کوفته و بخته صلایه کنند
 تا همچو غبار شود در وری که قروح را دفع کند
 شح مرق شادنج مغسول از هر یک ۱۰ کوفته و بخته
 صلایه کنند تا همچو غبار شود در وری که مورخ
 و قرح العین را سودمند آید اند و شادنج
 ۳۰ م کوفته و بخته صلایه کنند تا همچو غبار شود
 در وری که جرب و خارش چشم را مفید بود صبر
 و حنظل بوی بلبله زرد مامیثام از هر یک ۵۰ م
 همه را کوفته و بخته صلایه کنند تا همچو غبار شود
 در وری شادنج سبل و غلظه اجفان را نفع دهد
 شادنج ۴۰ اندروت صبر سقوطری حنظل کی
 بلبله بیابوت حلیله کابلی از هر یک ۵۰ م غلظه نیم ۴۰ م
 همه را کوفته و بخته صلایه کنند تا همچو غبار شود
 در وری که بیاض را قلع کند کهنه ریابوت نیم ۴۰ م
 از هر یک ۵۰ م اندروت اسفیلج از هر یک ۴۰ م
 فوشل ۴۰ م همه را کوفته و بخته صلایه کنند تا همچو غبار
 شود ۱۰۰ م رامک مرکب از ماز و بوی شادنج
 و زاج سیاه و صمغ عربی و دوشاب یا عسل یا قاقاقی و
 ملطف شود رو شایا که شکوری و تار بکی ۱۰ م

و جرب و سبل و در معرو و کمرانی پلک و امفید بود
 صبر سقوطری و اقلیمیا فضا از هر یک ۱۰ کوفته
 در آن قلع کند در وری از هر یک ۳۰ م زنگار
 ۱۰ م همه را کوفته و بخته صلایه کنند تا همچو غبار شود
 رب ترنج دفع زهر کند و صفرا و عطش فرو نشاند و
 قو بار اسود صند آید چون طلا کنند بیاض را بوی جوی
 در چشم کنند حاض ترنج را بیفشند تا آب آن
 بیرون آید نگاه صاف کنند و بچوشانند تا ریح بیاید
 و بمیل آن نبات مصری یا قند سفید کف گرفته و با هم بخته
 انقدر بچوشانند که بقوام آید رب لیمو معد و
 قوت دهد و قی را دفع کند و تشنگی را نفع رساند
 و صفرا و افر و نشاند آب لیمو را صاف کرده و بچوشانند
 تا ریح بیاید یا نصفی بماند دیگر صاف کرده و بمیل آن نبات
 یا قند سفید کف گرفته به هم بیامیزند و انقدر بچوشانند
 که بقوام آید رب انار میخوش خاد را نفع دهد و
 تشنگی را نفع دهد و تب صفرا را موافق آید و
 آب انار میخوش را صاف کرده و بچوشانند تا انکه ریح بیاید
 یا نصفی از صاف کنند بمیل نبات یا قند سفید صبر
 کرده به هم بخته انقدر بچوشانند که بقوام آید رب انار

طبیعت را قیض کند و صفر او افزون نشاند و حکم گرم را قوت دهد
آب انار ترش را صاف کرده بجوشانند انقدر که ربعی یا
نصفی بماند باز صاف کنند و بمثل نبات یا قند سفید کهنه
بیامیزند و بجوشانند تا بقاعده آید **رب** انار شیرین
سرخ را نفخ دهد و نفث الدم را سودمند آید و شکم
نرم کند **آب** انار شیرین را صاف کرده بجوشانند تا آنکه
ربعی یا نصفی بماند باز صاف کرده بمثلش نبات یا قند
صاف کرده بهم بیامیزند و بجوشانند تا بقوام آید
رب به دفع قی کند و شکم به بندد و معدة را قوت دهد
دل و دماغ را نفخ رساند **آب** بهرا صاف کرده بجوشانند
انقدر که ربعی یا نصفی بماند باز صاف کنند و بمثلش نبات
یا قند سفید صاف کرده بیامیزند و بجوشانند تا بقوام آید
رب سبب دل را قوت دهد و طبیعت را قبض کند
و غلبه غلبه را ساکن گرداند **آب** سبب را صاف
کرده بجوشانند انقدر که ربعی یا نصفی بماند باز صاف
کرده بمثلش نبات یا قند سفید صاف کرده داخل
کنند و انقدر بجوشانند که بقوام آید **رب** حبه
الاس در دماغ و معدة را قوت دهد و غلبه را
و تنوع دفع کند و سعال را سهال و نفث الدم را قوت دهد

صفحه ۱۰۰

آب حب الاس تازه را بجوشانند تا ربعی یا نصفی بماند
باز صاف کرده بمثل ان نبات یا قند سفید صاف کرده
داخل هم کنند و بجوشانند تا بقوام آید **رب** لکون ترش
حرق را دفع کند و عطش را نفخ دهد و طبیعت را نرم کند
آب الو را صاف کرده بجوشانند تا آنکه ربعی یا نصفی بماند
باز صاف کرده بمثل ان نبات یا قند سفید صاف کرده
بهم بجوشانند تا بقوام آید **رب** غوره صفرا فریاد
و دفع تشنگی کند و شکم به بندد و حیات حاده را
نفخ دهد **آب** غوره را صاف کرده بجوشانند
انقدر که ربعی یا نصفی بماند بمثلش نبات یا قند سفید
کرده بیامیزند و نگاه بجوشانند تا بقوام آید **رب** لکون
ترش را سهال را دفع کند و خون را به بندد و عطش را دفع
کند و بعد از این بود و صفر او افزون نشاند **آب**
ریولج را صاف کرده بجوشانند تا ربعی یا نصفی بماند
باز صاف کنند و بمثلش نبات یا قند سفید صاف
کرده بهم آمیخته بجوشانند تا بقوام آید **رب** شانه
او را م حلق و غنای را سودمند آید **آب** شانه
صاف کرده بهم آمیخته چندین بجوشانند که بقوام آید
رب زرد اسهال را سودمند آید و عطش را قوت دهد

و معده کرم و انفع دهد **اب** زرك و صاف کرده
 بچو شاند تا دبع یا نصف آن بماند باز صاف کرده بشل
 آن نبات یا قند سفید صاف کرده بهم آمیخته چند
 بچو شاند که بقوام آید **سور** السین سفوف سمل
 که خلط رنج بلغمی را دفع کند **سور** رنجیل برید نبات
 یا قند از هر یک ۴۰ صحر اکوفته و بخته از ۲۰ تا ۳۰
 کف زیند و قدری آب کرم از عقب آن بیا شامند
 نوعی دیگر که همین عمل کند **سور** تربد ۲ نمک ۲ و نیم
 صحر اکوبند و بپزند و یکبار کف دهند و قدری آب
 سر آن بیا شامند **سفوف** صلیله اخراج صفر و بلغم
 کند و زقرس و عرف النساء را نفع دهد **سور** رنجان
 مصری ۲۰ پوست البیلز ۲۰ سال سنای مکی خالص
 ال کلشخ ۵۰ پوست نخ کبر ۳۰ روك حنما قمر بالکرم
 از هر یک ۳۰ زعفران ۲۰ قند سفید ۲۰ سقمونیای کف
 صحر اکوفته و بخته صلا یکنند از ۳۰ تا ۴۰ کف زیند و
 قدری آب کرم از عقب آن بیا شامند **سفوف** سور رنجان
 و جمع المفاصل را نفع دهد **سور** سنای مکی خالص ۵۰
 سور رنجان مصری ۱۰ تربد عجوف ۵۰ مغز بادام قشر ۳۰
 قند سفید ۳۰ زعفران ۳۰ محوه ۱۰ صحر اکوفته و بخته صلا

از کف کرم نیم تا درم کف زیند و قدری آب کرم از عقب آن
 و غبت نمایند **نوعی** دیگر سفوف سور رنجان و جمع ال و روك
 النساء و زقرس را سود مند آید **سور** سور رنجان مصری
 و قند سفید از هر یک ۵۰ درم مغز بادام قشر ۳۰
 مکی از هر یک ۵۰ زعفران ۳۰ سقمونیای کف ۳۰
 صحر اکوفته و بخته صلا یکنند از یک شاق تا دو شاق
 کف زیند و قدری آب کرم از عقب آن اختیار کنند
 نوعی دیگر سفوف سور رنجان در اعضا و امفید بود **سور**
 سنای مکی ۲۰ سور رنجان قند سفید از هر یک ۲۰
 زعفران ۲۰ و انکی صحر اکوفته و بخته صلا یکنند از ۲۰ تا ۳۰
 درم کف زیند و قدری آب کرم از عقب آن میل نمایند
سفوف طبرس سحر و انفع و بد و نفش الدم را دفع کند
 اسپرزه تخم ریحان کسوفه تخم تر و شک مجموع قند از ۲۰ تا ۳۰
 ۱۰۰ بهم آمیزند شاسته صغ عرفی قند حاده کل از صغ طبایع
 از هر یک ۱۰ ال نیکوب کرده اضافه نمایند و صبح از
 یک شاق تا دو شاق کف زیند و یکد و شاق از آن که
 شب و روز کف شسته باشند و صبح صاف کرده میل نمایند
سفوف برزور معده را قوت دهد و در باند و برزای
 کرم ویرا انیسون بزدن و تخم کرفس یا فله خنده را بخور

از هر یک سه درم قرفل و نخیل و بارقلفل از هر یک دو درم
 قند سفید پست درم سه را کوفته و پنجه صلا می کنند
 و هر صبح از دود درم با سه درم کف زینند و قند
 کلاب و عرق بالریان از عقب آن نیم گرم بپاشند
 سهولتی صد و یکشاید **س** بول شتر که در سایه
 خشک کرده باشند یک کفار و اب مرزنگوش یا در آب
 حل کرده نیم گرم در سه کی شکر بپاشند سهولتی صد و یک
 به همین عمل کنند **س** بوی آرد می یک کفار در هفت مثقال
 زهره کا و حل کرده نیم گرم در پیچ بپاشند **س** الشیت
 شربت لیمو سرد است و در اول کوبند و در اول آن که حل شده است
 صفرافرو نشاند و تقویت معده کند و دفع غلبان
 و هاضمه را یاری دهد و تب صفرافرو و عطر را سودمند
س قند سفید صاف کرده در صد مثقال خوب بقوام
 آورند و پنجاه مثقال آب لیمو اضافه نموده بپوشانند تا
 غلیظ شود و از دوازده درم تار مثقال میل کنند
 شربت لیمو صفرافرو معده و دل و دماغ را قوت دهد
 و تب و غلبان باز دارد و طبیعت را قبض کند **س** قند
 سفید صاف کرده چهار صد مثقال آب به که جوشانند
 بپاشند بهر آب لیمو اضافه کرده بپوشانند تا غلیظ شود

و از دود مثقال تار درم اختیار فرمایند شربت نارنج
 اطفای صفرافرو کند و سرفه را معفیذ بود و دل را قوت
 دهد **س** قند سفید صاف کرده در صد مثقال بقوام
 آورند و بهر آب نارنج صاف کرده اضافه نمایند و
 بپوشانند تا غلیظ شود و از دود درم تار مثقال
 شربت بوی طبع را قبض کند و قه باز دارد و معده
 قوت دهد قند سفید صاف کرده بهر آب خوب بقوام
 آورند و بهر آب بوی صاف کرده اضافه نمایند و بپوشانند
 تا غلیظ شود شربت عود معده و کرم قوت بود و دفع
 مریه صفرافرو و تشنگی فرو نشاند **س** قند سفید صاف
 کرده بهر آب خوب بقوام آورند و هفتاد و پنجاه مثقال
 عود و سبزه که جوشانند بپاشند انقدر که به نیمه آمده باشد
 اضافه نموده بپوشانند تا بقوام آید شربت زرد قوت
 معده و جگر و دفع و اسهال موی و غیره موی کند **س**
 قند سفید کف گرفته بهر آب نیک بقوام آورند و پنجاه مثقال
 آب زرد که جوشانند بپاشند و به نیمه آمده باشد اضافه
 بپوشانند تا غلیظ شود شربت زرد قوت معده و جگر
 و قوت دهد و شکم بهر آب بپاشند انقدر که به نیمه
 باز دارد **س** قند سفید صاف کرده بهر آب نیک

بقوام آورند و صد شقار آب زرك و نیم پيال الی که بوفه
 باغی در وجو شایند باشند اضافه نموده بجوشانند تا
 غلیظ شود شربت ترصدی تقویت معده گرم کند و
 صفرا فرو نشاند و ق و غیاث باز دارد **قند**
 سفید ۳۴ م اضافه کرده نیک بقوام آورند و نه ل
 اب ترصدی که انقدر جوشانند بکنند که به نیمه آمده
 باغ اضافه نموده بجوشانند تا غلیظ شود شربت الی
 طبیعت را نرم کرده اند و حمایت حاد و اسود مندا
 و صفرا فرو نشاند و دفع تشنگی کند **قند سفید**
 صاف کرده ۳۵ ل نیک بقوام آورند و صد شقار اب الی
 بخاری که انقدر جوشانند بکنند که به نیمه آمده باشند
 اضافه نموده بجوشانند تا غلیظ شود شربت حماض ترنج
 معده و دل را قوت دهد و خفقان را دفع رساند و صفرا
 بشکند و ق و عطش را دفع کند **قند سفید صاف کرده**
 ۳۶ ل نیک بقوام آورند و بخواه شقار آب حماض ترنج
 نموده بجوشانند تا غلیظ شود شربت بوی ترنج تقویت
 معده و مقاربت هم کند **قوت ترنج** ۳۷ ل در پیل
 آب جوشانند تا به نیمه آید صاف کرده بایم که قند سفید
 کرده بقوام آورند و با هم آمیزند و بجوشانند تا غلیظ شود

شربت انار پیل سرفه را سودمند آید و نزله نفع رساند
قند سفید صاف کرده ۳۸ ل نیک بقوام آورند و نه ل
 اب انار پیل که انقدر جوشانند بکنند که به نیمه آمده باشد
 اضافه نموده بجوشانند تا غلیظ شود شربت انار ترنج
 فرو نشاند و معده را قوت دهد و اسهال را بکشد و خفقان
 رساند **۳۹ ل قند سفید صاف کرده** خوب بقوام آورند
 و آب نارنگی که انقدر جوشانند بکنند که به نیمه باشند
 و با هم نموده بجوشانند تا غلیظ شود شربت انار و پودنه معده
 قوت دهد و اسهال را بکشد و شکم به بندد **قند سفید صاف**
 کرده ۴۰ ل و ال اب انار میخوس که با نیم پيال الی بپزند
 با هم جوشانند باشند داخل هم ساخته بجوشانند تا غلیظ شود
 شربت سیب دل را قوت دهد و خفقان را مفید بود و باه
 برانگیزاند و طبیعت را قبض کند **قند سفید صاف کرده**
 ۴۱ ل بقوام آورند و ال اب سیب اصغری که انقدر جوشانند
 بکنند که به نیمه آمده باشد داخل هم نموده بجوشانند تا غلیظ شود
 و از هم تا ال رغبت نمایند شربت سیب و مندل دل
 معده را قوت دهد و خفقان و غش را مفید بود و نفوس
 او را و شکم به بندد **قند سفید صاف کرده** ۴۲ ل
 بقوام آورند و ال اب سیب که جوشانند باشند و به نیمه

آمده باشد و به م کطای که ام مندل بسوهان سوره یکسان
 روز و ران کک شده باشند صاف کرده و داخل هم کرده بجو
 تا غلیظ شود از ده درم تا ال مرغبت نمایند شربت به
 معده و قوت دهد و ضعف دل و دماغ را دفع رساند
 و قی و غیاض باز دارد **قند سفید صاف کرده**
 به م بقوام آورند هر آب به شیرین بجوشانند تا به نیمه
 داخل هم نموده بجوشانند تا غلیظ شود شربت امر و معده
 قوت دهد شکم به بندد و غیاض باز دارد و نفق الدم
 و سرفه را مفید بود **قند سفید صاف کرده** به م بقوام
 آورند هر آب امر و د که جوشانیده بکند و به نیمه آمده باشد
 داخل هم نموده بجوشانند تا غلیظ شود از ۲ تا ۱۲ میل نمایند
 شربت حب لاس معده و قوت دهد و ضعف دل را سوز **منده**
سور جانده ال در به م آب جوشانند تا ال بماند
 صاف کنند و به م قند سفید آمیخته بقوام آورند از ۱۱
 تا ال اده نمایند شربت فواکه معده و جگر و دل
 قوت دهد و غیاض باز دارد و زبان حاصل را سوز **منده**
 و صفرا فرودانند و عطش را دفع کند **آب سیب**
 آب به آب امر و اب زرک اب انار تر شود آب نادر شیرین و آب
 غوره از هر یک به م بهم جوشانند تا به نیمه آید انگاه صاف

و به به م قند سفید بقوام آورده آمیزند و بجوشانند تا
 خوب غلیظ شود پس قدری آب لیمو و قدری کلای **اضافه**
 نمایند و صندل سفید بسوهان سوده را شرب در یک کاس
 بکنند و صباح صاف کرده اضافه نمایند و در سه حوض دیگر
 از ۱۱ تا ال مرغبت نمایند شربت خرغوله که لیس الهلک کوبیده
 اسهال و موی را دفع دهد و نفق الدم را دفع کند **قند**
 سفید صاف کرده به م بقوام آورده هر آب خرغوله که جوشانیده
 بکند و به نیمه آمده باشد اضافه نموده بجوشانند تا غلیظ شود
 شربت انجبار نفق الدم و اسهال و موی را دفع کند و طبعه
 نرم دارد **انجبار نیم کوب** ال در یک پیاله آب جوشانیده
 تا نیمه بماند صاف کرده بجوشانند تا غلیظ شود از ۱۱ تا ال
 اختیار کنند شربت عناب سرفه و اسهال و جگر و صف **حببه**
 و خلر بلور را سوز منداید **عناب** ال در به م
 آب جوشانند تا به نیمه آید صاف کنند و به سوز منداید **قند**
 مندا کرده آمیزند و بجوشانند تا بقوام آید از ال تا ۱۱
 میل کنند شربت بنفشه ذات الجنه و ذات الریه را دفع دهد
 و در ده کرده و شانه را دفع کند و بول براند و طبعه **بنفشه**
 نرم کرده اند و سرفه و خشونت خلط را مفید بود **خل**

بزوری سرخ سده بکشاید و تشنگی نشاند و بول باند
 واستسقا و سوس القنیر را سودمند آید **س** تخم کاسنی
 تخم خربزه تخم خیارین از هر یک هم بویست پنج کاسنی ام **س**
 نیم کوب کرده و در نیم آب جوشانند تا به نیمه آید بعد از آن
 صاف کنند و به نیم قند سفید صاف کرده بقوام آورند از آن
 تا ام رغبت نمایند شربت سکجنین بزوری سرخ تهای
 صفرا را سودمند آید و سده بکشاید و ادرار بول کند
س اجزای شربت سرد را بدستور یک مد کوبند و کوفته بپزند
 تا خوب بقوام آید آنکه قدری سرکه انکوری بر بعضی قند اضافه
 نمایند و بجوشانند تا غلیظ شود شربت بزوری کرم سده
 جگر و معده بکشاید و بول باند و استسقا را نفع دهد
س بویست پنج بادیان و پنج کرفس با جلیان انیسون تخم کرفس
 از هر یک هم محمد را در نیم آب بجوشانند تا به نیمه کشاید آنکه
 صاف کنند و به نیم قند سفید صاف کرده به امیخته بقوام
 ازده مقدار تازه درم میل کنند شربت بزوری کرم معده
 از فضول پاک گرداند و استسقا و سوس القنیر را نفع دهد
س اجزای شربت بزوری کوبیده دستور یک مد کوبند و کوفته
 بجوشانند و بقوام آورند و به بعضی قند و سرکه انکوری
 اضافه نموده بجوشانند تا غلیظ شود شربت سکجنین

سفر جلی معده را قوت دهد و ضعف دل و معده را نفع رساند
 و غلیان باز دارد **س** قند سفید صاف کرده به ام بقوام
 آورند و در آب بکه جوشانند باشند و به نیمه آمده باغ و در
 سرکه انکوری را اضافه نموده بجوشانند تا غلیظ شود و اگر بجای
 آب به آب نارنجی کنند شربت سکجنین را نفع شود عطش را
 فروشانند و جگر را قوت دهد و استسقا را مفید بود
 شاف علاقی جرب و سبل و خاکش چیم و در معده را نفع
س قوتیای شسته آل بویست بیلز در صمغ عربی از هر یک
 هـ و نیم پل در حوض و زرد چوبه از هر یک ۲ در عصاره
 مامی از هر یک یک مقدار هر را بکوبند و به بزند و با ابغوی
 رشته شافها کنند و در سایه خشک ساخته نگاه دارند
 شاف ایار قرجه و نفع دهد **س** اما سوخته سفید
 صمغ عربی ناسته کنیزان از هر یک ۳ در سرمد ۲ در هر را بکوبند
 و بپزند و به سفید تخم مرغ رشته شافها سازند شاف
 ایوب چون در آب حل کرده در چیم چکانند ابتدا و بعد
 موافق بود **س** صمغ عربی ۲ در سفید ۳ در افیون کبر
 از هر یک یک مقدار هر را بکوبند و بپزند و به سفید تخم مرغ
 رشته شافها سازند شاف درج کنه و جرب و سبل و سلاقی
 و شعر فایده را سودمند آید **س** زنگار و صمغ عربی و

از هریک ۴۰۰ اقلیم از صاب و انیون از هریک ۲۰ قنه یکمشتار
 قنه و شوق را در آب حل کرده با آن و بر را بگویند و بنهند
 و با آن آب سرشته ها سازند شاف احمر جاد کرانی بلك
 و چرب و سلاقی بود معده و خفاش حیم و اسود صند آید
 شالنج ۱۲۰ صمغ عربی ۱۰ زنگار نحاس حرق و قلفظان
 از هریک ۱۰ فلفل کبر فلفل را از انیون و زعفران از هریک ۲۰
 مرکی ۳۰ هم را بگویند و بنهند و با شراب سرشته ها سازند
 شاف احمر کین و کمنه و کرانی بلك را نفع دهد شالنج
 ۸۰ نحاس حرق شاف ماصیا صبر سقوطی و اقلیم بیا مضبو
 اسفنداج و صمغ عربی از هریک ۲۰ زعفران انیون از هریک ۱۰
 هم را بگویند و بنهند و با سفید تخم مرغ سرشته ها سازند
 شاف اخضر چرب را نفع دهد زنگار ۳۰ صمغ عربی ۱۰
 از هریک یکمشتار اسفنداج دو دانگ هم را کوفته و بخت با
 آب سداب اشق و در حل کرده باشند سرشته ها سازند
 شاف اسود و مد و بل و مد معده را نفع دهد
 اقلیم بیا حرق اسفنداج الرصاص صمغ عربی و انیون از هریک
 ۴۰۰ مرصاف و نحاس حرق سنبل الطیب و شاسته از هریک
 درمی و بنی و انیون مفسول ۲۰۰ هم را بگویند و بنهند و با آب
 غنبل الثعلب سرشته ها سازند شاف ریونما استرخای

پوت بیلک با بل بیلک سیاه پوت بیلک آمله منقی فلفل و شیطان سنبل
 و نجیل سعد از هریک ده درم تخم نشیب تخم کندنا از هریک
 ۴۰۰ حبث الحدید که ۱۰۰ شبانه روز در سرکه کزاشته باشند
 و در سایه خشک کرده و با روغن بادام برای کرده صد درم
 و مشتک و درم هم را بگویند و بنهند و با سده چندان
 غسل کف گرفته سرشته هر روز و درم مرغبت نمایند
 معجون کوفی معده در سر را قوت دهد و باد بشکند و استها
 پیدا کند و هاضمه را قوی گرداند زیره کرمانی که یک
 شبانه روز در سرکه کزاشته باشند و در سایه خشک کنند
 و بر این کرده صد درم فلفل ۲۰۰ نجیل بلك سداب
 از هریک ۲۰۰ بوره اسفند ۲۰ هم را کوفته و بخت با چندان
 غسل کف گرفته سرشته از یکمشتال تاد و مثقال غلوه
 کرده فرویند مطبوخ هلیلک جمیع مرصهای سوداکی
 سود مند آید پوت هلیلک زرد ده درم ترصدی
 پیست درم الو بخار اعصاب سپستان از هریک ۲۰ عدس
 تخم کاسنه نیم کوفته بنفشه از هریک ۳۰ هم را در آب سداب
 جوشانند آب بنیده آید لکاه صاف کنند و ۲۰۰ شیر خشک
 در آب حل کرده صاف کرده نیم گرم بیا مند نوع دیگر

که تب ریح را مفید بود **نوت** هلیله کابلی ام شایترج نامی
 عناب له لو غابا از هر یک ۳۰ در تخم کاسنه نیم گوب بویست پنج بادیا
 از هر یک ۳۰ هم و ادریک کاسه آب جو شاند تا به نیمه کمتر اید
 صاف کنند و پانزده درم مغز فلووس و ام کلقلند افتابی
 در آب آن حل کرده و صاف کرده ۳۰ در روغن بادام اضافه
 نمایند و نیم گرم رغبت فرمایند **نوع دیگر** که جرب و قویا
 و خارش اعضا دفع کند **نوت** هلیله زرد بویست هلیله
 کابلی از هر یک ۱۰ سنای مکی شاه تاج از هر یک ۵۰ ام ایتوب
 ۳۰ الو بخارای چستان از هر یک ۳۰ در کل سرخ تخم کانی
 نیم گوب و باد رنجبو بر از هر یک ۳۰ هم و ادریک کاسه آب
 تا به نیمه کمتر اید صاف کنند و ۳۰ در شربت سیره و ادریک
 آن حل کرده و صاف کرده نیم گرم بنفشه اند **مطبوع** ایتوب
 مایه لویا و قویا و جرب و بهق سیاه دفع کند
 سنای مکی ۳۰ بسفاج ۳۰ ایتوب ۵۰ اسطوخودس پرسیا
 کل نیلوفر دریای باد رنجبو شاه تاج از هر یک ۳۰ موین
 دانه پیر و کوه ۱۰ هم و ادریک کاسه آب جو شاند تا
 به نیمه کمتر اید صاف کنند و مغز فلووس و شکر سرخ از هر یک
 ۵۰ در آب آن حل کرده و دانه غار یقوله مفید
 از موین بن گذرانیده باشند و در روغن بادام افتاب

نموده نیم گرم رغبت فرمایند **مضیق** مسخن قبل **نوت** ماز
 سبز قزقل ۳۰ سعد ۳۰ مشک نیم دانگ هم
 بگویند و بنزد و پیش را باب برك مورد تر کرده بانی الو
 سازند و در قبل دهند **نوع دیگر** فاقه صغار زعفران
 مازوی سبز از هر یک ۳۰ سعدا قافیا سسل از هر یک ۳۰
 مشک نیم دانگ هم را کوفته بخت و لته کهنه شسته را
 باب برك سبب تر کرده بدن الویه سازند و بویارند
 و در قبل دهند **نوع دیگر** فاقه کجاسر سبیل سعد ماز
 سبز از هر یک ۳۰ قزقل ۳۰ مشک نیم دانگ هم را بگویند
 و به بنزد و کربل شسته باب برك به تر کرده بدن الویه
 سازند و در قبل دهند **مرهم** مقل بوا سیر شقایق
 سود منک آید **مقل** ازرق ۱۰ در بخت ۳۰ لعاب
 تخم کنار حل کنند و ۵۰ موم سفید درده در روغن
 کنجد بگذارند و هم را بهیم امیخته روغن سیبویخ در روغن
 کوهان شتر و مغز قلم و از هر یک ۵۰ اضافه نمایند
 صلا بیکند تا مرهم شوند **نوع دیگر** که همی را عکند
مقل ازرق ۱۰ موم زرد ۵۰ در روغن کوهان
 شتر و مغز قلم کاوان از هر یک ۵۰ اضافه نمایند و صلا بیکند

این نسخه را در کتاب
 طب ابن سینا
 در کتاب جرب
 و قویا
 و خارش اعضا
 دفع کند
 و در روغن
 بادام
 افتاب
 حل کرده
 و صاف کرده
 نیم گرم
 بنفشه
 اند

نامرهم شود مرهم ایض سوزش جراحت را کم کند کوفت
 بید یاند **م** موم سفید ۴۰ ام روغن کل یا روغن کجیل
 حل کرده و نام سفید کا شغری شسته اضافه نمایند و صلا
 کنند نامرهم شود مرهم بجزره که جراحت را در هم آن رند **م**
 موم سفید ۴۰ ام و نیم در بخور هم روغن کل یا کجیل حل کرده و
 بجزره کوفته بچینه اضافه نمایند و قطره قطره آب سرد بچینه صلا
 کنند نامرهم شود مرهم حل کوفت بوز بایند و جراحت را
 در هم آن رند **م** مرهم رنک کوفته و بچینه در هم سرکه و
 روغن زیتون از هر یک ۲۰ ام هر یک با هم آمیزند و صلا کنند
 نامرهم شود **حرف** الفون نو سر و رو اشتها پیدا کند و هاض
 یاری دهد و دل با قوت دهد و رنک و رنک و رنک و رنک و رنک
م بر کل رخ و م سعد کوفه ۴۰ م قرنفل مسطکی اسارنی
 سابع از هر یک ۳۰ م بسببه و غفران از هر یک ۱۰ م شات
 حو دالت جوز یا هفت عدد فاقه صغار فاقه کباب خرفه
 زرب دار فلفل از هر یک ۲۰ م و م امل منق ۱۰ م صلا
 بکوبند و بر بزنند و روغن چیدن کنند فیله صاف کرده
 و مزج آن عمل کف کوفته بقوام آورده سرشته از بکمال
 تاد و شقای غلو له کرده نه بزنند نفق فواکه

تبهای صفراوی را سودمند آید **م** تر صدی الو بخارا
 از هر یک ۵۰ ام کشته ترش ام عناب پستان از هر یک
 به عدد نیمه تخم کاسنی نیم کوب از هر یک ۳۰ م هر یک
 شبانه روز در جیدن آب که از بایش بگذرد کند
 صاف کنند و ۱۰ م ترنجبین سفید ۴۰ م شکر سرخ و نام
 نفوس در آب حل کرده و صاف کرده ۲۰ م روغن بالکم
 اضافه نمایند و نیم گرم بپاشانند نفق هلیله در روغن
 و موی و صفراوی را مفید بود **م** پوست هلیله زرد
 کوفته یا نوده در هم شبیر ۱۰۰ ام آب آلود بخار آکاشنه
 صباح صلا به کنند تا آب الو قوت هلیله را بستانند
 صاف کنند و ۱۰ م ترنجبین سفید و اکرقوی تر خا هاند
 نیز خست شیر در بوزن ترنجبین در آب حل کرده نیم گرم
 رعیت نمایند نفوط که صلا کمر را نفق رساند
 و بخواهی براد فغ کند **م** نیمه تخم کاهوا از هر یک ۴۰ م
 پوست خنکاش کل نیلوفر در بایه یا بونه از هر یک شسته
 صفت جود و شت هر را در سه کاسه آب جوشانند
 تا دو حصه برود یکی بماند انگاه صاف کنند و در
 کرده اندک اندک نیم گرم بر سر بزنند نفوط که صلا

سود را سود دهند آید **ص** بابونه اکلیل الملك از هر یک شسته
شست و در نگوشت و شج ان هر یک نیم شست همه را در چندان
آب که از سرش بگذرد بجوشانند تا به نیمه آید صاف کنند و در
افتاب کرده اندک اندک نیم گرم بر سرینند **نظوظ** که در
و مالخو لیا را رافع دهر **ص** بنفشه کل نبلوفر را به پنج خطی
برک بید کشت جو برک کا هو برک عنف الغلب برک خیار
همه موافق هم با لخی میسر شود بدستور یک مقل کور را بجوشانند
و صاف کرده در افتاب کنند اندک اندک نیم گرم بر سرینند
نظوظ که صناع دخی را رافع کند **ص** بابونه اکلیل شبت حبیه
سذاب تخم کرفس ران یا نج کون کرمانه همه را علی السو در یک
مذکور را بجوشانند صاف کنند در افتاب کرده کم کم
بر سرینند **حرف** الواء **و** درج مرب **بغاف** سی کلقد
کوبند معده و اوقات دهد طبعی تا نرم گرداند **ص**
برک کل سرخ تازه نیمه کرده یا کوفته بکوبند قند سفید سو
دور هم آمیخته بدست بمالند و **بغاف** در افتاب دهند
درج سفر جله مرب **بغاف** سی کلقد کل بر کوبند دل و
دماغ و معده کرم و اوقات دهد واسی مال صفرای را سود
ص برک کل به نیم قند سفید سوده بکوبند بهم آمیزند و چهل روز

در افتاب دهند **و** درج قفاح مرب **بغاف** سی کلقد کل
کوبند صنف دل را سود صد آید و دماغ خرا قوت
دهد و باد بر انگیزاند **ص** برک کل سیب بکوبند قند سفید
جوش بهم آمیزند و بمالدند در افتاب دهند و در طری
مرب که بیاضی کلقد کل کز کوبند سپر را سود دهند آید
و اسهال را رفع کند **و** برک کل کز بکوبند قند سفید
جوش بهم آمیزند و بمالدند در افتاب دهند **و**
الیا یا سیمی مرب **بغاف** سی کلقد کل یا س کوبند
صناع بلغمی را رافع دهد اوقه و فالج را سود دهند آید
و عرف النساء را دفع کند **ص** برک کل اسمین سفید
بکوبند قند سفید سوده دور بهم آمیزند و بمالدند
افتاب دهند **حرف** ختمتر **د** در امتحان جوت
در دانت تریاق فاروق و غیر آن **بغاف** سی باید داشت
که امتحان جوت و در دانت تریاق فاروق چنانکه
انسان را مسهل قوی دهند جوت شحم خنظل محوره و
غیر هران چون بعل در آید فرمایند که نباید درم تریاق
فاروق رعیت فرمایند پس اگر عمل مسهل باطل نکند
تریاق مفسوش بود و اگر باطل کرد و غیر معنی

بند و مغشوش بود والله اعلم

کتابخانه شخصی قلمساری

ولایت

五

رسالة ابن محمد أبو القاسم

الفاطمي اللهم اغفر لها ولوالديها

باب فی ولاء الطایفه

۱۲۳۰

Handwritten text in Arabic script, likely a continuation of the previous page, featuring various words and phrases.

۱۳۱۰۱

65

تحول من الحية الى ارض فلفل من البج

1145

//

1200